همیشه مالک این ملک ملت است که داد
سند به دست فریدون قباله دست قباد

۲۴ صفحه

رأی ملت
صوت الشعب

السنه الثانیه - العدد ۱۹ - الاربعاء ۹ ربیع‌الاول ۱۴۲۳ - ۲۲ مایو ۲۰۰۲ - ۲۵۰ تومان
سال دوم - شماره ۱۹ - چهارشنبه اول خرداد ۱۳۸۱ - قیمت ۲۵۰ تومان



الثلاثی المشؤوم
الفقر والبطاله والجریمه
ینشب مخالبه فی جسم خوزستان
صفحه ۲

دکتر ابراهیم یزدی:
ما بارها گفته ایم، خواهان اجرای اصل پانزدهم قانون اساسی هستیم



دکتر ابراهیم یزدی وزیر خارجه سابق کابینه مهندس بازرگان در مصاحبه با سایت ایران امروز مطرح کرده است که نیروهای ملی - مذهبی خواهان اجرای اصل پانزدهم قانون اساسی هستند. اصلی که حق ویژه استفاده از زبان اقوام ایرانی را به رسمیت شناخته است، وی اضافه کرد: بر اساس این اصل استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات ورسانه های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس در کنار زبان فارسی آزاد است. دبیر کل نهضت آزادی در این زمینه ادامه داد که: این بدان معنی است که آموزش در مناطقی که زبان بومی خود را دارند، می تواند دو زبانه باشد. یعنی هم زبان فارسی که زبان رسمی مملکت است هم زبان محلی. علاوه بر این در چارچوب اصل پانزدهم زبان و فرهنگ مناطق مختلف ایران به صورت علمی در دانشگاهها تدریس شود. متأسفم بگویم در حالیکه بعضی از زبان ها مانند زبان ارمنی در برخی دانشگاه ها تدریس می شود، اما هیچ کرسی تدریس زبان بلوچی یا کردی نداریم.

لازم به توضیح است که دکتر ابراهیم یزدی بعد از اینکه بیش از یک سال جهت معالجه در امریکا اقامت داشت، اخیراً به ایران بازگشت. برخی از تحلیل گران سیاسی بازگشت وی را نشانه وفاق ملی تعبیر کردند.

أحمد شوقی.. لماذا بقی و لماذا سیبقی؟
صفحه ۶

القرآن الکریم وأثره فی اللغه العربیه
بقلم: عادل حیدری
صفحه ۱۰

ألمرأه الاهوازیه.. سلاح ذو حد واحد!!
بقلم: عباس عساکره
صفحه ۱۳

سویلفات بیناتنا
بقلم: منصور مشرف
صفحه ۱۷

سرمقاله

فقط یک «کلمه»

یکی از نویسندگان دوره قاجار ،کتابی درباره اوضاع ایران آن زمان نوشته بود که نام آنرا ((یک کلمه))گذاشته بود.او با کنکاش در امور مختلف ایران،راه حل و درمان نابسامانیهای اجتماعی ،اقتصادی ،سیاسی وفرهنگی کشور را در این کلمه دیده بود.کلمه مورد نظر وی ((قانون)) بود که فقدان خود را در همه روابط اجتماعی اعم از خصوصی یا دولتی به منصه ظهور رسانده بود. اکنون به نظر می رسد که این یک کلمه نیاز اساسی ما در زمان حاضر باشد . علی الخصوص در وقتی که قانون گریزی به شکل عادت درآمده باشد.

بسیار شنیده می شود که همه ما بطور کم و بیش شعار اصلاح، پیشرفت و توسعه کشور و استان را مطرح می کنیم. همه ما از افکار، طرح ها و برنامه های سازنده استقبال می کنیم و هدفی جزء این نداریم که چنین رهنمودهایی را تشویق و پذیرا باشیم. ممکن است در این باره هر روز و هر هفته مصاحبه کنیم، مراکز جدیدی را افتتاح کنیم یا برنامه های بازدید و جلسات مختلف بگذاریم. در بعضی اوقات آمار پیشرفت کار ارایه میدهیم و خوشحال هستیم از این که با تغییر دو یا سه درصدی یک شاخص خاص، بر روی کاغذ وظیفه خود را نسبت به مردم و مسیولیتی که بر عهده ماست، اداء کرده ایم.

بعضی وقت ها هم ممکن است مباهات نموده و به دیگران پز بدهیم که توانستیم مدیران مرکز نشین را به استان آورده و مشکلات منطقه را به آنها گوشزد کنیم. با این همه وقتی زاویه نگاه خود را تغییر دهیم و اوضاع و احوال را از چشم مردم عادی خیابان ببینیم، خیلی چیزها متفاوت خواهد بود.

مردم عادی ممکن است، مقوله های جدید مطرح شده را رقابت شعاری جدید تفسیر کنند. جلسات مکرر را بوروکراسی هایی با دیوارهای آهنین بدانند که به مراتب مدیران خود را بسیار دورتر از خود نظاره کنند. همانطور که یک دهقان روس در ضرب المثل های خود می گوید: ((خانه خدا خیلی بالاست و خانه تزار خیلی دور)) یک خوزستانی بیکار مصیبت زده گرسنه، هر چه جستجو کند، اثری از مدیران خود در گرداب مشکلات خود نمی یابد. از طرف دیگر کسی نمیتواند بگوید که مردم خوزستان توانایی گام نهادن در بستر توسعه را ندارند یا قادر نیستند از موانع تاریخی عقب مانده خود بگذرند. و یا در تفسیرهای روانشناسی خود ادعا کند که آنها مردمی تنبل و راحت طلبی هستند. چه تاریخ و چه رویدادهای دهه های اخیر نشان داده است که خوزستانیها مردمی مهربان، فداکار و زحمتکش هستند و اگر بخواهیم از یک ضرب المثل اصفهانی استفاده کنیم که می گوید: ((یک پل به من نشان دهید، من سی و سه پل را نشانتان می دهم)) آنها قادر هستند که ((هزار پل)) را نشان دهند، منتهی مشکل اصلی این است که تا کنون کسی پیدا نشده که حتی یک پل به آنها نشان دهد!

آنچه اکنون در استان رخ می دهد هیچ نشانی و حتی گرایش بسوی نشان دادن این پُل نیست.

برون داده های نظام اجتماعی بسیار خشن، وحشتناک و کشنده است. آمارهای جنایی فزونی گرفته است، شاخص های فقر عام تر گشته است و روح برادری، خویشاوندی عشق و محبت کم سو گشته است. احساس خوشبختی نه فقط قابل اندازه گیری نیست، بلکه عملاً وجود ندارد. در چنین وضعیتی مدیریت به شکل گذشته کار کرد خود را از دست می دهد.

دکترین های جدید با مدیریت جدید قبل از اینکه در قالب پارادایم های مدیریت گذشته غوطه ور شوند، در پی نجات جامعه با رهیافت های جدید باشند، رهیافتی که در آن علایمی از آن یک کلمه ایده آل نویسنده دوره قاجاریه باشد.

این علایم باید خود را در روابط خانوادگی، مدرسه، دانشگاه، اداره، کارخانه وحتی دربالا ترین سطح مدیریت استان نشان دهد. مردم را نمی توان به قانون گرایی دعوت کرد و در عین حال زمین های آنها رابشکل غیر قانونی در بستان ،سوسنگرد، زهراویه، مراونه و جاهای دیگر تصرف کرد. مردم را نمی توان به قانون گرایی دعوت کرد و در عین حال آنها رااز مظاهر فرهنگی خود، از لباس و زبان خود محروم کرد. تربیت قانونگرا با وجود تمسخر و تحقیر فرهنگی بوجود نمی آید و انسانهای قانونگرا در سایه حرمان از مشارکت در مدیریت خانه و سرزمین آباء و اجدادی خود، عملاً به قانون ستیز تبدیل می شوند.

شکل گیری نظام قانونمند، بستر و مردان خاص خود را می طلبد و بدون آن مشکل ((یک کلمه)) عصر قاجار همچنان مشکل نسل حاضر و نسلهای آینده ایران باقی خواهد ماند.

حسن هاشمیان

بیکاری، فقر وبزه کاری در خوزستان به مرز خُطرناکی رسیده است

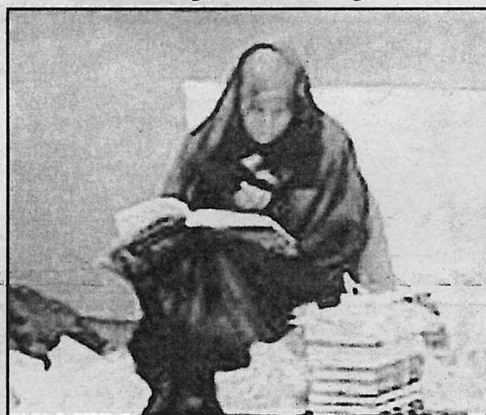


حوادث یک سال گذشته استان نشان می دهد که با افزایش نرخ بیکاری و بدنبال آن عمومی شدن فقر،میزان بزه کاری و جرایم سیر صعودی گرفته است و اکثر کسانی که مرتکب جرم می شوند،تحت شرایط اقتصادی نابسامان قرار دارند. همچنین شکل و نوع جرایم از حالت خیابانی و مکان های عمومی به داخل خانه ها یا مراکز دولتی سرایت کرده است.حمله مسلحانه به یکی از منازل منطقه گلستان ،هجوم به پزشکان بیمارستان ابوذر تصرف یک درمانگاه در خرمشهر و خودکشی های خیابانی نشان از حاد شدن اوضاع اجتماعی - اقتصادی جامعه دارد.کارشناسان اجتماعی معتقد هستند که جرم از حالت فردی خارج شده وشکل عمومی پیدا کرده است. در حالیکه پاسخگویی به آن هنوز متأثر از برخورد های فردی می باشد. آنها پیشنهاد می کنند برای درمان چنین وضعیتی حتما بایستی شاخص های جمعی را در نظر گرفت وتنها مقصر جلوه دادن افراد راه حل قضیه نیست.علاوه بر این در سیاست های کلان اقتصادی که شدیدا فرآیند جرم زایی را تحت تأثیر خود دارد ،نباید فقط به برنامه های دراز مدت اکتفا کرد ،بلکه وضعیت استان از لحاظ بزه کاری به شکلی است که برنامه های ضربتی رامی طلبد.در این باره می توان به دگرگونی در شکل بودجه بندی استان پرداخت وبا توجه به اینکه اکثر درآمدهای نفتی کشور از خوزستان تأمین می شود ،ضرورت دارد سهم معینی از این درآمدها صرف بازسازی اجتماعی ،درمان بزه کاری وبالا بردن متوسط شاخص زندگی در نظر گرفته شود.

قطع سهمیه خرید کتاب برای دانشجویان خارجی در نمایشگاه بین المللی تهران



ماجده زینت السادات- تهران: قطع سهمیه خرید کتاب برای دانش آموختگان غیر ایرانی در نمایشگاه بین المللی کتاب، موجب ناخرسندی عرضه کنندگان خارجی کتاب شد. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که در سالهای گذشته برای همه دانشجویان و دانش آموختگان مقیم ایران (چه ایرانی و چه خارجی) سهمیه ارزی خرید کتاب در نظر می گرفت، امسال بر خلاف گذشته این سهمیه را قطع کرد. این عمل موجب شد که دانشجویان ترکمنستانی، قزاقی، آذربایجانی، افغانی و پاکستانی که قسمت اعظم آنها در حوزه علمیه مشغول درس خواندن می باشند، نتوانند کتاب خریداری کنند. در این میان بیشترین ضرر متوجه ناشران عرب شرکت کننده در این نمایشگاه



شد که دانشجویان فوق الذکر از خریداران همیشگی آنها بودند.

با چنین وضعیتی ناشران عرب اظهار عقیده کرده اند که با گسترش چنین رویه ای، آنها تمایلی برای شرکت در نمایشگاه های بین المللی کتاب تهران در آینده نخواهند داشت.

در این باره مدیر انتشارات ((دار الاضواء)) اعتراف کرد که میزان فروش امسال آنها بسیار پایین آمده است وتنها خریداران آنها تعداد اندکی از دانشجویان رشته ادبیات زبان عربی وبخش کوچکی از مردم عرب خوزستان می باشند.

لازم به توضیح است که بسیاری از مردم عرب خوزستان تمایل داشتند در این نمایشگاه شرکت نمایند،

اما به دلیل دوری مسافت ومشکلات دیگر موفق به این کار نشدند.

نشریه رای ملت با توجه به این مسایل، پیشنهاد می کند که بخش عربی نمایشگاه بین المللی کتاب، برای سالهای آینده، در خوزستان و با همکاری اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان برگزار شود.

شب شعر فلسطین
در نمایشگاه بین المللی کتاب



در پنجمین روز از برگزاری نمایشگاه بین المللی کتاب تهران مراسمی از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و با مشارکت دانشجویان فلسطینی و لبنانی مقیم طهران، مراسم شعر و سخنرانی با موضوع فلسطین و ادبیات مقاومت برگزار گردید.

در این مراسم که تعدادی از شعرای جوان از کشورهای لبنان، عراق و فلسطین مشارکت داشته اند، دو تن از شعرای جوان خوزستان آقایان عادل حیدری و عبدالکریم اهوازی اشعاری در حمایت از انتفاضه فلسطین و وصف رشادت های مردم فلسطین سرودند.

قابل ذکر است مجری برنامه این دو شاعر گرانقدر آنها را به عنوان شاعران عربی سرای معرفی نمودند که اشعارشان با استقبال و شور خاصی از سوی حاضرین مواجه شد.

در پایان این مراسم مهمان برنامه شاعر و اذیب فلسطین عبدالصمد القسام نوه شهید مبارز عزالدین قسام سخنانی درباره ادبیات مقاومت فلسطین ایراد نمودند.

فرماندار آبادان:
پایانه مسافربری حج عمره در آبادان ساخته می شود

مهندس عالمی فرماندار آبادان خبر از ساخت پایانه مسافربری برای سفرهای حج عمره با اعتباری معادل یک ملیون دلار داد.

وی گفت: ساخت نیروگاه گازی، طرحهای آبیاری جزیره آبادان و تأمین آب شرب از جمله سرمایه

گذاری های دولت خدمتگزار با هدف توسعه اقتصادی در این منطقه بر شمرد وی با اشاره به نرخ بالای بیکاری در شهرستان آبادان از عملکرد اداره کار و امور اجتماعی آبادان و ارجاع به کار تعداد بیکاران در سال گذشته اظهار خرسندی کرد و بر آموزش صحیح فنی و حرفه ای نیروهای جوان و فاقد کار تأکید کرد.

مهندس عالمی گفت در هفته دولت از اسکله های ثابت بندر چوییده بهره برداری خواهیم کرد و در تلاش هستیم با همکاری بخش تعاون و خصوصی رونق این بندر را در سال جاری دو چندان سازیم. وی از فعالیت های بنیاد در بهبود و صنعت روستاهای آبادان نیز تشکر کرد و بر احیای صنایع دستی در روستاها تأکید کرد.

صدر کتاب جدید للمرأه

صدر عن دار الشروق المصریه کتاب الدکتور محمد عماره التحریر الاسلامی للمرأه.

هذا الکتاب یقدم النموذج الاسلامی الوسطی المعبر عن روح التحریر الاسلامی للمرأه، وهو ینطلق من نصوص ومنطق وفقه القرآن الکریم، فی تحریر المرأه وانصافها، والمساواه بین النساء والرجال، الذین سوی الله - سبحانه وتعالی - بینهم عندما خلقهم جمیعا من نفس واحده وساوی بینهم جمیعا فی حمل أمانه استعمار وعمران هذه الأرض، عندما استخلفهم جمیعا فی حمل هذه الأمانه ... کما ساوی بینهم فی الکرامه - عندما کرم کل بنی آدم - فی الأهلیه والتکالیف .. والحساب.. والجزاء.. مع الحفاظ علی فطره التمایز بین الأنوثه والذکوره، لتتم نعمه السعاده الانسانیه بشوق کل طرف الی الطرف الآخر، المتمیز عنه - ولو کان ندا مماثلاً لما کان "آخر" ولما کان مرغوباً تهفو الیه القلوب - ولتکون هذه المساواه - فی الخلق .. وحمل الأمانه والکرامه.. والأهلیه .. والتکالیف .. والحساب.. والجزاء والاشتراک - متضامنین - فی أداء فرایض العمل الاجتماعی العام، أمراً بالمعروف ونهیاً عن المنکر - لتکون هذه المساواه هی مساواه تکامل الشقین المتمایزین - لا مساواه الندین المتماثلین - والمتنافرین.

نامه مردم کوت عبدالله به استاندار

خدمت استاندار محترم جناب آقای معین

سلام علیکم

احتراماً ضمن خسته نباشید خدمت شما و تبریک انتصاب به جا و شایسته شما به این سمت امیدواریم در انجام امور محوله موفق و مؤید باشید.

جناب آقای استاندار، این نامه از طرف اهالی منطقه کوت عبدالله و روستاهای اطراف در مورد مسیله بیمارستان سینا و انتقال این بیمارستان به منطقه، خدمت شما تسلیم می گردد.

بیمارستان سینا دذ این منطقه یک مرکز درمانی و خدماتی بسیار مهم و حیاتی بشمار می آید که نبود آن باعث ایجاد مشکلات فراوانی برای ساکنان منطقه و روستاهای اطراف می گردد.

ذیلاً به بخشی از این مشکلات اشاره می نماییم.

۱- انتقال یک بیمار از این منطقه به نزدیکترین بیمارستان مستلزم طی مسافت بسیاری می باشد که این امر خود ممکن است باعث تأخیر در درمان و ایجاد عواقب غیر قابل جبران گردد.

۲- با توجه به نزدیکی این بیمارستان به جاده اهواز - آبادان که یکی از محورهای حادثه خیز استان

می باشد بسیاری از مصدومین حوادث رانندگی در این بیمارستان مورد مداوا قرار می گرفتند که در صورت نبود این بیمارستان معلوم نیست که تا انتقال این مصدومین به بیمارستان دیگر آیا جانی در بدن داشته باشد یا خیر؟ و بسیاری مشکلات دیگر. جناب آقای استاندار با توجه به این مسایل آیا درست است و منطقی است که؟

۱- آیا منطقه کوت عبدالله و روستاهای اطراف با جمعیتی بیش از ۳۴۰۰۰ نفر حتی از داشتن یک بیمارستان محروم باشند؟

۲- آیا درست است که به جای ایجاد مراکز و امکانات رفاهی و خدماتی برای این منطقه که یکی از مناطق محروم شهر اهوتز می باشند معدود مراکزی را هم که وجود دارند از آنجا منتقل کنند؟

۳- آیا منطقی است مکانی که محل دوا و درمان بیماران بوده را به مرکز جمع آوری بیماران روانی و سوزاندن زباله تبدیل کنند؟

ما اهالی منطقه خواهان مساعدت و عنایت جنابعالی نسبت به استرداد و فعالیت مجدد بیمارستان هستیم چرا که ما به بیمارستان نیاز داریم نه مرکز روانی و محل سوزاندن زباله که این عمل سوزاندن زباله هم باعث ایجاد مشکلات زیست محیطی و هم باعث ناراحتی جسمی و روحی ساکنان اطراف بیمارستان خواهد شد.

نکته قابل توجه این است که کار انتقال این بیمازستان بصورت کاملاً مخفیانه و شبانه صورت گرفته بطوریکه حتی همسایگان این بیمارستان متوجه این انتقال نشده اند و بعد از چند روز متوجه این امر شده بودند.

در پایان از شما و همه مسیولان مربوطه تقاضا داریم نسبت به بازگرداندن این بیمارستان کما فی السابق و جمع آوری دستگاه سوزاندن زباله اقدام لازم را به عمل آورند.

موفقیت روز افزون حضرت عالی و تمام مسیولان استان را از ایزد منان خواستاریم.

ومن الله توفیق

اهالی منطقه کوت عبدالله و روستاهای مجاور

کتاب جدید فرهنگ لغت عربی-فارسی به بازار آمد

کتاب جدید فرهنگ لغت عربی - فارسی تألیف عبدالنبی قیم بوسیله انتشارات فرهنگ معاصرمنتشر شد.

این فرهنگ لغت هم از نظر روش و هم از نظر مجموع لغات از کیفیت بالایی برخودار است ونخستین باری است که مجموعه کاملی را برای علاقمندان به ترجمه متون عربی ودانش پژوهان این رشته در یک جا گردهم آورده است. به گفته یکی از مدیران انتشارات فرهنگ معاصر ،هم اکنون تقاضاهای فراوانی برای این کتاب به دست آنها رسیده است و پیش بینی می شود این فرهنگ لغت ممتاز در اولین چاپ خود نایاب شود. عبدالنبی قیم مؤلف این مجموعه ، از نویسندگان نامدار خوزستانی است وبرای تهیه این فرهنگ لغت سالهای زیادی را در جستجوی معانی و مثالهای دقیق صرف کرده است. او امیدوار است چیزی به پژوهشگر زبان عربی ارایه داده است که تمام نیازهای وی در این زمینه را برآورده سازد،و با تواضع کامل در این باره می گوید:من فقط می خواستم وظیفه خود را نسبت به مردم خود،زبان خود و کشور خود اداء کرده باشم.

البكاءُ.. والأطفال!



لاتوجد وسيله عند الطفل المولود ليعبر بها عن مشاعره سوى البكاء.. وللبكاء اسباب كثيره يحدثنا عنها د. حسين نجمى استشارى طب الأطفال فيقول: يبكى الطفل فى المرحله الاولى من حياته عندما يفاجأ بالضوء والضوضاء والاصوات التى لم يتعود عليها حين كان فى رحم الأم.. حيث الهدوء والسكون بعد هذه الفتره الانتقاليه يبدأ الطفل فى الاعتياد على الجو الخارجى المحيط به ويكون بكاؤه لاسباب اخرى من أهمها: شعوره بالجوع.. بروده الجو وارتفاع درجه حرارته احتياجه لشرب الماء.. ابتلال ملابسه الداخليه ولدغ الحشرات كالناموس , عدم الارتياح فى الملابس التى يرتديها.. عدم الراحه فى النوم , التقلصات المعويه (المغص) الذى ينتج عن ابتلاع كميه من الهواء أثناء الرضاعه أو البكاء. ويضيف د. حسين ان هناك أسبابا مرضيه عضويه لبكاء الطفل الذى يصل الى حد الصراخ منها:١ـ الآلام الناتجه عن التهابات اللثه واللسان وظهور الأسنان: ٢.التهاب الأذن الوسطى. ٣.وجود فتق اربى أو سرى. ۴.التفاف الامعاء والذى ينتج عنه انسداد معوى.

وفى كل الحالات السابقه يجب على الام عرض الطفل على الطبيب لسرعه التشخيص والعلاج عن الاسباب التى تجعله يبكى ومحاوله ازالتها وعلاجها وقد يتساءل الامهات عما تفعل فى حاله البكاء المستمر هل تحاول حمله أو تتركه يبكى؟ والاجابه ان الطفل يحتاج الى فترات طويله يحس فيها بحنان الأم وعطفها عليه ولذلك يجب عدم تركه يبكى لمده طويله. واحتضانه يشعره بالحنان والعطف والدفء والاطمينان.

صید و گسترش غیر مجاز صیادان غیر بومی اشتغال ماهیگیران بهمن شیر آبادان را تهدید میکند



دریابان ـ خرمشهر: صیادان آبراه بهمن شیر آبادان با تجمع در مقابل سازمان شیلات چوییده به حضور غیر قانونی صیادان غیر بومی و صید غیر مجاز در منطقه اعتراض کردند... آنان همچنین از مسیولین مربوطه تقاضا کردند، ضمن توجه به درخواستهای آنها و شنیدن مشکلاتشان، درصدد رفع معضلات این قشر برآیند.

عبد الحسین احمد زاده از صیادان آبراه بهمن شیر می گوید از ابتدای سال جاری بیش از سیصد صیاد غیر بومی از شهرهای همجوار به این آبراه کوچک و کم ظرفیت بدون مجوز صید هجوم آورده اند و اشتغال بیش از ۵۰۰ صیاد منطقه را به شدت مورد تهدید قرار داده اند.

وی می گوید: نیروهای حراست شیلات چه وظیفه ای در مقابل صیادان غیر مجاز دارند؟

وی همچنین می افزلید صیادان غیر مجاز با بیش از دویست فروند قایق روزی زن و بچه ما را از چنگمان خارج می سازند.

مسیولین همکاری انجام نمی دهند، شیلات که شعار صید پایدار می دهد وظیفه اش چیست؟

وی از وقوع درگیری در یکماه گذشته بین صیادان بومی و غیر بومی بر سر صید خبر داد . و می گوید صیادان غیر مجاز در حالیکه مجوز صید برای آبهای خور موسی و بوسیف را دارند وارد حریم بهمن شیر می شوند ما از از مسیولین می خواهیم به یاریمان بشتابند.

عبد الکریم فراهانی از دیگر صیادان بهمن شیر به خبرنگار ما گفت: ما در حالی عوارض را به شیلات برای صید قانونی می دهیم که شیلات وظیفه قانونی خود را در برخورد با صیادان غیر مجاز از یاد برده است.

وی می گوید: کلیه صیادان غیر مجاز صید ماهی را به طریق غیر بهداشتی به بازار عرضه می کنند.

مدیر عامل شرکت تعاونی بهمن شیر نیز به خبرنگاران ما گفت آبراه بهمن شیر گنجایش این تعداد صیاد را ندارد.

وی با انتقاد از وضع موجود میگوید: در سالی که رهبر انقلاب بر ایجاد اشتغال تأکید می ورزند صحیح نیست اشتغال این قشر زحمتکش مورد تحدید قرار گیرد ایشان از اقدامات فرماندار آبادان بر احقاق حق صیادان بهمن شیر تشکر کرد و گفت: ۵۴۰ صیاد با ۱۸۰ فروند قایق موتوری به صورت دایم در این آبراه ارتزاق می کنند که هر کدام به طور متوسطه نان آور هفت نفر است.

دهقان مسیول شیلات چوییده که از مصاحبه با ما خودداری کرد گفت: صید صیادان شادگانی در این آبراه غیر قانونی است و مجوز آنان برای آبهای خور موسی و بوسیف است.

یک مقام مسیول نیز به خبرنگار ما گفت شیلات باید نسبت به مشکلات صیادان احساس مسیولیت بیشتری کند و در مقام حل آن برآید طاهر شاهرودی صیاد شادگانی که غیر مجاز در آبراه بهمن شیر صید می کند به خبرنگار ما گفت ما با قایق کوچک خود برای صید به بهمن شیر آمده ایم قایق ما نمیتواند در آبهای بوسیف و خور موسی صید کند چون که مقاومت لازم در برابر امواج و بادها را دارا نیست ما هم می دانیم که کارمان غیر قانونی است اما ما هم باید شکم زن و بچه خود را سیر کنیم.

مهندس عالمی فرماندار آبادان نیز به خبرنگاران ما گفت برای صید در آبراه بهمن شیر و جهت کمک به صیادان شادگانی در شورای تأمین شهرستان آبادان روزانه برای بیست نفر مجوز صیادی صادر میکنیم که متأسفانه این صیادان به تخطی از برنامه ریزی که انجام شده بود بصورت گسترده اقدام به صید غیر مجاز کرده اند که از چند روز گذشته با دستور به عوامل حراست شیلات و نیروی انتظامی برخورد با صیادان غیر مجاز و غیر بومی را آغاز کرده ایم.

فرماندار آبادان بر حمایت از صیادان بهمن شیر و سایر نقاط آبادان تأکید کرد نمی گذاریم صیادان بومی و تعاونی هایشان با این اقدامات تضعیف گردند.



دانشگاه اصفهان برگزار می کند

جشنواره شناخت و همدلی اقوام و فرهنگ های ایرانی

زمان: ۸۱/۳/۲ لغایت ۸۱/۳/۹

برنامه ویژه موسیقی عربی سنتی در روز یکشنبه ۸۱/۳/۵ ساعت ۱۵ بوسیله گروه فرهنگی ـ هنری الغدیر عرضه خواهد شد.

در این جشنواره گروه های فرهنگی مردم عرب خوزستان فولکلور و کتب مردم شناسی را به معرض دید بازدیدکنندگان قرار خواهد داد.

ورود به این جشنواره برای عموم آزاد است.

الو... صوت الشعب... رای ملت ... ۴۴۱۷۹۴۴-۰۲۱

حاج یاسین البچاری من مدینه طهران

هوسه فی حق الدکتورعلی الطایی

گمر ضاوی اصبحت انته ،اشمحله من تضوی السبیل
ذخر النه انگول طایی ،ونفسه ال حاتم تمیل
ذهب حچیک لو حچیت و ماحچیت الا الجمیل
مکتوبک هاون نقصف بیه

الأبوذیه

یا صاحب هاک أخذ روحی بدلهه
أطباع الماتشد عزمک بدلهه
عمامک لو جفو عنک بدلهه
الفضل عندک بیو ذات الوفیه

اشعلامک بل زعل یا صاح ولهه
عمام الما تقییم الزین ولهه
الک زین الصدیق ایدوم ولهه
الهضم چه عافو النفس الزچیه

سارا حاتمی - الخفاجیه:
الی الشهید محمد الدره
اخبارک یا محمد دُر بدرنه
بزغ من جرحک المدمی بدرنه
شمع ویّت لودادک بدرنه
عطر دمک مسچ للموزمیه

عبدالمهدی رزاق عساکره آلبونعیم:
یا عهد الثمانین بیک الأمانی
الصوت الشعب کل یوم نبعث تهانی

الأبوذیه

الدهر کل هم علی لم لم ...وزاده
اوصفه گلبی الصبر گوته و زاده
اعبید ابهلوکت یلعب..وزاده
او صفت اهل المجد بالّوم هیه

هاشم فرهودی - ماهشهر:

الأبوذیه

انحلت وعله الوساده اصبحت مرمای
چنت ظامی او سگونی الربع مرمای
انرمیت انه او دریت امنین مرمای
امنخوتی او یکرمون اعدای بیه

یکلولی نحیل اشلون منحل
وانه المنهم مرضی بحشای منحل
احزام الچنت اشده بضیچ منحل
صبح واحتاطت العدوان بیه

غلامعلی آلبوغبیش - ماهشهر، شهرک طالقانی:
صوت الشعب محلاچ یمّ الحمیه
ساعات من افراچ ماحس اذیّه

الأبوذیه

سیف الضّیم فوگ اچلای یرهه
خلاف الدین کثره الناس یرهه
شفت مظلوم ونّه الصوت یرهه
یعاتب دنیته وروحه شجیه

مریم الصیاحی - الخفاجیه:
ماعوفک وماروح گلالی لاله
ضیّم الخلگ یابوی بدل احواله
لوعه واذیه وآه بس هذه سهمی
اصبح نحیل ومات من فرگه جسمی
ماطیّب الدلال بس الجراید
صوت الشعب من دُر تصبح گلاید
کل من قرا اهل صوت فهمه وشعوره
درب الخطر ماشاف ماعد خطوره

حیدر المرعشی - ماهشهر:

یحادی الظعن ریضلی ونخلاک
تْمُر ادیار اهالینا ونخلاک
بعد شیفید قربیلی و نخلاک
الناعم والخشن صارن سویه

ابوفرهود مسعودیان من عشاق صوت الشعب - خرمشهر:

هوسه

اصحوا یا حکام اصحوا کافی من هاذه الخمود
انتم بسرداب ظلوا والنا فتوح هالحدود
کافی مو هاذی مذله تستحق لبن الیهود
وللقدس انجاهد ودّونه

مقطوعه شعریه بمناسبه یوم المعلم

مدرستی

بستان ورود ابمدرستی
و طلاب یسگون البستان
من هلْ البستان تروّنه
ودرسینه ادروس الایمان
مامن ایمان اکبر و اعظم
من خدمه هاذی الصبیان
صبیان ال تبنی المستقبل
وتنور کل البلدان
لازم نبنی الساس بأجود
الاف اتقوی البنیان

جاسم التامری - آبادان:

هوسه

منین انت وانه منمن بس بعد هاذه الطبع
هل گطع اشجابه النه بعرسه طشر هل الجمع
خل نظل بلّیل نسهر خلی ننطر هل زرع
و خل ناخذ کتله ناطوره

النورس - آبادان:

وحگ حرف البدء اسمی بیه وسمه
حنانی ما تشیله الگاع وسمه
یریح الشوگ اخذهه الروح وسمه
ودخلهه اخضاب بجفوف الشفیه

ابو خالد نیسی - الاهواز:

هوسه

سیف ال ما یشرگ الروس شلی بگرابه
البلعرکه صبح مخلوس من اصواب العسا صابه
چفیه العرب ناموس وهیبه تخلص الطلابه
او مو عربی الما طالب بیهه

خیون الاسدی - آبادان:

فی حق الحاج عمران العبادی
اردد حب اهالینه وعیدن
و تبارک بشوفتهم وعیدن
خمیس الربی هل زلمه وعیدن
عمران الوفی ناعی الزچیه

فی حق الشاعر سید علوان الخمیسی

انت الفخر وانت الشرف علوان
وردتک دوم فوق الگمر علوان
انت العلمت خیون علوان
صُبُحْ خادم احسین ابن الزچیه

صرخهُ الأبکم

عبد الزهرا درفش من مدینه شادگان



ایها السّاهرُ لا تغُف فتَندَمْ
ایها النایم أحلَمْ
ایّها العالمُ علّم و تعلّم
ایُها الجاهلُ فاعلم
ایها الطیرُ ترنّم
ایّها الشاعرُ اکتُب و تکلّم
لا تقلْ لی الصمتُ احیاناً علی الظُلم صیاح
لا تقلْ لی دمعهُ المحزونِ قد تغدو سلاح
اِنّ فی قلبی جراح...
لیتُها تنزفُ دم
انّها تنزفُ احقاداً و هم
و اناشیداً و اشعاراً و حزناً و نیاح
نغذت فی جَسَدی مثل الرماح
کیف لا اصرخُ من هذا الألم
وارعی تیجان اهلی قدرُمَت تحتَ القدم
و أناساً فزعتْ روح الکفاح
و تناسب أنها تزعمُ یوماً لُقّبتْ خیرو الأمم
و تناسب أنّها کانت جبالاً لهمم
ابکمٌ یا لیتنی کُنتُ و اعمی واصم
و هتافاتٌ هتفناها لیالِ و صباح
((یا فلسطینُ اتیناکِ... اتینا))
((ارجعی یا قدسُنا... عودی الیَنا))
نتغنّاها سویاً لک عُربٌ و عجم
لیتنی کنتَ اصمّ

قبض على كثير من زمام الأغراض الشعريه بمنتهى العمق و الصدق

أحمد شوقى.. لماذا بقى و لماذا سيبقى؟



في الرابع عشر من تشرين الاول سنة ١٩٣٢ ودع الشاعر العظيم ,أحمد شوقي, الحياة, تاركا شعره الحي يتحدى الفناء ويتحدى الذين سددوا اليه سهام النقد القاسي كالعقاد و,المازني, و,طه حسين, و,ميخائيل نعيمة, وغيرهم من كبار النقاد الذين تراجعوا بعد وفاته واحدا بعد الأخر وحاولوا انصافه بعد ان خفتت نيران الاحقاد وهدأت سورة الاغراض الشخصية, ما عدا ,ميخائيل نعيمة, الذي هاجم شوقي في بداية العشرينات في كتاب ,الغربال, تحت عنوان ,الدرة الشوقية, وحاول سنة ١٩٦٢ ان يتمسك برأيه العتيق السابق خلال حديث مع كاتب هذه السطور في بغداد بحضور الشاعر اللبناني المجدد الدكتور سليم حيدر وزير المعارف اللبناني الأسبق. فقد سالت نعيمة عن رايه الحالي في ,شوقي, وهل تغير بعد هذه السنين الطوال؟ فأجاب:

- لم يتغير رأيي في ,شوقي,! ومازلت لا اتذوق شعره الذي اكثره من النظم التقليدي!

والتفت ,نعيمة, الى ,سليم حيدر, - الذي كان يجلس بينه وبيني في السيارة - متوقعا ان يؤيده في هذا الرأي المرتجل وسأله قائلا:

- كم تطرح من شعر ,شوقي, وكم تبقي؟ - الثلث - أم اكثر؟

وفاجأة الدكتور سليم حيدر بجواب صريح منصف لم يكن يتوقعه الأستاذ ميخائيل نعيمة حيث قال:

- لا اطرح شيئا من شعر ,شوقي, لانني أعتقد ان شعره يمتاز بما يمتاز به الشعر العالمي الجيد. وشعره العميق يذكرني بشعر شكسبير.. ولا أريد ان اطرح شيئا من شعر ,شوقي, حتى الهابط منه لئلا اشوه الصورة الفريدة التي رسمها لعصره فتفوق فيها على شعراء عصره.

فتراجع ,نعيمة, ولكنه لم يقتنع, ولو كان منصفا لقال الحقيقة وهي انه لم يقرأ ,الشوقيات, لا في الماضي ولا في الحاضر ولا حوتها مكتبته كما نعلم, ولكنه وجد المكابرة والعناد اقرب الى نفسه من التواضع والانصاف! وقد تصدى كاتب هذه السطور لهجوم ,نعيمة, على ,شوقي, في ,الغربال, ولمجمل سلبيات هذا الكتاب الذي لا يخلو من الايجابيات الجيدة في مقال طويل نشرته مجلة ,الاقلام, في بغداد في عدد كانون الأول ١٩٦٨ ص ٦٣ - ٧٤.

***

ان عبقرية ,شوقي, تجلب في كونه من الشعراء القلائل في تأريخ الشعر العربي والعالمي الذين قبضوا على زمام كثير من الاغراض الشعرية وعبروا بمنتهى العمق والصدق وبصور مبتكرة ساحرة عن المشاعر التي تختلج في اعماق النفس الانسانية في كل زمان ومكان, فكان بالنسبة للانسانية صوت الحكمة الانسانية المشتركة بين البشر, وبالنسبة للعالم الاسلامي صوت العقل الاسلامي المرتفع, وبالنسبة الى الامة العربية ضميرها الحي الذي يرفض الضيم بمختلف أشكاله وألوانه ومصادره, وكان بالنسبة الى المجتمع العربي صوت الرفض للأوضاع الشاذة التي كانت تكتنف هذا المجتمع, وكان يوازن بين هذه المهام السامية في رسالته الشعرية الواسعة الأفاق, متحديا بجرأة وبلباقة أحيانا ضغط ظروف التخلف والجمود التي كانت تكتنف محيطه.

ويكفي شوقي فخرا انه أول من نبه العالم العربي قبيل الحرب العالمية الأولى الى وجوب مواكبة الحضارة بالعمل الجاد الدائم في مجال رحب من العلم والعدل, وفي ذلك يقول:

ابقى للمالك ما المعارف اسه
والعدل فيه حائط ودعام
فإذا جرى رشدا ويمنا أمركم
فامشوا بنور العلم فهو زمام
ودعوا التفاخر بالتراث وان غلا
فالمجد كسب والزمان عصام
ان الغرور اذا تملك امة
كالزهر يخفي الموت وهو زؤام

***

وواكب ,شوقي, الحركة الوطنية في مصر ضد الاستعمار البريطاني فكان من انصار الزعيم العظيم ,مصطفى كامل باشا, الذي كان من اعز اصدقائه واقربهم الى عقله وقلبه, وقصائد شوقي في رثاء الزعيم الشاب تفيض دمعا وحكمة ووطنية, من ذلك نونيته فيه سنة ١٩٠٨ ,الشوقيات جـ ٢ ص ١٥٩ دار العودة, بيروت,.

وخلال العشرينات وبداية الثلاثينات كانت الجماهير العربية من المحيط الى الخليج تردد قصائد ,شوقي, القومية التي عبر بها عن آلام الامة العربية وأمالها واحداثها الجسام, ففي قصيدة ,ذكرى استقلال سوريا وذكرى شهدائها, ,الشوقيات جـ ٢ ص ١٨١ - ١٨٢, تطرق شوقي الى بطل معركة ميسلون الشهيد ,يوسف العظمة, وزير الدفاع السوري الذي ترك المغفور له الملك فيصل في دمشق يتاهب للفرار وتقدم صفوف الثوار ليواجه نيران الجحافل الفرنسية الغازية ليصبح رمزا خالدا للفداء والذود عن الكرامة العربية. ولو كان ابو الطيب المتنبي حيا لهنأ ,شوقي, على هذا الوصف المكثف الرائع لهذه المعركة غير المتكافئة بين الحق والباطل:

سأذكر ما حييت جدار قبر
بظاهر جلق ركب الرمالا
مقيم ما اقامت ,ميسلون,
يذكر مصرع الأسد الشبالا
لقد أوحى الي بما شجاني
كما توحي القبور الى الثكالى
تغيب عظمة العظمات فيه
وأول سيد لقي النبالا

ولا أريد ان اتطرق الى قصيدته الخالدة ,نكبة دمشق, التي نظمها ونشرها سنة ١٩٢٥ عندما ضرب الفرنسيون دمشق بمدافعهم فهي اشهر من ان يشار اليها لا سيما بعد ان انشدها ,محمد عبدالوهاب, رحمه الله.

أما قصيدته القومية الكبرى في رثاء الشهيد البطل ,عمر المختار, الذي أعدمه المستعمرون الايطاليون في طرابلس الغرب سنة ١٩٣١ فهي من الملاحم القومية الخالدة في الشعر العربي, وهي جديرة بدراسة مستقلة. بدأها ,شوقي, بقوله:

ركزوا رفاتك في الرمال لواء
يستصرخ الوادي صباح مساء

فركز اللواء معروف. ولكن اذا علمنا ان هذا الاستعمال مشتق من الركيزة وهي قطعة من جواهر الأرض مدفونة فيها كان العرب في الجاهلية يسمونها الدفائن, أدركنا القيمة السامية التي يوحي بها الركز هنا بالنسبة الى شهيدنا العظيم ,عمر المختار,.

ويرتفع ,شوقي, عندما يصف شهيدنا الباسل بمنار الدم المنصوب الذي يوحي الى الاجيال ببغض الاستعمار, ويرتفع اكثر عندما يصف واقعة الاستشهاد بالجرح الذي يصيح على المدى والضحية التي تتلمس الحرية المخضبة بالدم, ويمعن بالصعود عندما يصف الشهيد البطل بالسيف المجرد في الفلا الذي يرهف السيوف ويكسوها مضاء, ويبلغ سماء الابداع عندما يصف الصحارى بالغمد لهذه السيوف العربية المقاتلة لهؤلاء الشهداء الابرار:

يا ويحهم! نصبوا منارا من دم
يوحي الى جيل الغد البغضاء
ماضر لو جعلوا العلاقة في غد
بين الشعوب مودة واخاء
جرح يصيح على المدى, وضحية
تتلمس الحرية الحمراء
يا أيها السيف المجرد في الفلا
يكسو السيوف على الزمان مضاء
تلك الصحارى غمد كل مهند
أبلى فأحسن في العدو بلاء

والقصيدة تقع في اربعين بيتا كلها غرر, وان تفاوتت في الارتفاع, ومن المتعذر دراستها وانصافها بهذا الموجز.

وليست القدرة على ابتكار الصور الشعرية الساحرة بالجديدة عند ,شوقي,. فلو رجعنا الى شعره الذي نظمه في عز شبابه قبل اندلاع نيران الحرب العالمية الاولى لوجدنا متحفا حافلا بالصور الشوقية التي يغار منها ,رينوار, والاصح ان اقول يعجز عن تصويرها هذا الرسام العالمي العظيم! فهل يستطيع ,رينوار, ان يصور بيت ,شوقي, في رثاء القائد العثماني الراحل ,أدهم باشا, الذي اشتهر في الحروب العثمانية اليونانية حيث وصف ,شوقي, شجاعة أدهم بقوله:

وكان اذا خاض الأسنة والظبى
تنحت الى ان يعبر الفارس الكمي

وهل يستطيع ,رينوار, بل الأعظم من ,رينوار, ان يصور بريشته وجه ام شهيد في اللحظة التي سمعت بها نبأ استشهاد فلذة كبدها فتفجر عندها الحزن ممتزجا بالفخر فأصبحت نهبا للبكاء والتبسم في آن واحد. و,شوقي, يخاطب ,فروق, عاصمة الخلافة العثمانية قائلا لها اضحكي وابكي فخارا ولوعة على مصابها الأليم بقائدها العظيم مشبها هذه الحالة بقوله:

كأم شهيد قد أتاها نعيه
فخفت له بين البكا والتبسم

فهنا يعجز المصور, أي مصور, عن اللحاق بالشاعر, وهذا هو سحر الشعر عند الشعراء الحقيقيين الذين لرتفعوا الى امجادهم الخالدة بجدارة

ومن روائع ,شوقي, ان قصائده التي تجاوب بها مع حركة التحرر في الشرق لا سيما قصيدته ,غاندي, التي حيا بها بطل الهند وزعيمها وشهدها المهاتما غاندي (١٨٦٩ - ١٩٤٨) عندما زار مصر عن طريق البحر بالباخرة ,راجبوتان, سنة ١٩٣١ في طريقه الى مؤتمر المائدة المستديرة في لندن فقد استهلها بقوله:

بني مصر ارفعوا الغار
وحيوا بطل الهند
وأدوا واجبا واقضوا
حقوق العلم الفرد
أخوكم في المقاساة
وعرك الموقف النكد

ومن التفاتات شوقي البارعة في هذه القصيدة اشارته الى أفاعي المطامع الاستعمارية التي سيواجهها الحاوي الهندي المفاوض بذكائه وعبقريته واخلاصه, حيث قال مخاطبا زعيم الهند:

من ,المائدة الخضرا
ء, خذ حذرك يا غندي
ولاحظ ورق ,السير,
وما في ورق ,اللورد,
وكن ابرع من يلعـ
ـب بالشطرنج والنرد
ولاق العبقريين
لقاء الند للند
وقل: هاتوا أفاعيكم
اتى الحاوي من الهند

التمه في صفحه ٧

محمد صالحى - قم

الشيعه والثوره

تشرفت ارض الطف بضم جثمان أبى الاحرار وسيد الشهداء أبى عبد الله الحسين(ع) واصحابه الغر الميامين فأصبح قبره المطهر أحد مراكز انطلاق الثورات الشيعيه، فكان اولها ثوره التوابين الذين اجتمعوا حول القبر الشريف فى ربيع الأول سنه ٦٥هجريه وعلى عهد عبد الملک بن مروان وهم اكثر من اربعه آلاف مقاتل بقياده سلمان بن صرد الخزاعى يطالبون بثارات الحسين(ع) فازدحموا حول القبر المطهر ومكثوا فى كربلاء المقدسه يوماً وليله بالبكاء والعويل ثم توجهوا منها الى عين الورد لقتال الامويين(١)ثم بدأت الثورات الشيعيه تنطلق من ارض الطف الواحده تلو الأخرى حتى ثوره العشرين المعروفه بالثوره العراقيه الكبرى بقياده المرجع الدينى الأعلى للطايفه الاماميه ورييس الحوزه العلميه فى كربلاء المقدسه الشيخ الميرزا محمد تقى الشيرازى المتوفى سنه ١٣٣٨ هجريه ضد الاحتلال الانكليزى، تلک الثوره التى سجلت علامه فارقه فى تاريخ العراق الحديث وكانت ارهاصاً للثورات المتتاليه على مر العقود التى تلتها.. وخلقت حاله من المشاعر الدينيه الوطنيه الواعيه والمتقدمه فى رؤيتها للأمور ولسياسه المستعمر الذى يهدف الى تكبيل العراق بمعاهدات تجعله تابعاً ذليلاً للتاج البريطانى وتقتل فيه كل روح للتطور والتقدم والازدهار.. كشفت تلک الثوره عن أن المستعمر مهما أوتى من قوه تتيح له احتلال الأرض وقتل الأبرياء فانه لا يستطيع أن ينتزع منه الاحساس بالظلم والقابليه على الانتفاض لو توفرت له القياده الحكيمه والواعيه لدورها ولمسؤولياتها.. تلک القياده التى تجسدت فى هذه الثوره بقايدها الميرزا محمد تقى الشيرازى.

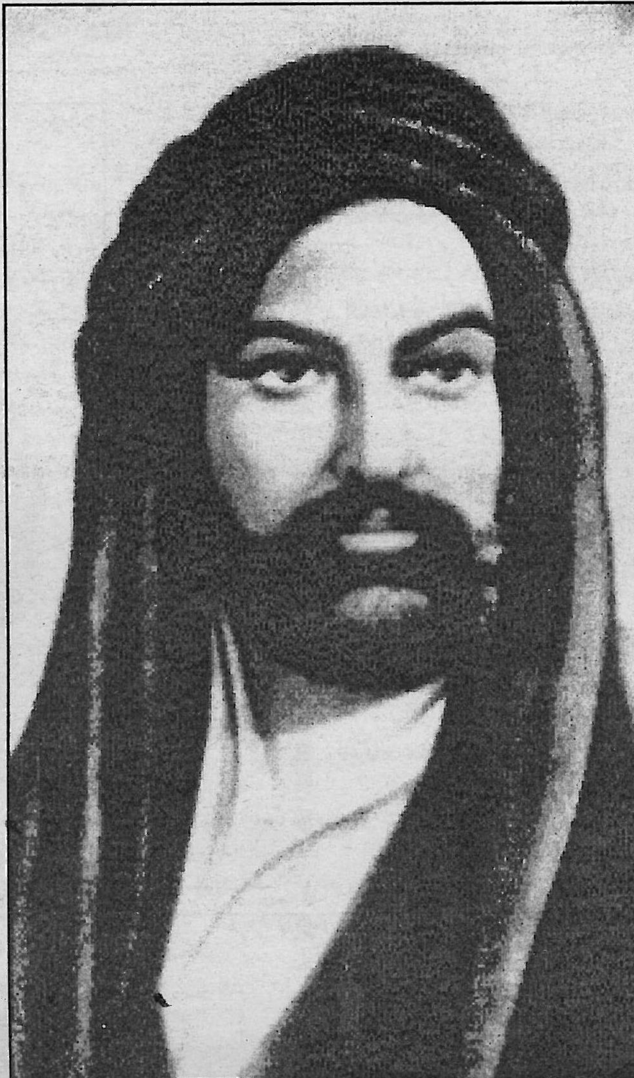
وآل الشيرازى من الأسر العلميه المعروفه والسلاسل الذهبيه التى ظهر فيها غير واحد من اساطين الدين وشيوخ الاجتهاد والزعامه الدينيه ولا تزال لهم المرجعيه فى أسباطهم حتى اليوم منهم سيد الطايفه آيه الله العظمى السيد محمد الشيرازى أحد مراجع الفتوى والتقليد فى قم وقد شع ضوء هذا البيت الجليل فى شيراز وكربلاء المقدسه فى اوايل القرن الثالث عشر الهجرى منذ عهد جدهم الشيخ أبى الحسن الميرزا محمد على الشيرازى المتوفى سنه ١٢٢٩هجريه وهو اول من هاجر من شيراز الى كربلاء المقدسه وسكن فى محله المخيم ولا يزال داره موجوداً حتى اليوم وقد انجب هذا البيت الجليل عدداً من العلماء الاعلام ترجم لهم شيخنا الأستاذ الشيخ اغا بزرک الطهرانى فى الذريعه والطبقات والسيد محسن الأمين فى موسوعته الخالده اعيان الشيعه المجلد الرابع صفحه ٥٦١ والمجلد التاسع صفحه ١٩٢ وقال فى ترجمه زعيم الثوره العراقيه الشيخ الميرزا محمد تقى الشيرازى (... كان والده من أهل الورع والدين جاور فى الحاير واخوه الميرزا محمد على سكن شيراز وكان من مراجعها وهم بيت حكمه وعلم وادب ينظمون الشعر الرايق بالفارسيه وقد كان عم المترجم من مشاهير الشعراء...)(٢) ومنهم الشيخ محب على بن الشيخ أبو الحسن الميرزا محمد على الشيرازى المتوفى سنه ١٢٩٠ هجريه وكان من اكابر علماء الحاير الشريف وهو والد زعيم الثوره العراقيه الكبرى، ومنهم الميرزا حبيب الله المعروف بآغا آنى بن الشيخ الميرزا محمد على الشيرازى المتوفى سنه ١٢٧٢ هجريه وكان من اشهر شعراء عصره وهو عم زعيم الثوره العراقيه، وغيرهم من الأعلام والأفذاذ.

الشيرازى زعيم الثوره العراقيه

ذكره شيخنا الأستاذ فى موسوعته الخالده طبقات اعلام الشيعه ووصفه قايلاً:

(...الحايرى الشيرازى زعيم الثوره العراقيه ومورى شرارتها الأولى من اكابر العلماء وأعاظم المجتهدين ومن اشهر مشاهير عصره فى العلم والتقوى والغيره الدينيه... ثم ينقل عن السيد حسن الصدر الكاظمى قوله... عاشرته عشرين عاماً فما رأيت منه زله ولا انكرت عليه خله وباحثته اثنتى عشره سنه فما سمعت منه الا الأنظار الدقيقه والأفكار العميقه والتنبيهات الرشيقه. ثم اضاف شيخنا الأستاذ تعليقه على قول السيد الصدر قايلاً... وقد تتلمذت عليه وحضرت بحثه ثمانى سنين فى سامراء فتأكدت لدى صحه كلام سيدنا الصدر وبانت لى حقيقته وصدق الخبر وتحققنا ذلک من طريقى السمع والبصر ولم تشغله مرجعيته العظمى واشغاله الكثيره عن النظر فى أمور الناس خاصهم وعامهم فقد كان ينتهز من وقته المستغرق بأشغاله فرصه يخلو فيها للتفكر فى مصالح الناس وامور العامه وحسبک من إعماله الجباره موقفه الجليل فى الثوره العراقيه ومطالبته بالحقوق المهدوره والأمر بالدفاع واصداره تلک الفتوى الخطيره التى اقامت العراق واقعدته لما كان لها من الوقع العظيم فى النفوس وحقاًانه بذل كل ما بوسعه من حول وطول وضحى بكل غال ونفيس حتى أولاده وماله وقضيه القاء القبض على ولده الميرزا محمد رضا معروفه فقد فدى استقلال العراق بنفسه وأولاده وكان افتى قبلها بحرمه انتخاب غير المسلم وذلک لما حمل الانكليز الشعب العراقى على انتخاب معتمد الحكومه البريطانيه السير برسى كوكس رييساً للحكومه العراقيه فانه (أعلى الله مقامه) شعر بالحيله المدبره من المستعمر وعرف المغزى وانكشف له المخبأ فعند ذلک اصدر فتواه وابدى رأيه الصايب فلم يكن من العراقيين الا امتثال امره فقد كانوا طوع ارادته لا يصدرون الا عن رأيه وقد عقدت اجتماعاتهم فى داره بكربلاء عده مرات كان احدها - ولعله آخرها - اجتماعهم ليله نصف شعبان عام وفاته (١٣٣٨هجريه) فقد عرضوا عليه بتلک الجلسه نواياهم وتعهدوا له بان فيهم القوه الكامله فلم يزد فى أول مره على قوله (اذا كانت هذه نواياكم وهذه تعهداتكم فالله فى عونكم) ولما بدت أعمال الحكومه الشنيعه استنكرها استنكاراً عظيماً واجتمع اليه العلماء والزعماء والرؤساء يستفتونه فى القيام ضد السلطه راغبين بأن تكون فتواه بدايه الشروع فى الثوره فعند ذلک اصدر فتواه الآنفه الذكر(٣).

وقال الشاعر العراقى محمد مهدى الجواهرى فى مدحه



ومحيى لليل التم يحمى بطرفه ××× ثغوراً اضاعتها العيون الهواجع
تكاد اذا ما طالع الشهب هيبه ××× تخر لمرآهُ النجوم الطوالع
مدبر رأى كلف الدهر همه ××× فناء بما اعيابه وهو ظالع
مهيب اذا رام البلاد بلفظه ××× تدانت له اطرافهن الشواسع
ينام باحدى مقلتيه ويتقى ××× باخرى المنايا فهو يقضان هاجع

كربلاء مركز قياده الثوره

كانت بريطانيا قد استكملت اجراءاتها فى غزوها لمنطقه الخليج من خلال عقد عده اتفاقيات مع الشيخ خزعل والشيخ مبارک وعبد العزيز آل سعود وكانت بريطانيا تدرک موقف علماء الشيعه من احتلال العراق حيث لا يمكن أن يتقبلوا أى احتلال اجنبى استعمارى للأقاليم الاسلاميه وقبل أن تعلن بريطانيا الحرب على ايران والدوله العثمانيه صدرت الأوامر الى القوات البريطانيه فى بومبى بالتحرک نحو الخليج فى

١٤ تشرين الثانى ١٩١٤م ٢٥ذى الحجه ١٣٣٢هجريه فاحتلت الفاو، ولما رأى الامام الشيرازى الخطر محدقاً شكل مجلساً استشارياً من علماء كربلاء المقدسه ووجه الدعوه الى رؤساء العشاير الشيعيه فى الجنوب وبدأ نشاطه لمنع الانكليز من تحقيق مآربهم وبدأت حركه الجهاد فى العراق لصد الجيوش البريطانيه من جهه البصره وانطلقت من كربلاء وباقى المدن العراقيه فكانت اول مجموعه من المجاهدين بقياده محمد سعيد الحبوبى توجهت نحو الجنوب وكانت تلتحق بهم فى الطريق العشاير والمجاهدون ولما علم الانكليز أن قلب الثوره هى كربلاء المقدسه توجه الميجر بولى الى كربلاء مع قوه مجهزه بالسيارات المصفحه والمدافع فطوقت مدينه كربلاء فى يوم الاحد الخامس من شوال سنه ١٣٣٨هجريه ووجه الكتاب التالى الى زعيم الثوره الامام الشيرازى:

حضره العلامه المجتهد الاكبر آيه الله الميرزا محمد تقى الدين الشيرازى دام علاه

بعد تقديم مراسيم التحيه والسلام

نعرض لحضرتكم أن قسماً من قواتنا قد وردت الى هذه الأنحاء لأجل حفظ الأمن والقاء القبض على عدد من الأشرار الذين يقصدون الافساد ونهب الأموال والقاء الرعب فى قلوب الاهلين وان قواتنا هذه لم تتعرض للصلحاء الابرار فنرجوا أن تطلعوا على هذه المسأله لكى يرتفع الرعب والاضطراب عنكم وفى الختام نقدم لحضرتكم فايق الاحترام.

حاكم الحله - الميجر بولى - ٢٢ حزيران ١٩٢٠م

فأرسل الامام الشيرازى الى الميجر بولى أن يحضر عنده للتفاوض والتفاهم قبل أن يرتكب أى خطأ ربما يستحيل تلافيه فلم يقبل الحاكم الانكليزى بالتفاوض فكتب اليه الامام الشيرازى الكتاب التالى:

الى الحاكم السياسى للحله الميجر بولى هداه الله

قرأنا كتابكم وتعجبنا غايه العجب من مضمونه حيث أن جلب العساكر لمقابله الأشخاص المطالبين بحقوقهم المشروعه الضروريه لحياتهم من الأمور غير المعقوله ولا تطابق أصول العدل والمنطق بوجه من الوجوه ويحتمل أن الأشخاص الذين يقصدون الاستفاده من ايجاد الخلاف بين اهالى العراق والانكليز هم الذين غشوكم لينالوا بواسطه ذلک مقاصدهم وفى الليله الماضيه اردت مقابلتكم لرفع الشک فى نفسكم كى لا تغفلوا عن هذه النكته ولكنكم امتنعتم عن ذلک وان نظريتنا فى أمور المملكه اصلح وانفع من سوق الجيوش واستعمال القوه الجبريه وادعوكم عجاله لابلغكم أن توسلكم بالقوه فى قبال مطالب البلاد واستدعاءاتها مخالف للعدل ولاداره البلاد واذا امتنعتم عن المجىء فى هذه المره أيضا فستصبح وصيتى للأمه بخصوص مراعاه السلم ملغاه فى ذاتها واترک الأمه وشأنها وبهذه الصوره تقع مسؤوليه نتايج السوء عليک وعلى اصحابک وفى الختام لى الأمل أن تؤثر فيک هذه النصيحه كى لا يقع ما يفسد النظام والامن ولكى لا تكونوا سبباً لاراقه دماء الابرياء.

محمد تقى الشيرازى - كربلاء ٥ شوال ١٣٣٨

فقدم الميجر بولى قايمه أسماء الى الامام الشيرازى لتسليمهم اليه مقابل رفع الحصار عن كربلاء وتضمنت أسماء كل من الشيخ محمد رضا نجل زعيم الثوره الامام الشيرازى والشيخ عبد الكريم العواد ومحمد شاه الملقب بالهندى واحمد القنبر والشيخ هادى كمونه والشيخ كاظم أبو ذان والسيد محمد على الطباطبايى والشيخ عمر والحاج علوان وابراهيم أبى والده وعبد المهدى القنبر والسيد احمد البير وعثمان العلوان والسيد محمد على هبه الدين الشهرستانى وابو المحاسن ثم تردد هؤلاء عن الذهاب الى الحاكم الميجر بولى خوفاً من انه سينفيهم من كربلاء عند وصولهم اليه غير أن الامام الشيرازى امرهم بالذهاب اليه ولو أدى ذلک الى شنقهم فأجابوا امره وساروا الى الحاكم الانكليزى الميجر بولى يوم ٥شوال سنه ١٣٣٨ هجريه وقد اعتقلوا حين وصولهم ونقلوا الى الحله ومنها الى البصره ومن هناک الى جزيره هنجام.

قبض على كثير من زمام الأغراض الشعريه بمنتهى العمق و الصدق

أحمد شوقى.. لماذا بقى و لماذا سيبقى؟

التتمه من صفحه ٦

ولم تقف عبقرية «شوقي» عند حدود التعبير عن هموم الامة العربية والعالم الاسلامي والشرق بأسره الذي قال عنه «كلنا في الهم شرق».. وانما امتدت الى الاذهان الطرية لتنيرها بالحكمة الصائبة والافكار الاجتماعية والانسانية في قصصه وحكاياته الشعرية التهذيبية التي خاطب بها الجيل الطري العود. فكان نبراسا للجميع.

وامتدت عبقرية «شوقي» الى المسرحيات الشعرية فكان الرائد الاكبر لجيل من الشعراء الذين نظموا للمسرح الشعري كعزيز اباظة في مصر وعدنان مردم بك في سوريا وخضر الطائي وخالد الشواف في العراق وغيرهم من الشعراء المبدعين.

وبعد فهل يصح او يجوز ان نصم آذاننا عن دقات قلب «شوقي» واغاريده الوجدانية الرائعة بعد ان سمعنا زنيره المدوي؟ فقد لحن وأنشد له الاستاذ محمد عبدالوهاب رحمه الله الكثير من الروائع. ولكن عبدالوهاب على الرغم من ذوقه الشعري الرفيع، وعلى الرغم من صحبته لأمير الشعراء صحبة الولد البار بأبيه. فإنه لم يكلف نفسه عناء الغوص في بحر هذه العبقرية الفياضة ليستخرج منها اندر الجواهر وأثمن اللآلئ كميمية شوقي الوجدانية الغزلية «هل تيم البان» (الشوقيات جـ٢ ص ١٣٦) وهي في نظري اول قصيدة في الشعر العربي المعاصر انتشلت الغزل من الاوصاف التقليدية المطروقة وابتعدت عن المباشرة واقتربت من الرمزية الشفافة المحببة التي تعطي المعنى بعد قليل من الدلال والمماطلة.. كقوله:

هل تيم البان فؤاد الحمام
فناح فاستبكى جفون الغمام؟
أم شفه ما شفني فانثنى
مبلبل البال، شريد المنام؟
يهزّ الايك إلى إلفه
هزّ الفراش المدنف المستهام
وتوقد الذكرى بأحشائه
جمرا من الشوق حثيث الضرام
كذلك العاشق عند الدجى
يا للهوى مما يثير الظلام

وخير ما اختتم به هذا المقال كلمة رائعة منصفة قالها الاديب اللبناني الكبير الاستاذ جورج غريب في جوابه عن سؤال للاذاعة اللبنانية فحواه «لو قدرت لك عزلة وفرض عليك كتاب فماذا تقرأ؟»..

- «لو قدرت لي عزلة، وفرض علي معها كتاب، لكان «الشوقيات» مالئة الوحدة بأعراس الجمال ومهرجانات النغم..

ان شوقي نسب في الشعر شامخ.. مهما بعد السحاب وبقع المطر في مواضع من الارض. فالخراج عائد اليه...

اجتماع العلماء والحاكم العسكري في النجف

طلب الحاكم العسكري في النجف الاشرف الى العلماء يرجوهم الحضور الى دار الحكومه للقايه ولما تم الاجتماع بحضور سماحه الشيخ عبد الكريم الجزايري والشيخ الجواهري والشيخ عبد الرضا ومعهم الحاج محسن شلاش قال لهم نور بري طلبتكم لارجوكم أن تكتبوا لآيه الله الامام الشيرازي رساله مواسات لنفي نجله الشيخ محمد رضا الشيرازي.

فقاطعه الشيخ عبد الكريم الجزايري وقال أي ولد يعنيه حضره الحاكم من اولاد الميرزا الامام الشيرازي (أهو حاج مخيف أم اولاده احرار الحله أم اولاده رجال كربلاء اذ أنه لم يبلغ هذه المنزله التي هو عليها الا لأنه ينظر الى جميع العراقيين بصفتهم أولاده.

فغضب الحاكم من هذه الكلمات الحقه غضباً شديداً وانفض الاجتماع دون أن يثمر عن نتايج.

وعندما لاحظ الامام الشيرازي اطماع الانكليز ونواياهم السييه أصدر فتواه الشهيره التي انتفض لأجلها العراق باجمعه لما كان لها من الوقع العظيم في النفوس واجتمع رؤساء العشاير وجماعه من العلماء في داره في النصف من شعبان وبعد مشاورات اصدر فتواه نصا:

مطالبه الحقوق واجبه على العراقيين ويجب عليهم في ضمن مطالبتهم رعايه السلم والامن ويجوز لهم التوسل بالقوه الدفاعيه اذا امتنع الانكليز عن قبول مطالبهم.

الاحقر

محمد تقي الحايري الشيرازي

فتوى الامام الشيرازي أعطت الى الزعماء ورؤساء العشاير قوه معنويه عظيمه وبعد الحصول على هذه الفتوى وطبعها بعشرات الألوف من النسخ حيث وزعت في كل مكان من المدن والقرى العراقيه استعد زعماء ورؤساء العشاير للثوره واستعمال القوه بعد أن رفضت السلطات البريطانيه مطالب الشعب العراقي التي وقعوها في دار عبد الواحد الحاج سكر بامر من سماحه الامام الشيرازي والقياده في كربلاء وان يلقوا بآخر حجه على السلطه المحتله حقناً للدماء وكانت المطالب العراقيه كالتالي:

أولاً: أن يمنح العراق استقلالا تاماً لا تشوبه أيه شايبه.

ثانياً: أن يتوقف القتال في الرميثه واطرافها حالاً.

ثالثاً: أن يتخلى الحكام السياسيون مع جميع القوات البريطانيه عن مراكز الفرات وبلداته الى بغداد لتدور المفاوضات بين زعماء الأمه العراقيه والسلطه البريطانيه المحتله بشأن تقرير مصير العراق بجو هادي.

رابعاً: أن يطلق سراح الميرزا محمد رضا نجل آيه الله الامام الشيرازي ويفرج عن احرار العراق المسجونين والمنفيين الى جزيره هنجام وغيرها كافه بلا استثناء دون قيد أو شرط.

وقدموا هذه المطالب الى الحاكم البريطاني الميجر نوربري وعندما رفضها تأهبوا للوثوب والقيام بالثوره وفي يوم الأحد ٢٤ شوال ١٣٣٨ هجريه الموافق ١١ تموز ١٩٢٠م تقدمت جيوش العشاير وهم آل فتله واعقبتهم جيوش عشيره آل ابراهيم تحت قياده السيد علوان الياسري وشعلان الجبر وجيوش الغزالات تحت قياده السيد هادي زوين وعلى المزعل ثم انقسمت قبايل آل فتله الى قسمين قسم توجه الى حصار مدينه أبي صخير التي كان فيها مايزيد على الثلاثمايه جندي بريطاني مع كامل عدتهم تحت قياده الكابتن هوبكنس والضابط مايقوس.

هجم آل فتله على أبي صخير بقياده عبد الكاظم الحاج سكر وحاصروا المدينه بعد أن استشهد من آل فتله ثمانيه عشر مقاتلاً وجرح سته وعشرون مجاهداً وكانت هذه المواجهه اول معركه قام بها الثوار ضد الانكليز.

ثم توجه القسم الثاني من مقاتلي عشيره آل فتله نحو الجانب الشرقي من ضفه الفرات يقصدون الكوفه فالحله ثم بغداد تحت قياده عبد الواحد الحاج سكر وعندما وصلوا الى أبي صخير التحق بهم السيد علوان الياسري وحقق المجاهدون اول انتصار في الشاميه حيث هجموا على الباخره الحربيه فاير فلاين فاضطرت للانسحاب الى الكوفه ثم حرقها الثوار.

واقعه الرارنجيه

في يوم ٧ ذي القعده سنه ١٣٣٨ هجريه وقعت معارك داميه في نواحي الرستميه التي تبعد عن الحله اثني عشر ميلاً في جنوبها بين الجيش البريطاني والمجاهدين، ادت الى القضاء على اكثر من ثلثي القوه البريطانيه ومعداتها واشتهرت هذه الواقعه بالرارنجيه وترك الجيش البريطاني ما يزيد على الألف قتيل واكثرهم من الانكليز وغنم الثوار اثنين وسبعين رشاشاً من نوعي (فيكرس ولويس) ومدفع عيار ١٧ بوند وأرزاقاً واسرى بلغ عددهم ١٦٠ اسيراً منهم ٧٩ بريطانياً والباقون من الجنود الهنود وبعد انتهاء معركه الرارنجيه قرر الثوار أن يرسلوا المدفع المذكور الى الكوفه لتحطيم باخره فايرفلاي التي كانت في الشط مقابل الثوار الذين حاصروا القوه البريطانيه في الكوفه فضربوا الباخره بقذيفتين الأولى اصابتها والثانيه اشعلت فيها النيران فاحرقتها ثم غرقت وعندما وصل اسرى الجيش البريطاني الى النجف الاشرف كتب شيخ الشريعه الى المسؤول عن الاسرى الكتاب التالي:

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام عليك وثناء على اخلاصك وبعد فغير خفي على نباهتك أن للاسرى في الشريعه الاسلاميه مكانه عاليه فالعنايه بهم فرض والتوجه الى اكرامهم حتم واني اوصيك اطال الله حياتك بتعهدهم على الاتصال وتفقد أحوال صحتهم ومعاشرتهم ما داموا وديعه مقدسه وأمانه محترمه فيلزمك البذل لهم والتوفير عليهم ويجب تصديك لتحقيق راحتهم اكثر من الأيام الماضيه واني قوي الامل بانك تنشط الى هذا التكليف لأنه شرعي مدني انساني فواظب على الانفاق عليهم حتى يتعين لنفقاتهم مورد خاص فقد اعتمدت وأوكلت ذلك الى عهدتك والزمتك به ولا عذر لك ودم مؤيداً.

شيخ الشريعه الاصبهاني

أما خساير المجاهدين في واقعه الرارنجيه فقد بلغت ١٥٨ جريحاً و٨٤ شهيداً.

وفي يوم ١٨ ذي الحجه يوم عيد الغدير وهو من اكبر اعياد الشيعه الاماميه اجتمع مجلس قياده الثوره الذي كان مقره في كربلاء المقدسه وقد أشرنا سابقاً بنفي بعض أعضاء هذا المجلس الى جزيره هنجام وقرر تشكيل حكومه مستقله وكان اول قراراته تعيين مدينه كربلاء المقدسه مركز لواء والنجف الأشرف قضاءاً تابعاً الى كربلاء كما قرر تنصيب السيد محسن أبي طبيخ متصرفاً للواء كربلاء وتعيين السيد نور السيد عزيز الياسري قايم مقام لقضاء النجف وتلحق به الكوفه حتى أبي صخير ويكون راتبه الشهري ألف روبيه وقد تبرع السيد أبو طبيخ متصرف كربلاء برواتبه الى الثوار لسد نفقات عوايل المجاهدين ولم يبق من تلك المخصصات شي فكان هذا أول منصب رسمي وتشكيل حكومه عراقيه مستقله في كربلاء المقدسه ونصب عليهم حاكماً منهم وعمّها الفرح ولمس العراقيون أول ثمره من ثمرات الثوره العراقيه الكبرى تحققت باستقلال وخروج كربلاء عن طاعه الانكليز وهذا نص البيان الرسمي لمجلس قياده الثوره:

اجتمع المجلس الحربي بتاريخ ١٨ ذي الحجه سنه ١٣٣٨هـ بمدينه كربلاء وتذاكر فيما يخص تنظيم شؤون المدن والمراكز التي حررها الثوار فقرر جعلها مناطق وجعل لكل منطقه متصرفاً يعين من قبل هذا المجلس وهو يعين موظفين لمنطقته يبقون مؤقتين حتى تسن القوانين من قبل مجلس الأمه التشريعي وذلك بعد تطهير البلاد من الحكومه المحتله ويقوم المتصرف باعمال الاداره ويراجع المجلس الحربي بكل ما يهمه ويحتاج للمراجعه به وتكون وظايفه حسبما ينص به النظام الذي سيكون معمولاً به حتى يجتمع المجلس التأسيسي في بغداد ان شاء الله والذي سيشترك فيه عموم اهالي العراق وبطريقه الانتخاب وقد قسم المجلس الحربي المناطق فجعل مدينه كربلاء منطقه وألحق بها طويريج والنجف وأبا صخير والشاميه مع نواحيها وعين المجلس السيد محسن أبي طبيخ متصرفاً لهذا اللواء على أن يكون راتبه الشهري ألف روبيه وبذلك يبلغ ليستلم وظيفته.

التواقيع - أعضاء المجلس الحربي

وبعد أن بلغ السيد أبو طبيخ وأذيع قرار المجلس في صحن الحسين الشريف واطلع عليه أهالي كربلاء خرج أبو طبيخ من داره متوجهاً الى مقر الحكومه الذي كان يسكنه العثمانيون سابقاً وقد استقبلته جماهير كربلاء من الرجال والنساء بجميع طبقاتهم يهتفون بحياه زعيم الثوره والحريه والاستقلال وكانت المظاهرات تسير على طول الطريق والناس تهتف والشعراء ينشدون اشعارهم معبرين عن فرحتهم وحماسهم واحتفايهم بهذا اليوم المبارك ولما وصل السيد أبو طبيخ الى مقر المتصرفيه كان العلماء والاعيان وشخصيات كربلاء وعلى رأسهم أعضاء مجلس قياده الثوره في استقباله وفي هذه الاثناء رفع العلم العراقي ذو الألوان الأربعه والذي وصفه الشاعر بقوله:

بيض صنايعنا سود وقايعنا ××× خضر مرابعنا حمر مواضينا

وقام الحاضرون باداء التحيه وبعد المراسيم الرسميه استقر السيد المتصرف على منصته واقبلت عليه الجموع لتقديم التهاني والتبريكات ثم قام سكرتير المجلس الاداري الأستاذ خليل عزمي فألقى قصيدته الرايعه التي جاء فيها:

بشراك يا كربلا قومي انظري العلما ××× على ربوعك خفاقاً ومبتسما

وكفكفي دمعك الهطال وابتهجي ××× فان بند بني قحطان قد حكما

هذا هو العلم المحبوب فاحتفلي ××× عليه يا كربلاء واستنهضي الهمما

وشاهدي كيف امسى القلب مبتهجاً ××× من الحماس ويهفو أن يريق دما

شعب تفاني وراء الحق مبتغيا ××× نيل الكرامه جار الغرب أو ظلما

ظلم وجور ابت ارواحنا شمما ××× أن تستكين لمن لم يرعها ذمما

واستوثقي أن دين الحق شيده ××× وان بيت الصليب اندك وانهدما

لله در بني قومي الضياغم ما ××× اشدهم بوطيس الحرب حين حمي

ما من زعيم بهم الا له صفه ××× ترى به المجد والانجاد والكرما

تراه في الحرب ضحاكاً مبتسما ××× والسيف ما زال يبكي من يديه دما

قد حاز بالذب عن اوطانه قدما ××× لا أخر الله في حرب له قدما

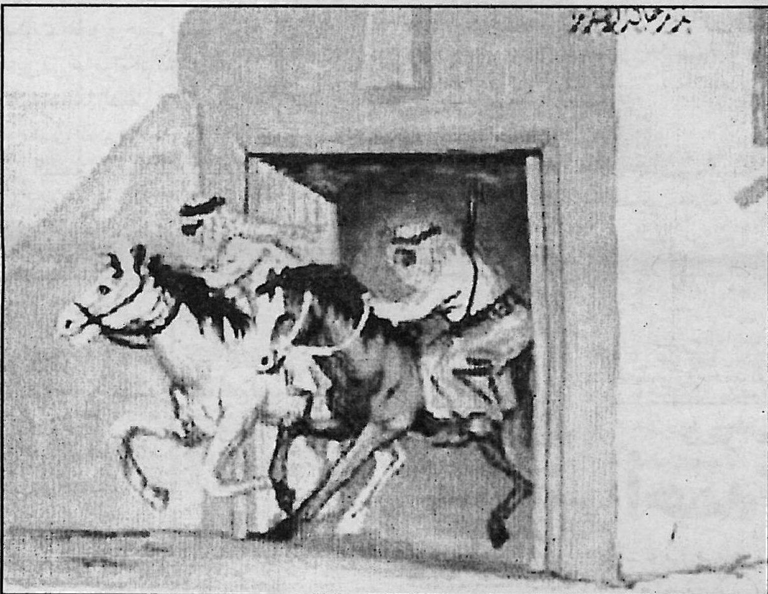
وقد استقبلت هذه الابيات الرايعه بتصفيق حار وترحيب منقطع النظير من قبل الحاضرين وفي هذه الاثناء قام السيد علي البازركان وهو أحد التجار الشيعه الايرانيين في بغداد وقد بذل كل ما بوسعه من مال لتوطيد أركان الثوره في بغداد حين أرادت السلطه المحتله القبض عليه هرب منها لاجياً لموطن الثوره ومركز انطلاقتها ومقر قيادتها كربلاء المقدسه فألقى كلمه مفصله استنهض بها همم الحاضرين والمجاهدين الثوار قايلاً (السلام على الحفل الكريم ما اسعد حظي وما اجمل طالعي بهذه الساعه المقدسه وأنا واقف بين اخواني الاحرار الاعزاء أبناء الأمه العربيه العراقيه التي بذلت ما في وسعها من النفوس والنفايس لرفعك أيها العلم الحر لترفرف فوق رؤوسنا حياك ربي بتحياته الحسنى لقد بشرتنا بزوال ساعات الذل وكسر حلقات سلاسل الاستعباد. ان كل خفقه منك أيها اللواء المبارك تقول لنا (جاء الحق وزهق الباطل) اخفق على قطرنا المحبوب الذي كان يين من ثقل وطاه المصايب كي يبتسم الجو الذي خنقته العبرات على ما شاهده من أنواع الظلم واشكال الاعتساف بين هذه الأمه انشر صفحاتك أيها العلم كي تظهر للملأ أن الحريه قد صارت حليفتنا وان الاستقلال التام صار الينا رفرف ولا تخف بالحق لومه لايم فان هذه الأمه مجرده سيوفها مشمره عن سواعدها لحفظ مقامك السامي ورفعك فوق أعلى قمه من هذا القطر المقدس. ان ألوفاً من الرجال وصفوفاً من الأبطال حاضره لاراقه آخر قطره من دمايها لادامتك وسلامتك وننشد قايلين:

انا القوم ابت اخلاقنا شرفاً ××× أن نبتدي بالأذى من ليس يؤذينا

بيض صنايعنا سود وقايعنا ××× خضر مرابعنا حمر مواضينا

لا يظهر العجز منا دون نيل منى ××× ولو راينا المنايا في أمانينا

بشراك أيتها الأمه العربيه العراقيه بحلول هذه



الساعه المباركه التي رفع فيها هذا اللواء المقدس الحر الذي كنت طالبه رفعه منذ عده قرون ان السعد قد رافقك وعلو الحظ حالفك.

أيتها الأمه ان رفع العلم سهل ولكن ادامته فوق الرؤوس صعب. فيجب عليكم الآن بذل قصارى الجهد واسترخاص النفوس بدفع عدونا الأكبر من هذا القطر الشريف المقدس الذي بني من جماجم الأجداد واجسام الآباء ولقد سعدت كربلاء والنجف الأشرف وما هو اليهما باستنشاق هواء الحريه ورفع العلم العربي ولم تزل بغداد تين وتبكي تحت ظلم الانكليز وسيطره الدوله المحتله ألا يا سادتنا وعلماءنا ألا يا رؤساء عشايرنا ألا يا زعماء امتنا المظلومه اسألكم بحق هذا العلم المقدس هل ترضون ببغداد والكاظميه وما جاورها أن تبقى تحت سلطه اجنبي غاياته درس مآثر ما بنته الجدود وجل مقاصدهم مص دم الشعب وجعلهم احقر من الهنود، بالله عليكم قوموا وانهضوا نهضه الأسود وانقذوا قطرنا المحبوب من ايدي أعدايه وارفعوا العلم فوق أعلى قمه فيه وبيضوا صفحات تاريخ عراقنا المبارك كي يتم السرور ونقول نلنا بغيتنا وما نتمناه لان النصر حليفنا واعلموا أن العراق للعراقيين ليحيا العلم العربي الحر ولتحيا الأمه العربيه الحره...).

وقد أثارت هذه الكلمه حماساً عند الحاضرين وأخذت مأخذها في قلوب المستمعين وعقد مجلس قياده الثوره جلسته لوضع خطه لتحرير بغداد من الاحتلال البريطاني.

وفي هذه الأثناء أمرت الحكومه البريطانيه بعزل الكولونيل ولسن الحاكم الملكي في العراق وتعيين السير برسي كوكس خلفاً له ليمثل الحكومه البريطانيه في العراق بصفته مندوباً سامياً ومهمته تأسيس حكومه عربيه في العراق وتنفيذ مطاليب الثوار واحرار العراق وقد وصل السير برسي كوكس الى البصره في مساء اليوم الأول من تشرين الأول عام ١٩٢٠ عن طريق الميناء بحراً بعد أن قابل في طريقه الأمير عبد العزيز آل سعود في العجير التي كان يسكن فيها يومذاك وقابل أيضا الشيخ خزعل ثم توجه من البصره بتاريخ ٥ تشرين الأول الى بغداد عن طريق نهر دجله فزار المدن والقرى الواقعه على ضفه النهر المذكور واتصل بأهلها وأخذ الناس الذين كان اكثرهم من عشاير أهل العامه يعلنون استعدادهم لخدمه حكومه بريطانيا حتى وصل بغداد في يوم ١١ تشرين الأول ١٩٢٠ فاستقبل في بغداد من قبل السنه استقبالاً فخماً وكان من المستقبلين جميل صدقي الزهاوي فألقى قصيده ترحيبيه حمل فيها على الثوره والثوار حمله شعواء من جمله ما جاء فيها:

عد للعراق واصلح منه ما فسدا ××× وابثث به العدل وامنح اهله الرغدا

الشعب فيك عليك اليوم معتمد ××× فيما يكون كما قد كان معتمدا

أرأف بشعب بغاه الشر قد قصدوا ××× اثاره الشر فيه وهو ما قصدا

فألقا السير برسي كوكس كلمات قصيره في جمع الحاضرين وكلهم من أهل بغداد السنه جاء فيها:

يا جميل افندي ويا أيها المندوبون، ان دوله انكلترا ارسلتني للمساعده والاتفاق مع اشراف ورؤساء العراق لنحصل على الغايه المطلوبه للعراقيين وتأسيس حكومه عربيه مستقله تحت نظاره حكومه انكلترا ولقد جيت لهذه الغايه ولكن ما زال الاضطراب فلا يمكن العمل وأنا حاضر للعمل عند سنوح الفرصه وهذا شيء بيدكم.

وقد استغل علماء كربلاء المقدسه الفرصه فقدموا مذكره الى السير برسي كوكس الحاكم البريطاني الجديد بتوقيع السيد محمد علي هبه الدين الشهرستاني وهو من مشاهير علماء كربلاء المقدسه مطالباً فيها بحقوق العراقيين جاء فيها:

حضره ذي الفخامه السير برسي كوكس المعظم عمت عطوفته

بعد تقديم الاحترام التام والثناء المستدام فاننا نأمل من هذا المقدم السعيد أن يكون مقدم السعاده للامه العراقيه الشريفه فنظراً الى أن الحقايق يجب أن لا تخفى على وزير معتمد عليه مثل فخامتكم فلذلك نتقدم اليكم ببيان نبذه مهمه مما هي عليه هذه الأمه بياناً منزهاً عن كل شايبه وريب وهي أن الأمه العراقيه المعروفه باعتدال اخلاقها وشديد رغبتها الى السلم والسكون وقد تحملت أثناء حاكميه جناب ولسن من امرايه اقسام القساوه وضروب الضرايب... ان أبواب الحروب لا يسدها غير تحرير الشعوب وتقدمت انكلترا وفرنسا بمواعيدها الرسميه المعروفه في تحرير العراق واستفتاء اهله عن رغباتهم في مصير حكمهم وشكله فأجابوا مراراً واعلنوا جهاراً انهم يريدون استقلالهم في الحكم الذاتي من دون تدخل الاجنبي... غير أن الحاكم ولسن قد استقبلها بالقسر والقساوه والاضطهاد وهتك حرمه كربلاء وغيرها كما هتك مقام الرياسه الروحانيه وساق بقوته العسكريه جماعه من العلماء والرؤساء بالاهانه حينها لم يظهروا عليه عصياناً وفيهم اكبر انجال حضره آيه الله العظمى الميرزا الشيرازي (قدس سره) دون أن يحاكموا بذنب لهم سوى طلبهم حقوق الشعب تلك الحقوق المشروعه التي بنى عليها ساسه الحلفاء صروح الهدنه والصلح العام وتعاقبت عليها مواعيدهم الرسميه ثم لم يقنع حضره الحاكم ولسن بكل ذلك حتى ارسل عسكراً على الحاج مخيف وغيره من الصلحاء الاكابر فساق وقتل وحرق وفرق فثارت العشاير للدفاع عن النفس والنفيس فأمرنا حضره آيه الله العظمى الشيرازي في أواخر شوال الماضي أن نسافر بمثابه سفراء من ناحيه كربلاء المقدسه الى بغداد للمفاوضه مع حاكمها في الاتفاق على صوره مشروعه تحفظ الحقوق وتحقن الدماء غير انه (الحاكم) مع الأسف خيب آمالنا السلميه وأبى الا الشده والانتقام فرجعنا باليأس ثم لم نسمع عند حضره الحاكم حرفاً من شواهد حب السلم والمفاوضه الا بعد ما عرض عساكره على القتل والاسر والحصار وأضر دولته الفخيمه اكثر من غيرها فلو اردنا سرد وقايعه وفضايعه لشغلنا اوقاتكم الشريفه لكننا نؤخرها الى وقت اللزوم وانما جرى القلم بهذه النبذه ليحيط علمكم السامي بما نحن فيه.

كربلاء في ٧ محرم الحرام سنه ١٣٣٩

سيد محمد علي هبه الدين الشهرستاني

وبعد يومين من وصول السير برسي كوكس الى بغداد كان أول عمله اصدار بيان نشره في الصحف ووزعه بواسطه الطايرات على المدن المقدسه كربلاء والنجف والكاظميه ومناطق الثوره في الجنوب والعشاير العراقيه هذا نصه:

منشور عام الى جميع طوايف العراق وعشايره

ان فخامه نايب الملك السير برسي كوكس يعلن لجميع أفراد العشاير وطوايف العراق أن حكومه بريطانيا انتدبته ليعود الى العراق لتنفيذ مقاصد الحكومه الثابته بمساعده رؤساء الأمه وتشكيل حكومه وطنيه في العراق بنظاره حكومه بريطانيا ولقد يصعب جداً على فخامته تنفيذ منويات الحكومه البريطانيه مادامت بعض اقسام العشاير والطوايف في العراق تعادي الحكومه ونظن أن الأحوال الحاضره تبعث على الشكوك الواهيه التي تخامر أفكار بعض طبقات الأمه في نوايا الحكومه البريطانيه ويعتقد فخامته انه يتوصل لازاله كل شك أو ريبه خامرت أفكار الذين قابلوه حتى الآن ولا يعلم فخامته غرض العشاير الذين يشغلون أنفسهم بالحرب فاذا كان هناك سوء مفهوميه يمكن أزالته فيسر فخامته أن يبلغ العشاير ذلك اليه بواسطه اقرب حاكم سياسي اليهم.

وفي ٢٧ محرم عام ١٣٣٩ هجريه حصل نزاع بين رؤساء قبايل بني حسن فكتب قايم مقام طويريج السيد علي العفصان رساله الى الشيخ عبد الواحد الحاج سكر يستنجد به وهذا نص الكتاب:

لحضره الفاضل عبد الواحد الحاج سكر المحترم

بعد اهداء التحيه

اخبركم انه حدث انشقاق عند عشاير بني حسن فيما بينهم وأرجوك تحضر حالاً أنت بذاتك لحل هذا الخلاف وعند مجيبك سافصل لك ما سمعته عن أسباب هذا الخلاف والسلام.

علي العفصان - ٢٧ محرم ١٣٣٩

وعند استلام هذا الكتاب توجه الشيخ عبد الواحد الحاج سكر من الوند الى طويريج لحل الخلاف وقد استفاد العدو من الخلاف الناشب واحتل جيش الانكليز مدينه طويريج.

وحين وصل خبر سقوط مدينه طويريج الى المجاهدين في الوند انسحب الثوار من الوند الى مدينه كربلاء المقدسه للدفاع عن مدينه الحسين (ع) وتكون قاعدتهم السليمانيه التي تبعد عن كربلاء خمسه أميال وعن طويريج عشره اميال ولكن مجلس قياده الثوره في كربلاء شكك في امكانيه انتصار الثوار واراد أن يتفاوض مع قوات العدو لعدم اراقه دماء الأبرياء من الناس العزل الا أنه لم تنجح محاوله المفاوضات وبعد أن تقابل الفريقان ونشبت حرب طاحنه بين اهالي كربلاء وقوات العدو كانت النتيجه سقوط كربلاء ودخل جيش الانكليز مدينه كربلاء واطلقت نيران المدافع والرشاشات على الناس والبيوت والمحلات عشوايياً واشتركت الطايرات التي كانت ترافق الجيش بالقاء قنابلها على المدينه وظل الجيش يطلق النار وقبل وصول الجيش الى كربلاء تمكن كثير من الأحرار من الخروج من المدينه ثم قامت القوات الانكليزيه بتطويق كربلاء من جهاتها الأربع بالمدافع والاسلاك الشايكه.

وما أشبه اليوم بالبارحه، اذ تعيش كربلاء فصولها الداميه التي ورثتها من التاريخ لأنها لا تستطيع الا أن تعيش حره عزيزه تأبى الذل والهوان مهما توالت عليها الضربات والهجمات.

ان تاريخ العراق الحديث وبالخصوص ثوره العشرين يؤكد الكثير من الحقايق والعبر منها:

× ان دور العلماء في الحركه السياسيه والاجتماعيه دور أساسي لا ينفك عن حركه الشعب العراقي باعتبارهم المظله الشرعيه التي يستند عليها التحرك النهضوي، ولولا تحرك العلماء بقياده الميرزا الشيرازي لما قامت ثوره العشرين المظفره.

× ان ثوره العشرين مثلت تجسداً وحدوياً كبيراً بين كافه فيات الشعب ومختلف طبقاته حتى اصبح صوتاً واحداً انبثقت منه قوه ضارعت أقوى جيش استعماري في ذلك العصر وأذاقته الذل والهوان. وهذه الوحده هي التي تكون قادره على انقاذ العراق من محنته اليوم.

× ان ثوره العشرين كانت قويه في انطلاقتها وحركتها، ولكن لم يستطع أبناء الثوره استثمار النصر لعدم وجود المؤسسات والاحزاب المنظمه جيداً بحيث تتحول الى مؤسسات حكم تراقب وتشارك في عمليه اتخاذ القرار. وهذا هو السير الذي يمكن أن ينعش العراق اليوم وينقذه من الدكتاتوريه والاستبداد.

× كشفت الثوره أن لا حقيقه للوعود المعسوله التي يطلقها المستعمر ومن خلفه اتباعه.

وكشفت كذلك عن أن الاراده الهادفه، والعزم الأكيد قادران على هزيمه القوه الغاشمه التي تفتقد لأي حق أو مصداقيه في صراعها مع حقوق الآخرين.

١- انظر دايره المعارف تشيع (الفارسيه) ج١، ص٧٤، طهران الطبعه الأولى.

٢- انظر اعيان الشيعه، ج٩، ص١٩٢، بيروت دار التعارف ودايره المعارف تشيع (الفارسيه) ج١، ص١٩٠، طهران.

٣- نقباء البشر، ج١، ص ٢٦١-٢٦٤.

١٤٢١ شعبان ١٤٢١ شعبان

الأبوذيه

ارسال: قاسم مشكورزاده - طه يونس البرومى

هو احد انواع الشعر الشعبى و يكون من أربعه أشطر تسمى البيت (الثلاث الأولى تنتهى بلفظ واحد أو متقارب جداً و الشطر الرابع لا بدُ أن ينتهى بكلمه نهايتها ((يه)) و يسمى الرباط و لا بدُ للفظ المشترک فى الأشطر الثلاث أن يكون فى كل شطر يعطى معنى غير الشطرين الآخرين و بذلک يكون لفظ واحد بثلاث معانى) و أول من قال و نظم شعر الأبوذيه هم اهالى ((سوق الشيوخ)) من العراق ولديهم باع طويل فى نظمه و يتميز الأبوذيه أنه ينظم فى الأحزان و الفراق و لذا أخذ اسمه منها (ابو الأذيه) و شاعت الأبوذيه بهذه الصيغه نتيجه اللهجه العاميه للمنطقه. و قد انتشر هذا اللون من الشعر فى المحمره و عبادان و الخفاجيه و الفلاحيه و الاهواز و باقى مدننا فى مطلع القرن التاسع عشر فى الميلاد و من ابرز شعراءه خنش اليابر و عبود حاج سلطان الزرگانى و خزعل الكعبى و الآخرون الذين هذبوا بكلماتهم هذا النمط من الشعر العرب.

مبدع الأبوذيه:

جمعه معيشى الخميسى (ابو معيشى) هو اوّل شخص الذى أختار و ابدع هذا اللون من شعر العرب.

ولد هذا الشاعر المبدع فى منطقه (نجد) عام ١٨٦٦م و هاجر مع عايلته من هناک الى مدينه سوق الشيوخ فى العراق حيث استقر فيها و كان فى عامه الرابع فعاش حياته فى المدينه امياً دون ان يتعلم القراءه و الكتابه و بعد انشد ابياته الاولى فى بواكير شبابه اطلق عليه شعراء المدينه الجوهره السوداء نسبه لبشرته السوداء و عاش عمرا طويلا تجاوز المايه عام عاصر خلاله اكثر من جيل من الشعراء و الادباء و كان يحظى باحترام و تقدير و اعتزاز الجميع و خاصه الشعراء الذين عاصروه و عاشوا معه و بالرغم من انه لا يجيد القراء ه و الكتابه نهاييا الا انه كان يستخدم فى شعره بعض المفردات الفصيحه نتيجه تأثره بالبيه البدويه الصحراويه. ذكر بعض شهود العيان بان الشاعر ابو معيشى اذا اراد منه احد ان يسجل له بيت ابوذيه فيقول له اكتب (ايگول ابو معيشى) ثم يتلو عليه البيت و اذ فرغ من القراءه يقول له اقراء ما تلوته لک فاذا قرأ و لم يقل (ايگول ابو معيشى) فانه يزعل و يترک جليسه. له مساجلات كثيره مع الكثير من الشعراء و يعد واحداً من الأعلام البارزين فى الأبوذيه التى اختص بها منفردا عن سواه. وافاه الأجل عام ١٩٧٨م بعد ان ترک نتاجا هايلا من لون الأبوذيه. و اليكم هذه الباقه من ابياته:

زمانى جرد اسيوفه و سنهه
عليه او حرمت عينى و سنهه
و حگ اللى فرض خمسه و سنهه
بعد هيهات عيش ايصير اليه

يهاشم ناشد العالم و سالبت
عليک و هملت اعيونى و ساليت
حسب ظنک نسيت انه سالبت
راسک بالوسن تطرى عليه

و لو گلبى بهواهن نار ويلاى
عنهن عيب اروح ابعيد ويلاى
يصالح لو لفانى الموت ويلاى
انت و البيض دگ و لطم عليه

عبدالله الغانم:
وين اللى يرد الضعن لامت
انشطه عگلى و عليه الناس لامت
يگلى اصبر و اگله الصبر لامت
الصبر اثر اخزان و عمل بيه

من مثلى دمع عينى يهلهه
سبب غالب على روحى يهلهه
و على تحيو لكم ميت يهلهه
من تبدى ترد الروح اليه

حنش اليابر:
كل يوم ابسهم روحى خل الهه
حتى انكشف للشامت خل الهه
امس چان الينادمهه خل الهه
اليوم اتنادم الخنسه الشجيه

المصايب بس على روحى تلافت
يگلبى اعله النكر طيبک تلافت
اون و عظامى بهجرک تلافت
طريح وساد دوب النفس بيه

ايفير البحير:
على وجنات ساهى العين شامات
مشه و لا اتزودت من فيه شامات
شگول انه اذا لاگيت شامات
انسبيت ابود حبيبى و خان بيه

ابسواد احشاى الک منزل و الک دار
قربک يجلى اهمومى و لک دار
مدار اهواک بعظامى و لک دار
نشب بگصاى و الحگنى المنيه

كل مغرم برت علته و انا سال
اچفوف اهل الهوى شفت و انا سال
عنى ما سلت يشكر و انا سال
عليک انت و تعاتبنى ابرديه

بحبل اهواک چاتفنى و انا ميت
گرت عين كل شامت و انا ميت
ترانى الناس حى امشى و انا ميت
سوى ثوب الصبر ساتر عليه

مذخور النصارى:
تظن دهرى يعود بيک واراک
و عگبک ما تلذلى اجنان واراک
عسى اللى بالثره شرشاب واراک
جعلنى ابجنب من لحدک سويه

عبود الحاج سلطان:
اهموم الناس نص حگّه و انا مَن
حياتک ما غُمَضن جفنى و انا من
متى تظهر يبو صالح و انا من
و انا احچى لک مُصاب المر عليه

يابر الوهابى:
أحشم بالسلف محّد حمالاى
و تدرون الدهر ناره حمالاى
على الايناب ما ذبّن حمالاى
اهناک اوطلع عار و من عليه

طعان العلوان:
لسانى ما ترک ذچرک و لامال
او گلبى اشكثر بهواكم و لامال
لا روح التجاديكم و لامال
و لا عين التِّجد الدرب ليه

احمد الحاج ناصر:
الدَّهر بالاه و الويلاه و لّح
و سهم البين صاب الچبد و لّح
أخذ مِنّى اخوى الصدگ و لّح
الأنا و يا تربّنه سويَّه

الدَّهر طعنه اباثر طعنه چمنلاى
ابگلبى جروح ما تنعد چمنلاى
بعدک و العدو ابنوشه چمنلاى
طگنى و طحت و اثنا الندب بيَّه

ابغرامک دوم روحى تلهه تلهه
ابجفاک اهروش گلبى تلهه تلهه
عليک اهموم صبحت تلهه تلهه
جفيت او بلوصل تبخل علّيه

ملا كاظم المنصور:
چبدتى امنل هجر يهمل دملهه
او روحى اللَّطُم و النايح دملهه
اشمگلّک يا گلب بسّک دملهه
اَحبابى الجفو ما عادَو عليَّه

افريح المنصور:
چبدتى اشلون يبست منطراهه
تراها ارباع صارت منطراهه
گضت ما گضت يَدْعَج منطراهه
فتَّتهه الهوى غَصباً عليَّه

امحيبس:
چبدتى الهجر فتَّتهه وسالت
دمه و أثَّر ابد لّالى وسالت
لا طاوش لنى منهم وسألت
عنهم و الجروح او يَرَن بيَّه

نبذه من التاريخ

ثوره الغلمان

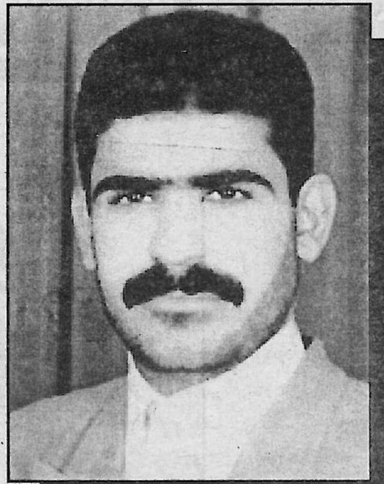


كان موقف بريطانيا من شيخ خزعل ما عبّر عنه وزير الخارجيه اللورد بلفور بمجلس اللوردات فى ١٩ آذار عام ١٩٢٥": أن الشيخ خزعل لم تعتبره بريطانيا يوماً ما حاكماً مستقلاً، بل كان فى نظرها على الدوام خاضعا للسياده الفارسيه".

واحتجز الشيخ خزعل فى أحد قصور طهران، و لاقى خلال سجنه من الحكومه الفارسيه احتراماً و اكراماً، حتى أن رضا خان زاره هناک أكثر من مره. وخلفه فى منصب الاماره ابنه الشيخ عبد الله، الذى منحه رضا خان رتبه فى الجيش لكسبه اليه. وفى أثناء حكمه حدثت ثوره الغلمان (حراس الشيخ خزعل) كرد فعل لأسر شيخهم، وذلک بعد مرور أقل من سته أشهر على اعتقاله. الاّ أن السلطات الرضا خانيه قضت عليها بشىء من الشده وحوكم عدد كبير منهم. وقد غرم نتيجتها الشيخ خزعل مبلغ خمسه ملايين تومان (ما يعادل مليونا ونصف مليون جنيه استرلينى)، دفعه الشيخ خزعل نقداً وهو فى معتقله. وبعد ثلاث سنوات نقل الشيخ عبد الله الى طهران ولم يعين من يخلفه، سوى أن الشيخ عبد المجيد - ابنه الآخر - أصبح رييساً لقبيله المحيسن.

أما الشيخ خزعل فقد توفى فى ٢٦ آذار عام ١٩٣٦ فى طهران محاطاً بكل مظاهر الشرف، وفى الوقت ذاته محروماً من حقوقه التى كان يستمتع بهافى عصر القجر وحقوقه العامه كانسان.

القران الكريم و أثره فى اللغه العربيه



عادل حيدرى

القران الكريم، هو الكتاب الذى نزل على نبينا الأكرم محمد (ص)، معجزه بقيت خالده على مدى الزمان، خلافاً لما جاء به الرسل الأولين من معجزات، فهو باق ما بقى الدهر، لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه، و حسبنا أننا لو أردنا وصفه نجد الاقلام تعيا و تتخاذل لما فيه من جمال و جلال و عظمه، و ما قيمه وصف القايل فى الشمس الوضّاحه: انّها شمس و ضّاحه؟! و فى الجمال السّاحر: انّه جمال ساحر! فلا يزيد السامع علماً و لا فايده...

هكذا انزل به الروح الامين (ع) على نبىّ امين فى أمّه كانت لغتها من أرقى اللّغات و أجملها، اذا أنّها تمتاز بصفات كالاشتقاقيه التى لا توجد عند غيرها من اللغات بما فيها من ضروب النّحت و القلب و الترادف و المجاز.

فهى كذلك من أغنى اللّغات كلماً و أوسعها منه و قد بلغت منزله من البسطه و السّعه أدّت الى نموها و بقاء ها حيّه مدى الدهر.

و الدليل على ذلك مارواه لنا أيمه اللّغه و الشعراء من شعر و خطابات و ما جاء به القران الكريم و الحديث النبوى الشريف فى عظمتها و خلودها.

فبالرغم من كثره لهجاتها المختلفه المتحده الأصول ((كالكشكشه)) عند ربيعه و مضر و ((الشنشنه)) عند أهل اليمين و ((العنعنه)) فى لغه تميم و قيس و ((الفحفحه)) فى لغه هذيل، نجدها أخذت تتوحّد لهجاتها و يزول ما فيها من تناكر، تمثّل ذلك فى لغه قريش التى انصهرت فيها جميع اللهجات و اللغات العربيه.

فأصبحت لغه مثاليّه خاليه من العيوب و الهنوات، ينشد بها الشعراء أشعارهم و يلقى بها الخطباء خطاباتهم. فأخذوا يعملون على تنقيحها حتى برزت أحسن بروز فى القران الكريم و فى ما وصل الينا من الأدب الجاهلى الرفيع.

و قد يعلّل المؤرخون أسباب تكوين هذه اللّغه المثاليه و الأدبيه الى عدّه أسباب منها: الأسواق و الحضارات المتاخيه و قبيله قريش، هذا بالاضافه الى تشرّفهم على العرب قاطبه بظهور ذلك الدّاعى العظيم فهم، فهو القايل (ص) ((أنا أفصحُ العرب بيّدَ أنى من قُريش))

فقد جاء الاسلام متمثلاً فى القران الكريم، فوحّد كلمه العرب و هذب طباعهم و اعطاهم من السلطان و المُلک ما جعلهم يُخضعون القياصره و الكاسره و غيرهم لهذا السلطان و تلک الهيبه الالهيه، حتى اصبحت لغتهم العربيه، لغه يُنطَقُ بها فى ممالک الفُرس و الروم و غيرها.

و ما ذلک الا من أثر القران الكريم فى أنفسهم، كما أثّر ذلک فى لغتهم التى نزل بها من العرش.

و قد ذهبت الباحثون فى اللغه الى أن ذلک الأثر أى أثر القران الكريم فى اللغه العربيه كان عن طريقتين هما: طريق مباشر و.. طريق غير مباشر و منهم من يقسم ذلک الى أثرين هما الأثر العالم و الأثر الخالص، الّا أننى أرى أن الطريقين الأولين هما اللّذان جعلا حصول الأثرين التاليين فمكنا و جليّاً فى اللغه العربيه فلذلک لابدّ من الاشاره بالتفصيل الى كلّ من هذه الموارد لأثر القران الكريم على اللغه العربيه:

ألف: الطريق المباشر: و هو الطريق الذى جعل القران تختلف لغته مع لغه العربيه السايده لما فيه من ألفاظ جديده و جزله و معان قيّمه و أغراض و أساليب سهله و ذلک مما جعل العرب و البلغاء منهم ـ يقفون موقف الحيره و الدهشه فأخذوا يرمونه تاره بأنّه سحر و أخرى بأنّه شعر، فأخذوا يُمعنون النظر فيه و حاولوا على مُحاكاته و التأسى بألفاضه و اساليبه و معانيه حتّى سمّى ((اعجازاً)) و قد اختلف العلماء فى سبب هذه التسميه فمنهم من أرجع ذلک الى شرف الغرض و تنوع القصد و ما الى ذلک و منهم من أرجعه الى الفصاحه و الأسلوب و فى هذا الشأن يقولون الشيخ عبد القاهر الجرجانى فى كتابه ((دلايل الاعجاز)): ((مزايا ظهرت لهم فى نظمه و خصايص صادفوها فى سياق لفظه، و بدايع راعتهم من مبادى آيه و مقاطعها، و مجارى ألفاظه و مواقعها، و فى مضرب كل مثل، و مساق كل خبر و صوره كل عظه، و تنبيه و اعلام و تذكير، و ترهيب و ترغيب؛ و مع كل حجه و برهان و صفه و تبيان؛ و بهرهُم أنهم تأملوه سوره سوره، و عشراً عشراً و آيه آيه، فلم يجدوا فى الجميع لفظه ينبو مكانها، أو ينكر شأنها، أو أن غيرها أصلح هناک أو أشبه أو أحرى أو أخلق بل وجدوا اتساقاً بَهَر العقول، و نظماً أعجز الجمهور، و نظاماً و التياماً، و اتقاناً و احكاماً، لم يدع فى نفس بليغ منهم ـ و لو حکّ بيافوخه السّماء ـ موضع طمع؛ حتى خرست الألسن أن تدّعى و تقول، و خلدت القروم فلم تملک أن تصول...))

فلذلک نرى تأثير القران المباشر فى اللغه العربيه فى تهذيبها و احكام أساليبها و معانيها و افاضه فنون من التجديد عليها بوجه عام.

ب: الطريق الثانى: طريقٌ غير مباشر؛ و هو أنّ القران مكّن للعرب الاختلاط بغيرهم من الأمم ذوات الحضاره الرايعه و الحياه المدينه كالفارسيه و الرّوميه و المصريه، فأخذوا يمتزجون بهذه الأمم بالتزاوج و التسرّى و الاختلاط فأصبحت اللغه العربيه ملک المسلمين جميعاً بعد أن كانت ملک العرب فقط.

و هكذا أخذت لغات الأمم الأخرى كالفارسيه و اليونانيه و الآراميه و السريانيه و القبطيّه تَتضاءل شيياً فشيياً أمام اللغه العربيه حتى غلبت الألسنه و الأقلام.

و فى هذا الشأن يقول عميد الأدب العربى طه حسين: ((و ما أكثر الفُرس الذين شاركوا فى انشاء علوم اللغه العربيه و تدوينها! و ما أكثر الفرس الذين استأثروا ببعض هذا العلوم حتى أصبحوا كأنهم أصحابها، و كلّنا يعلم مكان كتاب ((سيبويه)) بين كتب النحو... و انظروا الى كتاب ((ابن سينا)) و ((التفتازانى)) و

((السيد الجرجانى)) و ((الطوسى)) و غيرهم و كل هذا بفضل القران الكريم، فبظله انتشر الاسلام، و بانتشار الاسلام و القران انتشرت اللغه العربيه و لم يقف الامر عند الغرب فى الشرق، بل تجاوزهم الى الهند و لم يقتصر الأمر على الشرق فقد استعربت مصر و استعرب شمال افريقيه و استعربت اسبانيا...))

نعود الى الرأى الآخر للأدباء و الباحثين حول تأثير القران الكريم فى اللغه العربيه بصورتيه العام و الخاص، حيث تنحصر مظاهر الأثر العام فى أربعه أمور هى:

١- بقاء اللغه هذا الأمد الطويل

٢- توحّد لهجاتها و زوال ما كان فيها من تَناكر

٣- جعلها لغه رسميه فى جميع الممالک التى دخلها الاسلام

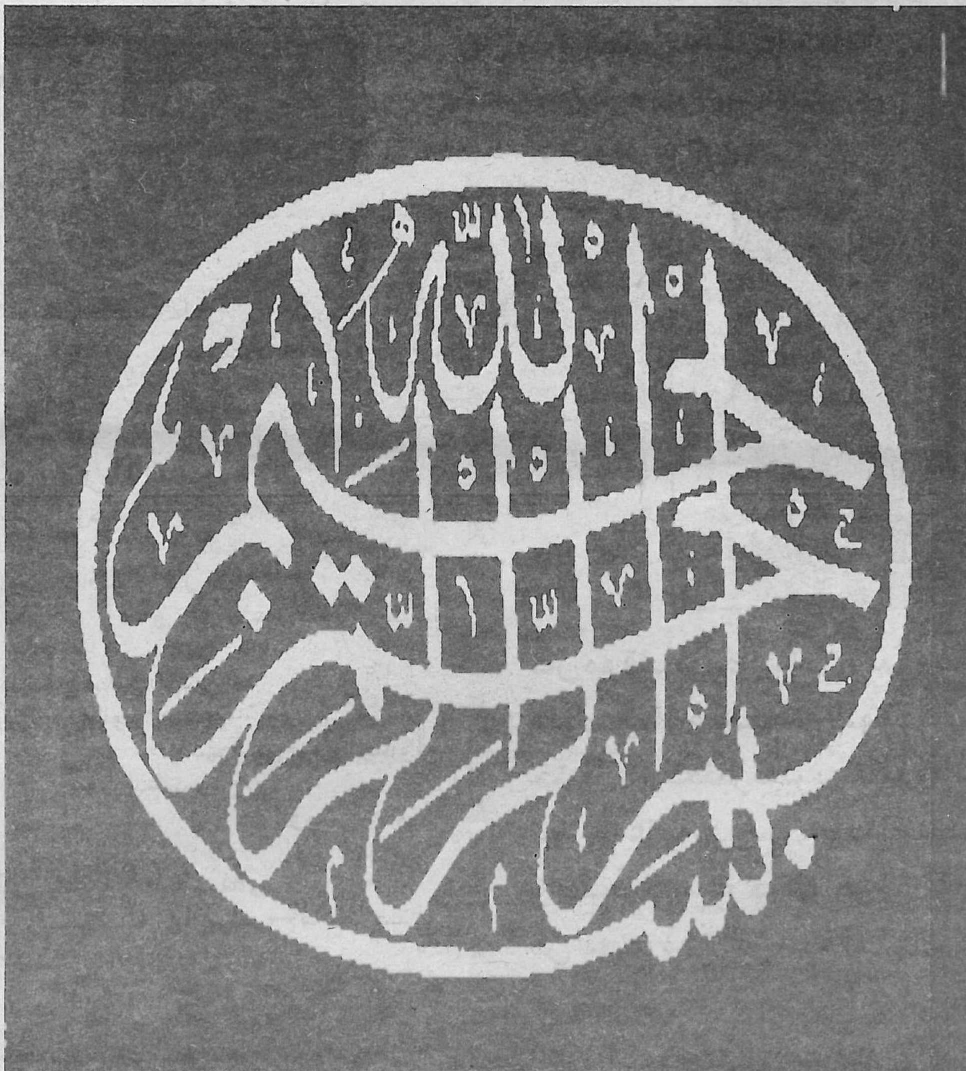
٤- جعلها لغه تعليميه، بعد أن كانت ملكه راسخه.

فاللغه العربيه خلافاً للغات الأخرى مثل العربيه ـ و هى لغه كتاب مقدس ـ و اللغه الفينيقيه و اللغه الآشوريه و اللغه المصريه التى طوى الزمان صفاحتها حتى أصبحت لغات أثريه كما يعبر عنها المؤخرون، فهى بقيت خالده حيه منذ أختارها الله سبحانه و تعالى لغه لكتابه طوت هذه الآماد الطويله و قطعت تلک المراحل الشاسعه أمتزجت مع ذلک. بأمم كثيره لكنها لم تتغير و لم تزول و لن تفنى.

و لو أردنا سر ذلک أن القران الكريم الذى هو لسان الاسلام الناطق و معجزه رسوله هو الذى حفظها من الضياع، لأنه جاء معجزهً، و كان حتماً على الناس أن يلزموا أنفسهم أن يعرفوا لغته و يتعدوها فى كل الأزمان.

اما بالنسبيه لتوحد لهجات العربيه بواسطه القران السبب يرجع الى حتميه وجود لغه مشتركه للعباده و القراءه و الكتابه للتفاهم بين الناس الذين تختلف لهجاتهم فاصبحت العربيه لغه رسميه فى جميع الممالک الاسلاميه آنذاک.

أما أثر القران الكريم الخاص فى اللغه العربيه فهو يظهر فى كل ألفاظ اللغه و معنيها و أغراضها و أسلوبها، حيث أنه هذب الالفاظ القديمه التى ينفر منها الطبع و تمجها الأسماع كجحيش و جَحلَنجح و مستشزرات و غيرها و أبدلها بألفاظ أجمل كأنها الماء سلاسه و النسيم زفه و العسل حلاوه،



حتى أخذ الشعراء و الخطباء نفس ألفاظه و اشكال تراكيبه فهذا عبدالله بن رواحه يقول مستأثراً بالقران الكريم:

شهدت بأن وعد الله حق
وأن النار مثوى الكافرين
و أن العرش فوق الماء طاف
و فوق العرش رب العالمينً

كذلک حسّان بن ثابت الأنصارى:

فاما تعرضوا عنا اعتمرنا
و كان الفتح و أنكشف الغطاء
و الا فاصبروا لجلاد اليوم
يعزّ الله فيه من يشاء

كما وردت الكثير من الفاظ والمعانى الاسلاميه التى لم يعرفها العرب من قبل فى لغتهم فمن ذلک لفظ المؤمن الذى كان يعرف منه الايمان بمعنى التصديق مطلقاً و الكافر، بمعنى الستر و الفاسق لم يكن يعرف الا من الفسق، بمعنى خروج الرطبه من قشرتها و الصلاه بمعنى الدعاء و الزكاه بمعنى النماء و الصوم و أصله الامساک مطلقاً و الحج و أصله القصد و غيرها من الألفاظ الكثيره.

اضافه الى ذلک بعض الألفاظ التى لم تستطيع معانيها أن تعيش الى جانب القران، لأنه يتصادم معها و يأباها فماتيت و من ذلک ((المرباع)) هو ربع الغنيمه الذى كان يأخذ الرييس فى الجاهليه و ((النشيط)) و هى ما يغنمه الغزاه فى الطرايق قبل بلوغ الموضوع المقصود و المكس و هو دراهم كانت توخذ من بايع السلع فى الجاهليه و قول المملوک لمالكه ((ربّى)) و قولهم للملک أبيت اللّعن...الخ

و كذلک الألفاظ الخشنه و الجافه كهذه الأقول لأبى محلم الشيبانى فى أواخر القرن الثانى من كتاب له الى بعض الخدايين فى نعل فقال ((دنها، فاذا همت تأتدن، فلا تخلها تمرَخد، و قبل أن تقفَعل، فاذا ايتدنت فأمسحَها بخرقه غير وكيّه، و لا جشيه، ثم افعسها معساً رقيقاً، ثم سن شفرتک و أمهها فاذا عليها مثل الهبوه فَسنً رأس الازميلَ، ثم سمً بالله وصل على محمد صلى الله عَليه و سلم...الخ))!

كما أضاف القران الكثير من الألفاظ الاصطلاحيه التى أصبحت تدل على معان استلزمتها الحياه أخرج العرب اليها و قد كانوا لا يعرنونها قبل الاسلام فمن ذلک لفظ الخليفه و الوزير و الحاجب و كل ما اتصل بالدوله كالسكه و التوقيع و الشرطه و المُسترزقه و المتطوعه و الجبايه و المصادره و العلوم الشريعه التى اقتضاها القران كالأصول و الفقه، العلوم اللغويه كالنحو و الصرف و البلاغه و العروض و الأدب و ذلک مما جعل علماء ذلک العصر يتكلفون بالأمر فقاموا بوضع معاجم لتلک المصطحات العلميه من أشهرها كتاب ((التعريفات)) و كتاب ((كشّاف اصطلاحات الفنون)).

و الدليل على عدم معرفه العرب لهذه الألفاظ الجديده التى أحدثها العلم و الأدب و خلقتها حياه التحضر مارواه بعض الرواه و الكتاب نذكرُ منها هذه الحكايه: ((قيل لأعرابى أتهمزُ اسراييل؟! قال انى اذن لرجل سوء!. قيل له: فتَجُر فلسطين؟ قال: انى اذن لقوى!. و قال خلف: لأعرابى ألقى عليک بيتاً ساكنا؛ قال: على نفسک فألقه!! وروى صاحب المزهر أن أعرابياً قيل له: ما القلم؟! قال: لا أدرى! قيل له: توهمه، قال: عودٌ قُلم من جانبيه كتقليم الأظفور!.))

هذا بالاضافه الى الألفَاظ المشتركه التى و حدّها القران بعد أن كان لها معان مختلفه أو كثيره عند القبايل العربيه المختلفه كلفظ العين مثلاً و هى تدل على الجارحه المخصوصه و على النقد من الدارهم و الدنانير و على مخرج ماء البيرو على الجاسوس. كما دخلت فى عصر الاسلام الأول ألفاظ غير عربيه تُدعى الألفاظ الدخيله عن الطريق اختلاط العرب بالأمم الأعجميه و لغاتها.

فلذلک اضطرّت العرب أن تأخذ للغتها ممن اللغات الأخرى مالم تكن قَدراتهُ من اسباب العيش و وسايل الحياه الناعمه من أدوات الزينه و أنواع المأكل و المشرب و الملبس و الات الغناء.

فأخذوا بعضها مصقوله بما يتفق مع لسانهم كالسجره و الكوز و الابريق الطشت و الخوان و القصعه من اللغه الفارسيه و من اللغه الروميه القنطار و الترياق و القولنج، و ترد ابعضها دون أى تعريب كالجلنار الغولنجان به و كذلک مصطلحات العلوم مثل الفلسفه و السفسطه و الألفاظ الأداريه كالديوان و غيرها.

و نزل أن القران الكريم جاء ببعض هذه الألفاظ الدخيله كالمشكاه من اللغه الهنديه و استبرق و سجيل من اللغه الفارسيه و طه من النبطيه و قسطاس من الروميه؛ و من الملاحظ أن البعض من العلماء زعموا أن ليس فى القران شىء من غير العربيه فهم نظروا الى هذه الالفاظ فلم يجدوا فيها أثراً و لا عليها مُسحه من عجمه، فقالوا: ليس فى القران كلمه أعجميه و الواقع أن الامر عكس ذلک لسبب هو أن الذين تنالوا تلک الالفاظ بالصقل و التهذيب كانوا عرباً خُلصت عربيتهم من شوايب العُجمه فاستطاعوا أن ينقوا هذه الكلمات من كل عجميه كانت عليها من قبل لتصبيح مُعَرَّبه. و الداعى الى ذلک هو اختلاط العرب بغيرهم من الأمم و حَتميه أخذهم مالا يوجد فى بييتهم من ثياب و أطعمه و غير ذلک فاضطرّوا الى اخذ الثوب أو الطعام من اسمه ليخضعوهُ بعد ذلک لقوانيفهم و قواعد لُغتهم كما هو الحال عندنا فى هذا العصر بالنسبه للتعامل مع الحاسوب (الكامپيوتر) و الهاتف (التلفون).

و اخيراً و ليس اخراً، هذا مجمل قصير لأثر القران الكريم فى اللغه.

العربيه التى جعلنا خالده بفضل الله سبحانه و تعالى الى يوم الدين حيث ألزمنا تعلُمها لأنها كلام الله الذى يكلمُ به القيامه خَلقهُ من مختلف الشعوب و اللغات، اذ يقول الامام الصادق عليه السلام فى هذه الشأن: تعالموا العربيه لأنها كلام الله الذى يكلم بها خلقه))

المصادر:

١- اثر القران الكريم فى اللغه العربيه لأحمد حسن الباقورى
٢- تاريخ الأدب العربى لحنّا الفاخورى
٣- دراسه و نقد فى مسايل بلاغيه هامه لمحمد فاضلى.

بقلم الدكتور: زغلول النجار

المصدر: جريده الاهرام

من أسرار القرآن

الاشارات الكونيه فى القرآن الكريم ومغزى دلالتها العلميه

هذا النص القرآنى القاطع جاء فى مطلع الربع الثانى من سوره الأعراف, وهى سوره مكيه, وعدد آياتها ٢٠٦, وقد سميت بهذا الاسم لورود ذكر الاعراف فيها, وهى أسوار مضروبه بين الجنه والنار تحول بين كل من أهليهما, تكريما لأهل الجنه, واذلالا لأهل النار...!! ويدور المحور الريیسى للسوره الكريمه حول قضيه العقيده الاسلاميه القايمه على التوحيد الخالص لله وحده (بغير شريك ولا شبيه ولا منازع), والعبوديه الكامله من كافه الخلق لله (سبحانه وتعالى), وهى العقيده التى علمها ربنا (تبارك اسمه) لأبينا آدم (عليه السلام) منذ اللحظه الأولى لخلقه, وأنزلها على سلسله من أنبيايه ورسله, وأتمها وأكملها وحفظها فى رساله خاتم الأنبياء والمرسلين (صلى الله عليه وسلم وبارك عليه وعليهم أجمعين). وتبدأ سوره الأعراف بأربعه حروف من الفواتح الهجاييه (المص), وهذه الحروف المقطعه من أسرار القرآن الكريم التى حاول عدد من العلماء الاجتهاد فى فهم دلالاتها, وتوقف العدد الأكبر منهم عن الخوض فى تفسيرها, واكتفوا بتفويض الأمر فيها الى الله (تعالى). بعد ذلك مباشره خاطبت السوره الكريمه خاتم الأنبياء والمرسلين (صلى الله عليه وسلم) بألا يضيق صدرا بتكذيب قومه له وللقرآن الكريم الذى أنزله الله (تعالى) اليه, ونادت على الناس جميعا بضروره اتباع هذه الرساله الخاتمه التى أنزلت اليهم من ربهم, وحذرتهم من الشرك بالله, ومن أنهم قليلا ما يتعظون, وأردفت بذكر مصارع المكذبين من الأمم السابقه, الذين رفضوا هدى ربهم, وحاربوا أنبياءه ورسله, كما ذكرت الآيات بعد ذلك بموقف الحساب يوم القيامه وبمصاير كل من المفلحين والظالمين فيه, وأشارت الى فضل الله (تعالى) على العباد بتمكينهم فى الأرض تمكينا يستوجب الشكر والحمد....!! ثم أخذت السوره الكريمه فى استعراض قصه البشريه ممثله فى خلق الأسره الأولى من آدم (عليه السلام) وزوجته حواء (رضى الله عنها وأرضاها) وتكريمهما وصراعهما مع الشيطان الرجيم منذ اللحظه الأولى لوجودهما فى الجنه, وقد ابتليا وذراريهما بقدر من الاختبار والابتلاء بمحاوله الشيطان وذراريه غوايتهم عن منهج الله, تلك الغوايه التى أخرجت آدم وزوجه من الجنه, وأدت الى الهبوط بهما الى الأرض لتبدأ رحله الحياه والموت, ومن بعدها البعث والنشور, ويحذر الله (تعالى) عباده من فتنه الشيطان وجنوده وأعوانه, ويوصيهم بعدد من الوصايا, ويحل لهم الطيبات, ويحرم عليهم الفواحش ما ظهر منها, وما بطن, والاثم والبغى بغير الحق, ومن أخطرها: الشرك بالله, والتقول عليه (سبحانه) بغير علم, وافتراء الكذب عليه, والتكذيب بآياته, والكفر به (تبارك وتعالى) وغير ذلك من الاعتقادات الفاسده, والسلوكيات الهابطه التى تودى بصاحبها الى جهنم وبيس المصير...!! وتعرض الآيات فى هذه السوره الكريمه لشىء من أحوال كل من أهل الجنه وأهل النار, وأهل الأعراف بينهما, كما تعرض لشىء من أفضال الله على عباده وما أكثرها, وتأمر الناس بالاتجاه الى الله (تعالى) دوما بالدعاء وبالضراعه سرا بخشوع وخضوع تامين خوفا من عذابه وطمعا فى رحمته, لأنه لا يحب المعتدين المتشدقين برفع الصوت فى الدعاء تظاهرا ورياء, وتأمرهم بألا يفسدوا فى الأرض بالكفر والشرك والمعاصى والافساد بعد اصلاحها ببعثه الانبياء والمرسلين, ودعوتهم الناس الى عباده الله على التوحيد الخالص, وحسن القيام بواجبات الاستخلاف فى الأرض بعمارتها, واقامه عدل الله فيها...!! ومن قبيل التثبيت لرسول الله (صلى الله عليه وسلم) عرضت السوره الكريمه لقصص عدد من المرسلين, ولتفاعل أقوامهم معهم, ولشىء من جزايهم بدءا بنوح, ثم هود, وصالح, ولوط, وشعيب, وموسى (على نبينا وعليهم أجمعين من الله تعالى أفضل الصلاه وأزكى التسليم), وتعرض الآيات لمصارع المكذبين فى كل قصه من قصص تلك الأمم, مؤكده على وحده الرساله السماويه, ومفصله قصه موسى (عليه السلام) مع فرعون ومليه, وعارضه أخذ الله لآل فرعون بالسنين والآفات, ثم اغراق فرعون ونفر من مليه, وأشارت السوره الكريمه الى انحراف بنى اسرايیل وعبادتهم العجل فى غيبه من موسى (عليه السلام) فى أثناء ميقاته مع ربه كما أشارت الى طلب رؤيه الله, ودك الجبل وصعق موسى, وتنزيل الألواح عليه, وأشارت الى الميقات الثانى مع سبعين من قوم موسى, وصعقهم حين قالوا: لن نؤمن لك حتى نرى الله جهره, ثم عصيانهم فى دخول القريه, واصرارهم على الصيد فى يوم السبت, وهو محرم عليهم, ونتق الجبل فوقهم كأنه ظله, ومسخ الظالمين منهم قرده وخنازير, وبعث الله عليهم من يسومهم سوء العذاب الى يوم القيامه, وتشريدهم فى الأرض عقابا لهم على تحريفهم كلام الله..!! وتتابع سوره الأعراف فى سياقها الاشاره الى الرساله الخاتمه, وذلك بقول الحق (تبارك وتعالى) رادا على موسى فى ضراعته الى الله ألا يهلكهم بما فعل السفهاء منهم فقال (عز من قايل):

... قال عذابى أصيب به من أشاء, ورحمتى وسعت كل شىء, فسأكتبها للذين يتقون ويؤتون الزكاه والذين هم بآياتنا يؤمنون × الذين يتبعون الرسول النبى الأمى الذى يجدونه مكتوبا عندهم فى التوراه والانجيل يأمرهم بالمعروف وينهاهم عن المنكر ويحل لهم الطيبات ويحرم عليهم الخبايث ويضع عنهم اصرهم والأغلال التى كانت عليهم, فالذين آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذى أنزل معه اوليك هم المفلحون × (الأعراف: ١٥٦,١٥٧)

وفى نور هذه البشرى الالهيه بمقدم خاتم الأنبياء والمرسلين (صلى الله عليه وسلم) والتى سبقت مجييه بميات السنين, تأمره الآيات فى سوره الأعراف بالاعلان عن حقيقه رسالته, وذلك بقول الحق (تبارك وتعالى):

قل يا أيها الناس انى رسول الله اليكم جميعا الذى له ملك السماوات والأرض لا اله الا هو يحيى ويميت فآمنوا بالله ورسوله النبى الأمى الذى يؤمن بالله وكلماته واتبعوه لعلكم تهتدون × (الأعراف: ١٥٨).

وتذكر السوره الكريمه العهد الذى أخذه ربنا (تبارك وتعالى) على الخلق اجمعين وهم فى عالم الذر فى أصلاب آبايهم وأشهدهم أنه لا اله الا الله, وأنه لا رب ولا معبود سواه, ثم تعرض للذين آتاهم الله آياته ثم انسلخوا منها, فأصبحوا من الغاوين, واصبحوا نهبا للشياطين, وأخلدوا الى الأرض اتباعا للهوى, وأصبح الفرد منهم كالكلب..

ان تحمل عليه يلهث أو تتركه يلهث ذلك مثل القوم الذين كذبوا بآياتنا فاقصص القصص لعلهم يتفكرون ×. (الأعراف: ١٧٦)

وتأمر السوره الكريمه المؤمنين بالمداومه على ذكر الله بأسمايه الحسنى وصفاته العليا, وتؤكد دور الرسول الخاتم والنبى الخاتم (صلى الله عليه وسلم) بأنه نذير مبين وبشير للمؤمنين, وتشير الى ملكوت السماوات والأرض, والى خلق الله بصفه عامه, وتحذر من اقتراب الأجل ودنو الآخره, التى لا يعلم وقتها الا الله, لأنها لا تأتيهم الا بغته كما قرر ربنا (تبارك وتعالى), ولكن أكثر الناس لا يعلمون, وتحدد السوره الكريمه دور الرسول الخاتم بالانذار والبشاره, والتحذير من مخاطر الشرك بالله وعواقبه. وكما بدأت السوره بخطاب الى خاتم الأنبياء والمرسلين (صلى الله عليه وسلم) تختتم بالخطاب اليه, والى أمته المؤمنه الى يوم الدين بالحض على مكارم الأخلاق, والأخذ بضوابط السلوك, والاستماع بانصات الى القرآن الكريم حين يقرأ طلبا لعفو الله ورحمته, والأمر بذكر الله فى النفس تضرعا وخيفه, ودون الجهر من القول بالغدو والآصال, والتحذير من الغفله عن ذلك, والتذكير بأن الملايكه تسبح بحمد الله وتسجد له (تعالى) دون توقف ودون فتور...!! ومن الحقايق الكونيه والتاريخيه التى استشهدت بها سوره الأعراف للدلاله على صدق ما جاء بها ما يلى:

(١) خلق السماوات والأرض فى ست مراحل متتاليه.

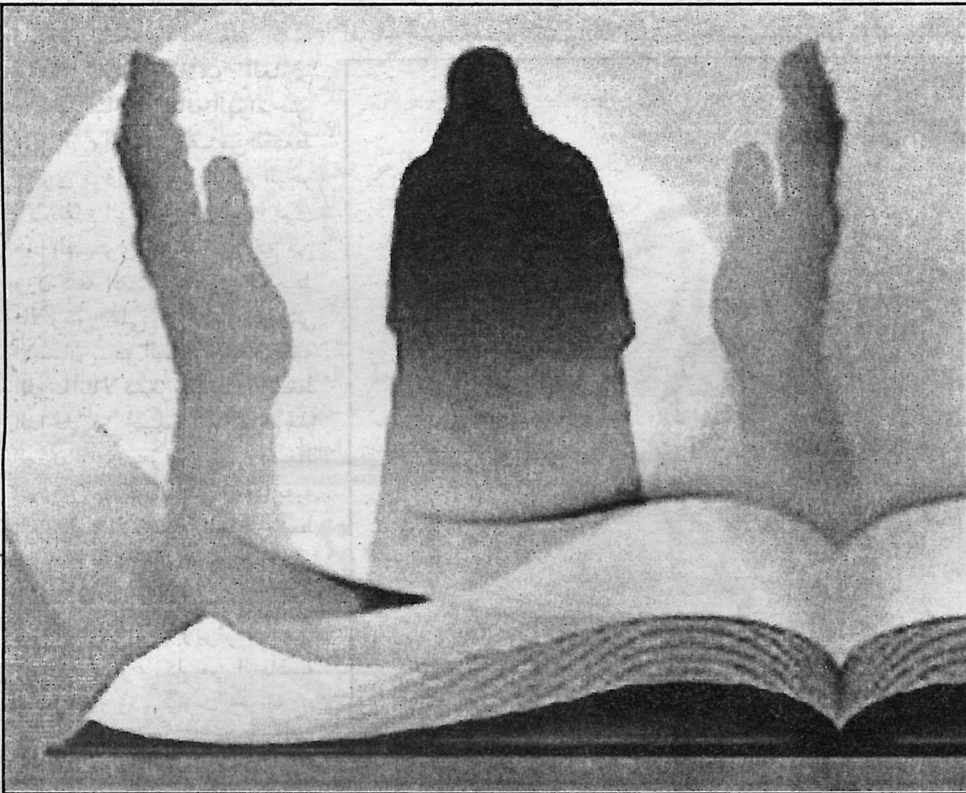
(٢) اغشاء الليل بالنهار فى سرعه عاليه عند بدء الخلق بمعنى سرعه دوران الأرض حول محورها عند أول خلقها, وهى حقيقه لم يدركها العلماء الا فى العقود المتأخره من القرن العشرين.

(٣) تسخير كل من الشمس والقمر والنجوم بأمر الله لحفظ السماء الدنيا, ولمصلحه الأرض ومن عليها.

(٤) ارسال الرياح بشرا بين يدى رحمه الله لتقل السحاب الثقال بقطيرات الماء, وتسوقه باراده الله (تعالى) الى بلد ميت, فينزل الله به الماء ثم يخرج بهذا الماء من كل الثمرات, ويضرب الله تعالى المثل باخراج النبات من الأرض بعد انزال ماء المطر, باخراج الموتى بعد انزال مطر خاص فينبت كل كاين حى من عجب ذنبه مثلما تنبت البقله من حبتها, كما جاء فى وصف رسول الله (صلى الله عليه وسلم) فى عدد من أحاديثه الشريفه.

(٥) انفجار اثنتى عشره عينا من الماء الى الشرق من خليج السويس بضرب موسى الحجر بعصاه كما أخبر القرآن الكريم, والمنطقه تعرف اليوم باسم عيون موسى.

(٦) اخبار القرآن الكريم من قبل ألف وأربعمايه سنه بأن الله (تعالى) سوف يسلط على اليهود من يسومهم سوء العذاب الى يوم القيامه, وقد تحقق ذلك بالفعل وندعو الله تعالى لهم بالمزيد من العذاب فى الدنيا قبل الآخره (اللهم آمين آمين آمين) فقد فجروا فى الزمن الحاضر وبالغوا فى فجورهم الى الحد الذى يفوق كل تصور بدعم من الأمريكان المتجبرين, والذين سيقلبهم الله عليهم ثم يعاقبهم أجمعين عقابا يفوق كل وصف, وكل خيال ان شاء الله رب العالمين.



(٧) التنبؤ بأن اليهود الكافرين سوف يحرفون دينهم, ويتقولون على الله (تعالى) بغير الحق, وسوف يسعون فى الأرض فسادا (والله لا يحب المفسدين), وأن الله تعالى سوف يشردهم ويقطعهم فى الأرض أمما, وقد تحقق ذلك, وندعوه تعالى بالمزيد من تشريدهم وتقطيعهم جزاء افسادهم فى الأرض, واستعلايهم الكاذب على الخلق فى أيامنا الراهنه.

(٨) اثبات حقيقه وجود للانسان فى عالم الذر, وهى حقيقه لم يدركها العلماء الا بعد اكتشاف قوانين الوراثه.

(٩) عظمه ملكوت السماوات والأرض.

وكل قضيه من هذه القضايا تحتاج الى مجلدات فى شرحها ولذلك سوف أقصر حديثى هنا على النقطه الرابعه وهى ارسال الرياح, وقبل الخوض فى ذلك أعرض لأقوال عدد من المفسرين فى شرح الآيه التى نحن بصددها, وهى الآيه رقم (٥٧) من سوره الأعراف.

من أقوال المفسرين:

فى تفسير قوله (تعالى):

وهو الذى يرسل الرياح بشرا بين يدى رحمته حتى اذا أقلت سحابا ثقالا سقناه لبلد ميت فأنزلنا به الماء فأخرجنا به من كل الثمرات كذلك نخرج الموتى لعلكم تذكرون ×. (الأعراف: ٥٧)

ذكر ابن كثير (يرحمه الله) ما نصه: لما ذكر تعالى أنه خالق السماوات والأرض, وأنه المتصرف الحاكم, المدبر المسخر, وأرشد الى دعايه لأنه على ما يشاء قدير, نبه تعالى على أنه الرزاق, وأنه يعيد الموتى يوم القيامه فقال: (وهو الذى يرسل الرياح بشرا) أى مبشره بين يدى السحاب الحامل للمطر, ومنهم من قرأ بشرا, لقوله: (ومن آياته أن يرسل الرياح مبشرات), وقوله: (بين يدى رحمته) أى بين يدى المطر, كما قال: (وهو الذى ينزل الغيث من بعد ما قنطوا وينشر رحمته وهو الولى الحميد), وقال: فانظر الى آثار رحمه الله كيف يحى الأرض بعد موتها ان ذلك لمحيى الموتى, وهو على كل شى قدير, وقوله: (حتى اذا أقلت سحابا ثقالا) أى حملت الرياح سحابا ثقالا أى من كثره ما فيها من الماء تكون ثقيله قريبه من الأرض مدلهمه ...., وقوله تعالى: (سقناه لبلد ميت) أى الى أرض ميته مجدبه لا نبات فيها, كقوله: (وآيه لهم الأرض الميته أحييناها) الآيه, ولهذا قال: (فأخرجنا به من كل الثمرات كذلك نخرج الموتى) أى كما أحيينا هذه الأرض بعد موتها, كذلك نحيى الأجساد بعد صيرورتها رميما يوم القيامه ..., وهذا المعنى كثير فى القرآن, يضرب الله مثلا ليوم القيامه باحياء الأرض بعد موتها, ولهذا قال: (لعلكم تذكرون). وجاء فى الظلال (رحم الله كاتبها رحمه واسعه) ما نصه: انها آثار الربوبيه فى الكون, آثار الفاعليه والسلطان والتدبير والتقدير, وكلها من صنع الله, الذى لا ينبغى أن يكون للناس رب سواه, وهو الخالق الرازق بهذه الأسباب التى ينشيها برحمته للعباد. وفى كل لحظه تهب ريح, وفى كل وقت تحمل الريح سحابا, وفى كل فتره ينزل من السحاب ماء, ولكن ربط هذا كله بفعل الله - كما هو فى الحقيقه - هو الجديد الذى يعرضه القرآن هذا العرض المرتسم فى المشاهد المتحركه كأن العين تراه. انه هو الذى يرسل الرياح مبشرات برحمته, والرياح تهب وفق النواميس الكونيه التى أودعها الله هذا الكون.. وحمل الرياح للسحاب يجرى وفق نواميس الله فى الكون أيضا, ولكنه يقع بقدر خاص, ثم يسوق الله السحاب - بقدر خاص منه - الى (بلد ميت).. صحراء أو جدبا.. فينزل منه الماء - بقدر كذلك خاص - فيخرج من كل الثمرات - بقدر منه خاص - يجرى كل أوليك وفق النواميس التى أودعها طبيعه الكون وطبيعه الحياه. ان التصور الاسلامى فى هذا الجانب ينفى العفويه والمصادفه فى كل ما يجرى فى الكون.. كما ينفى الجبريه الآليه, التى تتصور الكون كأنه آله, فرغ صانعها منها, وأودعها القوانين التى تتحرك بها, ثم تركها تتحرك حركه آليه جبريه حتميه وفق هذه القوانين...! انه يثبت الخلق بمشييه وقدر, ثم يثبت الناموس الثابت والسنه الجاريه, ولكنه يجعل معها القدر المصاحب لكل حركه من حركات الناموس, ولكل مره تتحقق فيها السنه, القدر الذى ينشى الحركه ويحقق السنه, وفق المشييه الطليقه من وراء السنن والنواميس الثابته. انه تصور حى, ينفى عن القلب البلاده, بلاده الآليه والجبريه, ويدعها ابدا فى يقظه وفى رقابه.. كلما حدث حدث وفق سنه الله, وكلما تمت حركه وفق ناموس الله, انتفض هذا القلب, يرى قدر الله المنفذ, ويرى يد الله الفاعله, فيسبح الله ويذكره ويراقبه, ولا يغفل عنه بالآليه الجبريه ولا ينساه!. هذا تصور يستحيى القلوب, ويستجيش العقول, ويعلقها جميعا بفاعليه الخالق المتجدده, وبتسبيح البارى الحاضر فى كل لحظه وفى كل حركه, وفى كل حدث آناء الليل وأطراف النهار. كذلك يربط السياق القرآنى بين حقيقه الحياه الناشيه باراده الله وقدره فى هذه الأرض, وبين النشأه الآخره, التى تتحقق كذلك بمشييه الله وقدره, على المنهج الذى يراه الاحياء فى نشأه هذه الحياه: (كذلك نخرج الموتى لعلكم تذكرون)... ان معجزه الحياه ذات طبيعه واحده, من وراء أشكالها وصورها وملابساتها.. هذا ما يوحى به هذا التعقيب... وكما يخرج الله الحياه من الموت فى هذه الأرض, فكذلك يخرج الحياه من الموتى فى نهايه المطاف... ان المشييه التى تبث الحياه فى صور الحياه, وأشكالها فى هذه الأرض, هى المشييه التى ترد الحياه فى الاموات, وان القدر الذى يجرى باخراج الحياه من الموات فى الدنيا, لهو ذاته القدر الذى يجرى بجريان الحياه فى الموتى مره أخرى.... (لعلكم تذكرون) فالناس ينسون هذه الحقيقه المنظوره, ويغرقون فى الضلالات والأوهام!. وجاء فى صفوه البيان لمعانى القرآن (على كاتبه من الله الرضوان) ما نصه: (بشرا) بضم فسكون الشين, مخفف (بشرا) بضمتين جمع بشير, كنذر ونذر, أى مبشرات بنزول الغيث المستتبع لمنفعه الخلق, (أقلت سحابا ثقالا) بما فيه من الماء, وحقيقه اقله: وجده قليلا ثم استعمل بمعنى حمله, لأن الحامل يستقل ما يحمله بزعم أن ما يرفعه قليل, و(سحابا) اسم جنس جمعى يفرق بينه وبين واحده بالتاء, روعى معناه فى قوله: (ثقالا) ولفظه فى قوله: (سقناه) و(ثقالا) جمع ثقيله من الثقل - كعنب - ضد الخفه - قال: ثقل - ككرم - ثقلا وثقاله, فهو ثقيل وهى ثقيله, (لبلد ميت) مجدب لا ماء فيه ولا نبات, (كذلك نخرج الموتى) أى كما احيينا الأرض بعد موتها باحداث القوى الناميه فيها, وانزال الماء عليها, وتطريتها بأنواع النبات والثمرات نخرج الموتى من الأرض ونبعثهم أحياء فى اليوم الآخر. وذكر بقيه المفسرين كلاما مشابها لا أرى ضروره لاعادته هنا.

ارسال الرياح فى القرآن الكريم: جاء ذكر الريح بالافراد والجمع فى ٢٩ موضعا من القرآن الكريم, منها ١٩ مره بالافراد وعشر مرات بالجمع, والريح هو الهواء المتحرک, واغلب المواضع التى ذكر الله تعالى فيها ارسال الريح بلفظ الواحد كانت متعلقه بالعذاب, واغلب المواضع التى جاء فيها ذكر الرياح بصيغه الجمع هى متعلقه بالرحمه, وان كانت هناک بعض الاستثناءات, وذلک من مثل قوله تعالى:

١ ـ هو الذى يسيركم فى البر والبحر جتى اذا كنتم فى الفلک وجرين بهم بريح طيبه وفرحوا بها جاءتها ريح عاصف وجاءهم الموج من كل مكان... (يونس:٢٢).

٢ ـ ولسليمان الريح عاصفه تجرى بأمره الى الأرض التى باركنا فيها وكنا بكل شىء عالمين × (الأنبياء:٨١)

٣ ـ ولسليمان الريح غدوها شهر ورواحها شهر...×(سبأ:١٢)

ـفسخرنا له الريح تجرى بأمره رخاء حيث أصاب ×(ص:٣٦).

٥ ـومن آياته الجوار فى البحر كالأعلام × ان يشأ يسكن الريح فيظللن رواكد على ظهره ان فى ذلک لآيات لكل صبار شكور ×(الشورى:٣٢:٣٣). ٦

.... وتصريف الرياح والسحاب المسخر بين السماء والأرض آيات لقوم يعقلون (البقره:١٦٤).

٧ ـ وهو الذى يرسل الرياح بشرا بين يدى رحمته..×(الأعراف:٥٧) ٨

ـوأرسلنا الرياح لواقح فأنزلنا من السماء ماء فأسقيناكموه وما أنتم له بخازنين ×. (الحجر:٢٢).

٩ ـ الله الذى يرسل الرياح فتثير سحابا فيبسطه فى السماء كيف يشاء ويجعله كسفا فترى الودق يخرج من خلاله...×(الروم:٤٨)

وتصف الآيات القرآنيه حركه الرياح دوما بالتصريف والارسال, وذلک لأنها حركه منتظمه السلوک, ومحكمه التوزيع بدقه فايقه حول الكره الأرضيه على الرغم من ظاهرها الذى يصفها بالهياج, وعلى الرغم من تعدد وتشابک القوى المحركه, لها, فذلک كله لا يخرجها عن كونها جندا من جند الله يرسلها بالرحمه والعذاب كيفما يشاء.

ارسال الرياح فى منظور العلوم المكتسبه: تعرف الرياح بأنها أجزاء من الغلاف الغازى للأرض تتحرک حركه مستقله عن الأرض ـعلى الرغم من ارتباطها بها ـ فى عدد من الاتجاهات المختلفه, التى يمكن ادراكها الى أرتفاع يصل الى ٦٥ كيلو مترا فوق مستوى سطح البحر. والغلاف الغازى للأرض يقدر سمكه بعده آلاف من الكيلو مترات, وتقدر كتلته بنحو السته آلاف مليون مليون طن (٦١٢٠×١٢١٠ طن), ويقع اغلب هذه الكتله (٩٩٪ من كتله الغلاف الغازى للأرض) دون ارتفاع ٥٠ كيلو مترا فوق مستوى سطح البحر أى دون مستوى نطاق الركود الطبقى The Stratopause وعلى ذلک فان حركه الرياح تكاد تتركز اساسا فى هذا الجزء السفلى من الغلاف الغازى للأرض, وأعلى سرعه للرياح تقع فوق نطاق الرجع مباشره, والذى يتراوح سمكه بين سته عشر (١٦) كيلو مترا فوق خط الاستواء, وعشره كيلو مترات فوق القطبين, وبين سبعه (٧) وثمانيه (٨) كيلو مترات فوق خطوط العرض الوسطى, ولذلک فان الرياح حينما تتحرک من خط الاستواء فى اتجاه القطبين فانها تهبط فوق هذا المنحنى الوسطى, فتزداد سرعتها, هذا بالاضافه الى أن دوران الأرض حول محورها من الغرب الى الشرق يجبر كتل الهواء على التحرک فى اتجاه الشرق بسرعات فايقه تعرف باسم التيارات النفاثه The Jet Streams وتنخفض درجه الحراره فى نطاق التغيرات الجويه (نطاق الرجع) باستمرار مع الارتفاع حتى تصل الى ستين درجه ميويه تحت الصفر فى قمته فوق خط الاستواء, وذلک للتباعد عن مصدر الدفء, وهو سطح الأرض الذى يمتص ٤٧٪ من أشعه الشمس أثناء شروقها فترتفع درجه حرارته, ويعيد اشعاع تلک الحراره على هييه أشعه تحت حمراء الى الغلاف الغازى للأرض بمجرد غياب الشمس فيدفيه.

كذلک ينتاقص الضغط كلما ارتفعنا فى الغلاف الغازى للأرض لتناقص كثافه الهواء حتى يصل الى واحد من ألف من الضغط الجوى فوق مستوى سطح البحر بالارتفاع الى ٤٨ كيلو مترا فوق هذا المستوى. ويقدر ما يقع من وزن كتله الغلاف الغازى المحيط بالأرض على كل فرد من بنى الانسان بنحو الطن, ومن رحمه الله بنا أننا لا نشعر بثقله لأن الضغط الداخلى فى جسد كل منا يقاوم هذا الوزن الذى يعرف باسم الضغط الجوى, فنحن نعيش ومعنا بقيه الكاينات الأرضيه الحيه وسط الغلاف الغازى للأرض, كما تعيش الأحياء المايبه فى داخل وسطها المايى, ويوثر فى هذا الضغط الجوى كل من الجاذبيه الأرضيه, ودرجه حراره الجو, وتضاريس سطح الأرض, بين عدد من العوامل الأخرى.

التغيير فى الضغط الجوى أحد عوامل حركه الرياح: تنجم التغيرات فى الضغط الجوى اساسا عن التغيرات فى كم الحراره الذى يصل الى الأجزاء المختلفه من سطح الأرض فى أثناء دورانها حول محورها المايل على دايره البروج بزاويه مقدارها ست وستون درجه ونصف تقريبا امام الشمس, وفى مدار حولها. ويؤدى الاختلاف فى درجات حراره الغلاف الغازى للأرض الى تكون مناطق ذات ضغط مرتفع, وأخرى ذات ضغط منخفض, وترسل الرياح باراده الله تعالى, وحسب قوانينه وسننه فى حركه رأسيه وأفقيه متصله من مناطق الضغط المرتفع الى منطاق الضغط المنخفض حسب شده انحدار أو ارتفاع خطوط تساوى الضغط حول كل منطقه من مناطق الضغط الجوى. ويعين على ذلک سرعه دوران الأرض حول محورها من الغرب الى الشرق, والتى تساعد فى توجيه حركه الرياح وتؤدى الى تكسر كل من الرياح الساخنه المتدفقه من المناطق الاستواييه فى اتجاه القطبين, والرياح البارده المتدفقه من القطبين فى اتجاه خط الاستواء على هييه عدد من الخلايا الهواييه الكبيره بعضها خلايا دافيه ورطبه ترتفع الى اعلى لتكون السحب الممطره باذن الله, وبعضها خلايا بارده وجافه تهبط الى اسفل, وبعضها خلايا متوسطه البروده والجفاف, وهى أيضا تمثل رياحا هابطه الى أسفل. ويؤثر دوران الأرض حول محورها أمام الشمس تأثيرا عموديا فى حركه الرياح سرعه واتجاها, فتحرفها جهه اليمين بصفه عامه فى نصف الأرض الشمالى, وجهه اليسار بصفه عامه فى نصفها الجنوبى, ويزداد هذا الاثر فى طبقات الجو العليا بمعدلات أكبر مما يؤدى الى تغيير اتجاه الرياح تدريجيا حتى يصبح موازيا لخطوط تساوى الضغط Geostrophic Wind أما قريبا من سطح الأرض فان الرياح لا تهب بموازاه خطوط تساوى الضغط تماما بسبب احتكاكها مع تضاريس سطح الأرض. كذلک ترسل الرياح باذن من الله تعالى فى حركات رأسيه حيث يدفأ الهواء الملامس لسطح الأرض فيرتفع الى أعلى, ويحل محله تيار من الهواء البارد الهابط الى أسفل.

تكون الكتل والجبهات الهواينه: بهذه الحركه الدايبه للرياح أفقيا ورأسيا ينقسم الغلاف



الغازى المحيط بالأرض (فى نطاقى الرجع والتطابق اساسا الى اعداد من الكتل الهواييه المتجاوره, والكتله الهواييه تمثل بكميه هايله من الهواء المتجانس فيما بينه فى درجتى الحراره والرطوبه النسبيه, تمتد أفقيا لعده كيلو مترات, ورأسيا بين ثلاثمايه وثلاثه الاف متر, ومن هذه الكتل الهواييه ما هو دافى, وما هو بارد, ومنها ما هو رطب, وما هو جاف, ومنها ما يغير درجه رطوبته النسبيه بمروره فوق مساحات مايبه كبيره أو فوق مساحات من الصحارى الجافه القاحله. ويتكون بين الكتل الهواييه المتجاوره أفقيا ورأسيا ما يسمى باسم الجبهات الهواييه, والجبهه الهواييه هى الحد الفاصل بين كتلتين متجاورتين من كتل الهواء المتباينه فى درجات حرارتها ورطوبتها النسبيه, ولذلک تكون منطقه تفاعل جوى نشط. واذا التقت كتلتان من الهواء فان البارده منها تنزل تحت الدافيه, ويتكون بينهما منطقه انتقاليه هى منطقه الجبهه الهواييه التى تحول دون اختلاطهما, وتفصل بين صفاتهما الفيزياييه والكيميابيه, وسرعه الرياح واتجاهاتها فى كل منهما. وعبور الجبهه الهواييه لمنطقه ما يؤثر فى ظروفها المناخيه تأثيرا بالغا, فاذا كانت الجبهه بارده أدت الى انخفاض درجات الحراره, والى تكون السحب الطباقيه ونزول المطر باذن الله, واذا كانت الجبهه دافيه أدت الى ارتفاع درجه الحراره, والى تكون السحب الركاميه Cumuliformorheapclouds المتجمعه على هييه أكوام مكدسه من السحاب فوق بعضها البعض بما يشبه سلاسل الجبال المفصوله بالأوديه والأخاديد, مما يعكس الارتفاعات المتعدده للهواء المشبع ببخار الماء من أماكن متفرقه, واستمرار تدفق الهواء المشبع ببخار الماء الى أعلى يؤدى الى زياده امكانيه تكثف بخار الماء فيها, وبالتالى الى امكانيه هطول المطر منها باذن الله. وتؤدى الكتل الهواييه الدافيه الرطبه الى تكون كل من السحاب والضباب والندى, ومع ارسال الرياح تتشكل السحب الطباقيه باذن الله Stratiformorlayeredclouds وهى تتكون من طبقات تمتد افقيا لميات من الكيلومترات المربعه تعكس الارتفاع المنتظم للهواء المشبع ببخار الماء عبر مساحات كبيره, ولذلک فهى عاده ما تكون اغزر انواع السحب امطارا وأوسعها انتشارا باذن الله (تعالى). اما اذا كانت الكتل الهواييه دافيه وجافه, فينتج عنها تكون الصقيع فى الصباح الباكر أيام فصل الشتاء, واثاره الغبار والاتربه والزوابع الشديده فى فصل الصيف خاصه اذا رافقتها رياح شديده السرعه نسبيا.

المرتفعات الجويه: يعرف المرتفع الجوى بأنه جزء من الهواء فوق منطقه معينه من الأرض يتميز بضغط اعلى من ضغط الهواء فى المناطق المحيطه به, ومنها:

(١) المرتفعات الجويه الدافيه التى تتشكل فى المناطق شبه المداريه, وتتكون بسبب هبوط, الهواء البارد من اعلى وانضغاطه, وبالتالى ارتفاع درجه حرارته مع زياده ضغطه.

(٢) المرتفعات الجويه البارده: وتتشكل فوق مناطق الجليد الواسعه بفعل التبريد المستمر للهواء الساكن فوق تلک المناطق مما يؤدى الى تقلص الهواء وزياده كثافته وارتفاع ضغطه. وتعد المناطق الهواييه ذات الضغط المرتفع مصدرا من مصادر ارسال الرياح باذن الله (تعالى) لأنها تدفع بالهواء الداخل فيها من قمتها الى أسفل هابطا ليخرج من قاعدتها فى اتجاه عقارب الساعه كما تدفع الهواء من حولها بعيدا عن مركزها مما يؤدى الى حركه الكتل الهواييه, وانتقالها تدريجيا من اماكنها بحركات دورانيه رأسيه وأفقيه واسعه, وهبوط الهواء من الاجواء العليا فى المرتفع وانتشاره أفقيا فوق سطح الأرض من عوامل تكون كتله هواييه مستقره نسبيا ومتجانسه التركيب. ويصاحب المرتفع الجوى عاده بشىء من صفاء الجو, مع قله الرطوبه النسبيه, وان كان خروج تيار الرياح من قاعده المرتفع قد يثير شيبا من غبار الأرض, ويؤدى الى تكون عدد من الزوبعات الترابيه. المنخفضات الجويه: يعرف المنخفض الجوى بأنه جزء من الهواء فوق منطقه معينه من الأرض يتميز بضغط أخفض من ضغط الهواء فى المناطق المحيطه به, ومنها:

(١) المنخفض الجوى الحرارى: وينشأ بسبب تسخين الهواء بملامسته لسطح الأرض مما يؤدى الى تمدده, وتناقص كثافته وارتفاعه الى أعلى كما يحدث فى المناطق الحاره.

(٢) المنخفض الجوى الجبهى: وينشأ عند التقاء جبهتين هواييتين احداهما دافيه والاخرى بارده, فيصعد الهواء الدافى الى أعلى, ويدخل الهواء البارد تحته فتتشكل كتلتان هواييتان دافيه وبارده. وتدور الرياح حول المنخفض الجوى فى عكس اتجاه عقارب الساعه نحو الداخل وعلى ذلک فان نمو المنخفض الجوى أو اضمحلاله يعتمد على معدل دخول الهواء فيه عند سطح الأرض ومعدل خروجه منه الى أعلى. وتتحرک الرياح من المرتفع الجوى الى المنخفض الجوى قرب سطح الأرض, وفى الأجواء العليا تتحرک بشكل افقى معاكس بالنسبه للمرتفع الجوى أى يخرج من قمه المنخفض الجوى بحركه دورانيه ليتجه مع الاتجاه السايد للرياح العليا, بينما يدخل فى قمه المرتفع الجوى هابطا الى اسفل ليخرج من قاعدته. ونظرا لقدوم الكتل البارده من المناطق القطبيه, والكتل الدافيه من المناطق المداريه فان التقاءهما يكون غالبا فوق مناطق العروض المتوسطه, ونظرا لانحراف الكتل الهواييه فى اثناء سيرها نحو اليمين فى نصف الكره الشمالى, ونحو اليسار فى نصفها الجنوبى, فان الجبهتين عند التقايهما تدور الرياح حول مركز المنخفض فى اتجاه معاكس لاتجاه عقارب الساعه. وصعود الهواء الرطب الى اعلى فى منطقه الضغط المنخفض يساعد على تكثيف مابه من بخار الماء, وعلى تكوين السحب الركاميه, وحدوث ظواهر الرعد والبرق فيها وربما الى نزول المطر باذن الله.

حركه المنخفضات الجويه والجبهات الهواييه: تتحرک المنخفضات الجويه فى غالبيتها من الغرب الى الشرق مع اتجاه دوران الأرض حول محورها بسرعات تتراوح بين ٢٠,٣٠ كم / ساعه, ويرافقها فى حركتها وتدور حولها جبهاتها الهواييه, ويلاحظ تباطؤ سرعه المنخفض الجوى عند مروره فوق اليابسه, وانحراف اتجاهه نحو القطب الشمالى أو الجنوبى للأرض (حسب وضعه فى أى من نصفى الأرض) خاصه اذا صادف تضاريسا معترضه كالسلاسل الجبليه التى يصطدم بها, فتزيد من امكانيه صعوده الى اعلى, وتكون السحب الركاميه, وزياده امكانيه تكثف بخار الماء فيها, وبالتالى امكانيه هطول المطر منها باذن الله. ولذلک يمن علينا ربنا (تبارک وتعالى) بقوله (عز من قايل): وهو الذى يرسل الرياح بشرا بين يدى رحمته حتى اذا اقلت سحابا ثقالا سقناه لبلد ميت فأنزلنا به الماء فأخرجنا به من كل الثمرات كذلک نخرج الموتى لعلكم تذكرون ×(الاعرف:٥٧) وتشير الآيه الكريمه الى حركات الرياح, الافقيه والرأسيه, ودورها فى تكوين وحمل السحاب الثقال (المزن المثقله بما فيها من قطرات الماء), وسوقه أفقيا الى حيث يشاء الله (تعالى), وانزال ما به من ماء (حين تصل كتله قطره الماء حدا لا يقوى السحاب على حمله), فيحيى به الله (تعالى) الأرض بعد موتها ويخرج به من كل الثمرات, ويضرب ذلک مثلا لاخراج الموتى, فسبحان الذى أنزل القرآن بهذه الدقه العلميه الفايقه حتى فى مقام ضرب المثل, وصلى الله وسلم وبارک على النبى الأمى الذى تلقاه وعلى آله وصحبه ومن تبعه باحسان الى يوم الدين.

المرأه الأهوازيه... سلاح ذو حد واحد!!

عباس العساكره

للنساء فقط ليس العنوان المناسب لذلک المقال المناسب الذی کتبته الأخت الکريمه فاطمه التميمی فی العدد الأسبق)١٦ (فی الصفحه ١٢، وتحديدا فی رکن المرأه والطفل، وقد لا يکون عنوان الصفحه مناسبا هو الأخر، نظرا لما يرد فيها من مقالات ومواد أخباريه. اذ اننا نادرا ما نجد مواضيع تتعلق بالطفل فی الصفحه المذکوره، وکان باللامکان اختيار عنوانا أخراً مثل "شؤون اجتماعيه"، أو "قضايا المجتمع"، عوضا عن "المرأه والطفل"، لهذا نأخذ علی العنوان.

ونشيد بموقف الأخت فاطمه التميمی الواضح والصريح، ونحييها لتشجيعها النساء العربيات الأهوازيات علی تحمل مسؤولياتهن الثقافيه، الأ أن المقال يتسم بالعموميه ولا يعنی المرأه وحدها من جهه، ومن جهه أخری فأن الاجابه التی وردت علی لسان أحد الأخوه الناشطين فی الساحه الثقافيه، قد أخذ حوالی نصف المساحه الاجماليه للمقال. فحتی وان کانت الاجابه متعلقه بالمرأه المتعلمه أو المثقفه، الا أنها وردت علی لسان رجل!! وانطلاقا من هذه النقطه نأخذ علی عنوان المقال.

وتسليط الضوء من قبل الأخت فاطمه التميمی، علی عدم مشارکه المرأه الأهوازيه فی المجال الثقافی يعد أمرا بالغ الأهميه، وذلک بسبب الأوضاع الدقيقه والحساسه التی تمر بها منطقتنا العربيه فی الوقت الراهن.



اذ أن مجتمعنا العربی الأهوازی يمر الأن فی مرحله انتقاليه - وأن کانت بطييه - بين غياب وانعدام الثقافه العربيه، والتوجه نحو القليل من الانفتاح الثقافی العربی والذی لا يزال فی أول خطواته، علی أمل أن تجد ثقافتنا وما تشمله من مفاهيم، کالحضاره والتراث والعادات والتقاليد، غداً مشرقاً يليق بها حتی تأخذ مکانتها المرموقه.

ويمکن أن تکون هذه المرحله خطيره للغايه فی حال عدم استغلالها. وحتی لا تفوت شعبنا هذه الفرصه الثمينه المتاحه له، علی کافه شرايح وفيات المجتمع، "رجالاً ونساء"، المساهمه الفاعله والمشارکه النشيطه، علی کافه المستويات الثقافيه والاجتماعيه والسياسيه والاقتصاديه. وتحمل المسؤوليات التاريخيه الملقاه علی عاتقنا، وذلک قصد اللحاق برکب الأمه.

ويذکر بأن المرأه الأهوازيه قامت بأدوار بطوليه وشجاعه علی مر التاريخ، وأثبتت قدراتها الفايقه من خلال وقوفها الی جانب أشقايها وأبنايها فی مواجهه مختلف أشکال الظلم والغطرسه التی سلطت علی شعبنا. کما أنشأت المرأه العربيه الأهوازيه مدارساً للأخلاق الحميده، والمبادیء الساميه للنضال والمقاومه المستميته لأوليک الذين ضحوا بأنفسهم فی سبيل الوطن، وبذلک تکون المرأه الأهوازيه قد استخدمت حدا واحدا من سلاحها أثناء کافه مراحل المقاومه والتصدی للعدوان.

وفی الوقت الذی تشهد فيه منطقتنا العربيه نوع من الانفتاح الثقافی والسياسی، فأننا لا نلاحظ استخداما فاعلاً للحد الأخر من السلاح من قبل المرأه الأهوازيه، والمقصود طبعاً هو المشارکات السياسيه والثقافيه، والوقوف الی جانب أخيها الرجل قصد اثبات وجودها من ناحيه، واعانته علی تحمل المسؤوليات من الناحيه الأخری، حتی يتمکن شعبنا من تحقيق أکثر ما يمکن من الانجازات والمکاسب علی کافه المستويات .واذا کانت المرأه العربيه قد أثبتت فاعليتها فی مختلف المراحل التاريخيه، من خلال قيامها بتحمل مسؤولياتها التربويه والأسريه، أو الاجتماعيه بشکل عام، فهل أنها قادره علی الاستجابه لمتطلبات المرحله الانتقاليه الراهنه، من خلال ضروره مشارکتها الثقافيه المطلوبه والملحه؟ يبدو أنه سؤال هام يتطلب اجابه عاجله لمواجهه التحديات الصعبه التی تمر بها منطقتنا، والتحديات الخطيره التی يمکن أن تنجم عنها..

بنت الهدی.. صوت الهادر

فاطمه التميمی
الأهواز



يصادف يوم ٢٤ محرم من کل عام ذکری شهاده الشهيده بنت الهدی ذکری شهاده نهر العطاء الذی تدفق فی دنيا الجدب

و الزهره المعطاء التی نشرت اريج الاسلام.

بنت الهدی هی المرأه العظيمه التی جسدت شجاعه زينب و طهر مريم و عِلمْ فاطمه عليهما السلام.

انحدرت هذه المرأه من اشرف العوايل.. کانت من سلاله المراجع و العلماء و الاخيار.. فمنذ نعومه اظفارها التزم اخواها الشهيده محمد باقر الصدر و السيد اسماعيل الصدر التزما رعايتها و تربيتها.. حيث کانت قد فقدت اباها و سنها لم يتجاوز العام.

و قد وجدا اخواها عندها الاستعداد و الاستيعاب و حمل المفاهيم الاسلاميه حتی انها قد بدأت بنظم الشعر و هی فی الثالثه عشر من عصرها کما کان احب شی لها و هی طفله القراءه و الکتابه.

و علی الرغم من انها انحدرت من عايله فقيره فلقد کانت تجمع مصروفها اليومی القليل لتشتری به کتباً اسلاميه بل و انها و کما يذکر کانت تقرأ کل کتاب يقع تحت يدها لشده شوقها و تعلقها بطلب العلم

کانت بنت الهدی تشرف اشراف مباشر علی المدرسه الابتداييه و الثانويه لمدارس الزهراء فی النجف

کما کان تشرف علی المدرسه الدينيه للبنات و علی الرغم من مشاغلها الکثيره فقد کانت تتخذ من النهار وسيله للتحرک بين الناس و من الليل وقتاً للتأليف لتصل افکارها الی اکبر عدد ممکن من النساء المسلمات .و فعلاً الفت العديد من القصص الی جانب قصايد شعريه رايعه و مقالات نشرت فی مجله الاضواء و کان عمرها آنذلک احدی و عشرين سنه کما ان لها مؤلفات و قصايد شعريه لم تری النور بغياب شخصها العزيز عن الانظار.

کما سلکت بنت الهدی طريقاً آخر فی تربيه جيلاً من الرساليات و هو اقامه الجلسات الاسلاميه فی محافظات عده من العراق

کانت الشهيده آمنه الصدر المعروفه باسم بنت الهدی نموذجاً للمراه المسلمه فی الجليل الاسلامی الحاضر من خلال سلوکها و ثقافتها اذ کان عطاياها ثرياً و دورها مشرقاً تقديم المثل الصالح للمراه التی تترجم الاسلام فی فکرها و سلوکها و قلمها و معارفها و من خصايص بنت الهدی انها تميزت فی الذکاء و فی توازن الشخصيه و فی الثقافه الاصيله التی جعلت فيها عالمه و اديبه بحق فقد سخرت قدرتها الادبيه الفذه فی توضيح المفاهيم الاسلاميه و تبيان مفاسد الثقافه الغربيه و امراضها من خلال شخوص قصصها الهادفه التی تترک اثراً تربوياً واضحاً علی القاری

و لقد وقفت بنت الهدی فی قمه الأداء لمسؤليتها الاسلاميه فهی عالمه و مربيه و مجاهده و لقد شارکت اخاها العظيم محمد باقر الصدر جهادهُ و جهوده فی ترسيخ الاسلام و فی دورها الفاعل فی الثوره الاسلاميه فی العراق

حتی الاستشهاد نعم - قتلوهما لانهما ثوره - لانهما قوه

قتولهما لانهما حق لا يخضع او يستکين

لأنهما امه تبعث الروح فی الامم الخاويه - لأنهما رمز المبدأ نعم عانقا الشهاده سويه و تجرعا کأسها علی يد السلطه الظالمه فی العراق و کان ذلک فی تاريخ الخامس من نيسان عام ١٩٨٠ و نحن اليوم اذ نحيی ذکری هذه المعلمه العظيمه نعاهد انفسنا ان لا نجعل من ذکری شهادتها کلمات جوفاء تلاک علی السنتنا فحسب او دموعاً ساخنه يتيمه تنحدر من مآقينا کلما مرت علينا المأساه.. بل ان نعيد قرأه بنت الهدی بوعی و حياه و نشخص معالمها الفذه لنزداد بصيره و استقامه و نواصل دربها بحمل الامانی بنفس الفاعليه التی کانت عليها الشهيده(رض)

من قصايدها الرايعه اذکر هذه القصيده.

أنا کنت اعلم ان درب الحق بالأشواک حافل

خال من الريحان ينشر عطره بين الجداول

لکننی اقدمت اقفوا السير فی خطو الأوايل

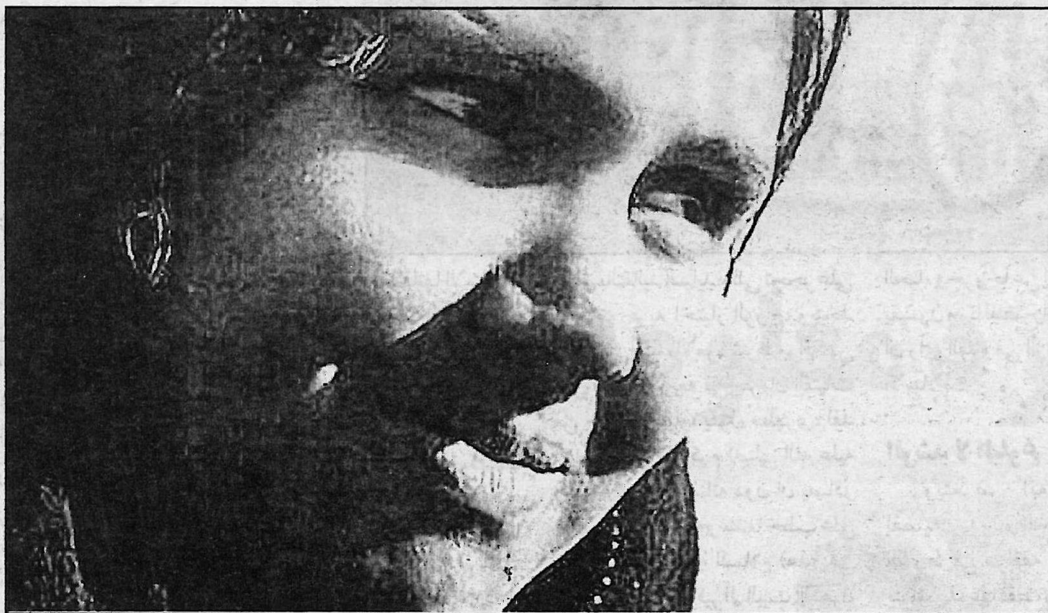
فلطا لما کان المجاهد مفرداً بين الجحافل

و لطا لما نصر الاله جنوده و هم القلايل

فالحق يخلد فی الوجود و کل ما يعوده زايل

سأظل اشدو باسم اسلامی و انکر کل باطل

النساء.. واکتئاب الربيع



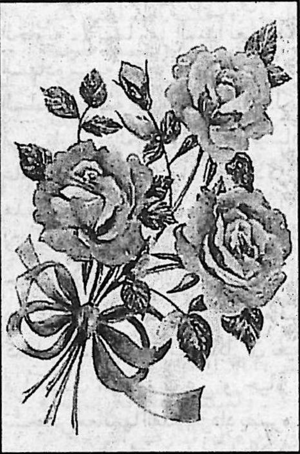
الربيع يمثل شفاء الطبيعه من امراضها هذه مقوله ابن سيناء حيث کان يتفاءل بقدوم الربيع, ولکن هناک رأيا آخر تقوله د. مر ضيه مرتضوی رييسه قسم الامراض النفسيه بجامعه شهيد بهشتی وهو انه مع قدوم الربيع وهبوب الرياح وانتقال حبوب اللقاح بين زهور الفاکهه والخضروات تحدث بعض التغيرات فی هرمونات جسم الانسان فتسبب بعض المشاکل الصحيه , وذلک من خلال بحث أجرته علی عدد من المترددين عليها فی العباده حيث لاحظت أن تغيير الفصول علی مدار السنه يؤدی الی توتر فی الحاله النفسيه للانسان, والی الشعور بالقلق وعدم الاستقرار وافتقاد الاتزان النفسی فی العمل أو فی الحياه العامه, وقد تبين من نتايج الدراسه أن النساء أکثر عرضه لحدوث القلق النفسی من الرجال, وان زياده درجات الحراره تظهر عدم التوازن فی الجسم فتتغير وظايف الجسم تغييرات تلقاييه قد تؤثر علی العمليات الکيميايية وايضا علی العوامل الموصله فی المخ, وکذلک فی التمثيل الغذايی.. وتؤکد د. مرضيه ان شده الاضاءه فی فصل الربيع والصيف تؤثر علی الغده الصنوبريه فی المخ مما يحدث تغييرا فی افراز هرمون الميلاتونين الذی يساعد علی اختلال التمثيل الغذايی.

صوت الشعب
السنه الثانيه - العدد التاسع عشر - ٩ ربيع الاول ١٤٢٣

ما بعد الثوره الايرانيه .. تثقيف النساء بحقوقهن

آيه الله مطهرى والمرأه

محمد ابراهيم مبروك



كتب آيه الله "مطهرى" حوالى ٢٠ مجلداً تتناول أعمق القضايا الفكريه والفلسفيه، ومن بين ذلك كتاب له عن "حقوق المرأه فى الاسلام".

ولأن "آيه الله المطهرى" هو أحد كبار صانعى الثوره الايرانيه، والذى ما لبث أن قُتل اثر نجاح الثوره على يد العلمانيين فى احدى هجماتهم على رجال الثوره؛ فقد كان طبيعيا أن يكون كتابه المشار اليه دستورا ملهما لوضع التشريعات الخاصه بالمرأه والأسره بوجه عام فى ايران بعد الثوره.

هذا بالاضافه الى ما يمثله من مرجعيه هامه للايرانيات بوجه عام للاطلاع على حقوقهن التى أوجبها لهن الاسلام، خصوصا أن الثوره قد حرصت كثيرا على تثقيف النساء بتلك الحقوق، وهو الأمر الذى يفسر بعض ما تتميز به المرأه الايرانيه من قوه وطموح تجسدا بوجه خاص فى اعتلايها العديد من المناصب العليا.

السؤال التقليدى "تساوى أم تماثل؟"

المسأله المحوريه التى يناقشها آيه الله مطهرى فى كتابه هى: "هل الحقوق الطبيعيه والانسانيه للمرأه والرجل متساويه أم متماثله؟" وفكّ هذا الارتباط بين التساوى والتماثل يظل همّه الأساسى على امتداد صفحات الكتاب؛ حيث ينطلق من خلاله الى شرح حقوق المرأه فى الاسلام، وعلاقتها بتكوينها الطبيعى على حسب ما أدت البحوث العلميه والنفسيه، مقارنا ذلك بوضع هذه الحقوق فى المجتمع الغربى، وهو يذهب بدايه -كما هو معروف لدى الباحثين فى حقوق المرأه- أنه حتى أواخر القرن التاسع عشر، فان كل ما قيل حول حقوق الانسان هو ما يتعلق بحقوق الشعوب مقابل حكوماتها.

أما الاهتمام بحقوق المرأه فقد جاء كأحد نتايج الثوره الصناعيه وكاستجابه لمطامع الرأسماليين: "فأصحاب المعامل من أجل اجتذاب المرأه من البيت الى المعمل واستثمار طاقاتها اقتصاديا رفعوا شعارات: حقوق المرأه - والاستقلال الاقتصادى للمرأه - حريه المرأه - مساواه المرأه بالرجل فى الحقوق، وكما ينقل عن "ول ديورانت" كانت العاملات أقل أجراً من العمال، وكان أصحاب المعامل يفضلونهن على الرجال لكثره تمردهم.

ومنذ القانون الذى صدر فى عام ١٨٨٢ أصبحت نساء بريطانيا العظمى يتمتعن بميزه لم يسبق لها مثيل هى أن من حقهن الاحتفاظ لأنفسهن بالمال الذى يكسبنه، ومنذ ذلك العام أدى البحث عن الربح الذى يقاوم -على حد وصف ديوارنت- الى أن تتحرر النساء من العذاب والاستعباد فى البيت؛ لتصبح رهن العذاب فى المتجر والمعمل.

ثم يعلق "آيه الله مطهرى" على ذلك، فيقول: ان تكامل الآله والزياده اليوميه للانتاج فوق ما يحتاجه واقع الانسان، والرغبه فى استنزاف المستهلك بألف حجه وحيله، واستعمال الوسايل السمعيه والبصريه والفكريه والشعوريه والفنيه والشهوانيه من أجل صنع انسان مستهلك بلا اراده -أدت مره أخرى الى أن تحتاج الرأسماليه الى جهود المرأه.

ولكن هذه المره لم تكن الحاجه الى قدرتها البدنيه وطاقاتها الانتاجيه كعامل بسيط يشارك الرجل فى الانتاج، انما الحاجه الى جاذبيتها وجمالها وتخليها عن شرفها وكرامتها، والى قدرتها السحريه على تسخير الفكر والاراده واستثمارها فى فرض السلع على المستهلك.



الرعايه .. سر الموده

ويرى "آيه الله مطهرى" أن دعاه المساواه بمعنى التماثل الكامل غير منطقيين فى دعوتهم؛ لأن اهمال الوضع الطبيعى والفطرى للمرأه لن يؤدى الى اكتساب المرأه المزيد من الرفاهيه والسعاده، وانما سوف يؤدى الى اهدار حقوقها أكثر فأكثر؛ فلو أن الرجل أقام جبهه ضد المرأه، فقال لها: أنت فرد وأنا فرد، فيجب أن نتشابه فى الأعمال والمسيوليات والأرباح والأجور والجزاء، ويجب أن تشاركينى الأعمال صعبها وثقيلها على السواء، فتأخذى أجرك بمستوى عملك لا تنتظرى منى احتراما ولا دفاعا عن نفسك، وعليك أن تتكفلى جميع مصروفاتك، وتشاركينى فى نفقه أطفالنا، وتدفعى عن نفسك الأخطار، وتنفقى علىّ بمقدار ما أنفق عليك من مال.

وفى هذه الحال تكون المرأه فى وضع لا تُحسد عليه؛ ذلك أن طاقه المرأه وانتاجها بالطبع أقل من الرجل، واستهلاكها للثروه أكثر منه، علاوه على صعوبات أيام الحمل والولاده وحضانه الرضيع، وهو ما يجعل المرأه محتاجه الى حمايه الرجل، وأن تكون مسيولياتها أقل وحقوقها أكثر، وهذا لا يخص الانسان وحده؛ فكل الحيوانات التى تحيا حياه زوجيه تكون هكذا؛ ففى جميع الأحياء يبادر الذكر الى رعايه الأنثى بحكم الغريزه.

فاطمه سُيلت فى على

يواجه "مطهرى" فى هذا الموضوع ظروفا مشابهه فى الواقع الايرانى لما يحدث فى الواقع العربى، وذلك فيما يتعلق بالتقاليد السايده التى تحجر على الفتيات حريه اختيار الزوج، ويتخذ الكثير من أولياء الأمور شرط موافقتهن على الزواج ذريعه فى حرمان الفتيات من حق الاختيار. يقول مطهرى: لقد زوّج الرسول الأكرم (صلى الله عليه وسلم) عددا من بناته دون أن يصادر حقهن فى الاختيار، وعندما خطب على بن أبى طالب عليه السلام (هذه هى الصيغه الشيعيه لتوقير آل البيت) الزهراء عليها السلام من أبيها (ويقصد بالزهراء السيده فاطمه رضى الله عنها)، فقال له الرسول صلى الله عليه وسلم: ان رجالا آخرين كانوا قد طلبوا يدها، وانه -صلى الله عليه وسلم- أخذ رأيها فيهم، فكانت تشيح بوجهها (أماره على عدم رضاها)، وأنه (صلى الله عليه وسلم) سوف يأخذ رأيها فى الخاطب الجديد، وذهب الرسول (صلى الله عليه وسلم) الى ابنته الزهراء، وأطلعها على الموضوع، بيد أن الزهراء لم تعرض هذه المره كما كانت تفعل من قبل، وعبرت عن رضاها بسكوتها؛ فخرج الرسول (صلى الله عليه وسلم) من عندها وهو يكبر.

ويذهب "آيه الله مطهرى" الى أن الفتاه اذا كانت ثيبا فانها تملك أمرها كاملا كما هو الحال بالنسبه للفتى، وأنه لا خلاف أيضا حول حق الفتاه البكر فى اختيار الزوج، وانما الخلاف يقع حول موافقه الأولياء فى الزواج هل هى شرط فى صحته الزواج أم لا. ويذهب أيضا الى أنه لا خلاف فى هذه الحاله "اذا لم يأذن الأب بزواج ابنته ولم يكن لديه سبب معقول، فان ولايته تسقط، ويحق للبنت أن تختار الزوج المناسب لها باتفاق كافه الفقهاء".

ويرى المطهرى أن الذى يجب الاعتراض عليه فى هذا المجال هو سلوك الايرانيين وليس القانون الاسلامى؛ فغالبيه الآباء يعطون لأنفسهم السلطه المطلقه على بناتهم كما كان الأمر فى أيام الجاهليه، ويعتبرون تعبير البنت عن رأيها فى اختيار زوجها وشريك حياتها وأبى أولادها فى المستقبل لونا من عدم الحياء وخروجا عن اللياقه الأدبيه، ولا يقيمون وزنا للنضج الفكرى للفتاه، مع أن رأى الفتاه فى الزواج أمر ثابت فى الاسلام.

الرشد لا البلوغ

ويتعرض "آيه الله المطهرى" لقضيه شديده الخطوره، وهى أن الشرط فى موافقه الفتاه للزواج لا يتعلق ببلوغها فقط، وانما يجب التثبت من رشد الفتاه، فيقول فى ذلك: ما أكثر عقود الزواج التى تقع قبل رشد الفتيات فتكون باطله، ولا يترتب عليها أى أثر.. ان العاقدين لا يتثبتون من رشد الفتيات، ويعتبرون البلوغ وحده كافيا، بينما نعلم جميعا كيف كان كبار العلماء يتثبتون من النضج العقلى والفكرى للفتيات قبل اجراء عقد قرانهن، كما تشير الى ذلك الكثير من القصص، كما أن بعض العلماء كانوا يعتبرون النضج الدينى للفتيات شرطا، فلا يعقدون قران البنت التى لا تستطيع أن تستدل فكريا على أصول الدين، ولكن الذى يؤسف له أن معظم أولياء الأطفال والعاقدين لا يراعون ذلك.

تُرى كم هى المسافه بين الواقع الذى نعيشه وتساق فيه الكثير من الفتيات كالشياه الى الذبح أو حتى الى الكلأ الوفير، وبين هذه الصوره النموذجيه؟ فالمشكله أساساً أن الكثير من الفتيات فى المجتمعات لا يدركن أصلا مدى الحق الذى أوجبه لهن الاسلام فى تلك المسأله الخطيره والمصيريه (مسأله اختيار الزوج)، ومن ثَم يكُن فى حاله استسلام مبديى لهذا المصير.

حواء بريت من الغوايه

ويتعرض "آيه الله المطهرى" للفكره الانسانيه عن اخراج حواء لآدم من الجنه، فيقول: نجد القرآن يطرح فكره جنه آدم بدون أن يشير أبدا الى أن الشيطان أو الثعبان قد أغويا حواء، وأن حواء أغوت آدم، بل انه لا يجعل حواء مسيولا رييسا ولا يخرجها من الحساب، فالقرآن يقول: "يا آدم اسكن أنت وزوجك الجنه وكلا منها رغدا حيث شيتما"، ثم حين يتطرق الى وسوسه الشيطان نجده يتحول الى التثنيه فى الحديث فيقول: "فوسوس لهما الشيطان فدلاهما بغرور وقاسمهما أنى لكما لمن الناصحين".

ويؤكد مطهرى الى أن الجزاء الأخروى والقرب من الله لا يرتبط بجنس الفرد ذكر أو أنثى، بل بالايمان والعمل الصالح، سواء من قبل المرأه أو من قبل الرجل، ثم يضع القرآن بجانب كل رجل عظيم ومقدس امرأه عظيمه ومقدسه، فيذكر بكل تقدير زوجات آدم وابراهيم وأمهات عيسى وموسى، واذا كان قد أشار الى زوجتىْ نوح ولوط على أنهما زوجتان غير صالحتين فقد أشار الى زوجه فرعون على أنها امرأه عظيمه ابتليت برجل فاجر، وكأن القرآن قد حفظ فى قصصه التوازن بين المرأه والرجل، ولم يقصر البطوله على الرجال فقط.

وفى سياق حديثه عن بلوغ بعض النساء الدرجات الكبرى فى الاسلام تبدو بعض آثار الفكر الشيعى فى فكره آيه الله مطهرى كأحد أبرز أيمه هذا الفكر فى القرن العشرين، يتحدث عن ذلك فيقول: فى التاريخ الاسلامى ذاته قديسات كثيرات وجليلات؛ اذ لم يبلغ الدرجه التى بلغتها خديجه الكبرى (رضى الله عنها) من الرجال الا القليل، كما لم يبلغ درجه الزهراء (سلام الله عليها) رجل غير رسول الله (صلى الله عليه وسلم)، والامام على (عليه السلام)؛ فهى أفضل من أبنايها مع أنهم أيمه، وأفضل من كل الأنبياء غير الرسول (صلى الله عليه وسلم).

صاحبه الذمه الماليه

قد يبدو مما هو شايع أن حق كفاله الرجل للمرأه يقابله فى الاسلام حق رعايه المرأه للرجل، ولكن ما هو ثابت فى الاسلام أن المرأه غير مسيوله عن خدمه الزوج بوجه ملزم، وهذا ما يجهله الكثيرون من مثقفينا أنفسهم، ويقول آيه الله مطهرى فى هذا الصدد من مسلمات الدين الاسلامى: "ان الرجل لا حق له فى مال المرأه ولا عملها؛ فلا يمكن أن يأمرها بعمل ما، واذا ما عملت، وحصلت على مال نتيجه عملها؛ فليس للرجال حق التصرف فيه بدون رضاها، ومن هذه الناحيه يتساوى وضع المرأه والرجل، وعلى خلاف العاده المتبعه فى أوربا المسيحيه حتى أوايل القرن العشرين؛ فالمرأه المتزوجه فى الاسلام ليست تحت قوامه الرجل فى معاملاتها وعلاقاتها الحقوقيه بل لها استقلال وحريه كامله فى انجاز معاملاتها، والاسلام فى الوقت الذى منح الزوجه مثل هذا الاستقلال الاقتصادى فى مقابل الزوج، ولم يجعل للزوج حقا فى مالها ولا عملها ولا معاملاتها".

مهرا لا ثمنا

وفى رده على احدى العلمانيات التى ذهبت فى وصفها للمهر أنه كما يدفع الرجل مبلغا من المال ليحوز بستانا أو حصانا، فانه يدفع النقود من أجل شراء المرأه، كتب آيه الله مطهرى يقول: "لو كان الاسلام أعطى للرجل حق استخدام المرأه، ثم مصادره ما تحصل عليه من مال لقاء علمها، لكانت فلسفه انفاق الرجل على المرأه واضحه، لكن الاسلام لا يرى للرجل مثل هذا الحق، بل أعطى المرأه الحق فى أن تملك، وأن تكسب المال، ولم يجعل للرجل حق التصرف فى ثرواتها، بل اشترط على الرجل فى نفس الوقت أن يؤمن مصروف العايله ونفقات الزوجيه والأولاد والخادم والمسكن ومختلف المصاريف".

وفى تفسير تكليف الاسلام للرجل الكفاله الماليه للمرأه، يقول مطهرى: "ان الطبيعه وضعت على عاتق المرأه مسيوليه تعب ومعاناه عمليه انتاج النسل. كما ان اعفاء المرأه من السعى الجبرى المنهل لقوامها من أجل لقمه العيش ليس فى مصلحتها فقط، وانما لمصلحه الرجل والمؤسسه الأسريه أيضا". وقد تكون هذه الفقره الواقعيه هى خير ما نختم به عرضنا لهذا السجل الحافل لفكر الايرانيين عن حقوق المرأه فى الاسلام.

وفاء ادريس أحيت أحلام عاشقات الشهاده!!

"أتمنى أن تكون وفاء بدايه الطريق لباقى الفتيات الراغبات فى الاستشهاد وأنا منهن، وأتمنى أن يُسمح لنا لننطلق فى القتال ضد العدو بكل الأشكال..."، بهذه الكلمات عبّرت حنين (١٩ عاما) الطالبه فى الجامعه الاسلاميه بغزه عن رغبتها فى الشهاده، وتابعت تقول: "الشهيده وفاء لم تكن أولى المقاومات الفلسطينيات ضد الاحتلال، ولن تكون الأخيره، معتبرهً أن العمليه الفداييه التى نفذتها وفاء بمثابه باب تم فتحه ليدخل منه المزيد من الفلسطينيات العاشقات للشهاده".

فى حين قالت الفتاه الفلسطينيه هبه عبد الله (٢٢ عاما) من سكان خان يونس: "لا أفكر فى القيام بمثل هذا العمل من حيث أداء عمليه استشهاديه، ولكن يراودنى فى كثير من الأحيان التدريب على استخدام السلاح؛ لكى أستطيع مقاومه الاحتلال الاسرايیلى اذا ما توفرت لى قطعه سلاح". وأضافت: "أرى أن عمليه وفاء كانت ناجحه جدا؛ حيث أدت الى اصابه عدد كبير من الصهاينه، وأحدثت ذعرا غير مسبوق فى داخل الكيان الصهيونى، خاصه أنها امرأه".

أين الرجال؟!!

أما هناء (٢٢ عاما) فقد كان لها رأى أكثر تشددا، وأعلى اصرارا على السير على نفس النمط الذى اتبعته "وفاء". وأضافت بعد أن عبرت عن سعادتها الفايقه من العمليه الجريبه، وقالت: "أنا مبسوطه جدا من هذه العمليه"، مشيره الى أن هذه العمليه بمثابه رساله قويه وجهتها هذه الفداييه وفاء الى الحكام والشعوب العربيه والاسلاميه للنظر الى القضيه الفلسطينيه، والعمل على انهاء الاحتلال الاسرايیلى بما يرتكبه يوميا من مجازر ضد الشعب الفلسطينى. وقالت هناء وهى طالبه فى الثانويه العامه: أرى أن عمليه وفاء كانت رساله لكل الحكام وللشباب الخامل تقول لهم: "يا ريت تلبسوا طرح أو أن تشدوا الهمه نحو فلسطين والمسجد الأقصى المبارك الأسير".

وأشارت الطالبه هناء أن ما قامت به وفاء هو من حقها، وأضافت: "الفداييه الشهيده وفاء أرادت أن تصل لربها بالطريقه التى تراها، وهى اختارت أن تكون شهيده". وأضافت "لو سألت أى فتاه فستقول لك انها تتمنى الشىء نفسه".

فخوره بها

أما المواطنه أم خليل (٣٨ عاما) فرغم أنها من أشد المؤيدين للعمل العسكرى، ولما قامت به وفاء فانها كانت أكثر واقعيه، وبعد أن عبّرت عن فخرها بالشجاعه التى تتحلى بها الفتاه الفلسطينيه، التى وصل بها الأمر فى مقاومه الاحتلال الاسرايیلى الى حد تنفيذ عمليات استشهاديه، قالت: "ان مجرد مشاركه أنثى فى أداء مثل هذه العمليات أمر يبعث الفخر فى نفس كل فتاه أو امرأه فلسطينيه، وسواء كان هدف وفاء من العمليه زرع عبوه ناسفه أو تفجير نفسها؛ فانه بلا شك عمل بطولى؛ لأن مثل هذا العمل لا يمكن أن يقوم به أى شخص؛ لأنه يتطلب جرأه وشجاعه وتحديًا".

وأضافت أم خليل: "العمليه الفداييه التى نفذتها وفاء تُعتبر أمرا طبيعيا بالنسبه للشعب الفلسطينى؛ لأن كل فلسطينى شريف -ذكرا أو أنثى- يخدم قضيته بأى وسيله كانت". وأعربت أم خليل عن رغبتها فى أن تنضم كافه الفتيات الى صفوف المقاومه الفلسطينيه، وقالت: "أعتبر نفسى من أشد الراغبات فى العمل العسكرى ضد الاحتلال، ولكن المعضله تكمن فى مدى استطاعتى أو قدراتى لتنفيذ مثل هذه العمليات التى تتطلب ايمانا صادقا وجرأه لا حدود لها، وأمرا ثالثا فى غايه الأهميه وهو التنظيم والعمل وفق خطه واضحه".

القيادات النسايیه

ولم يكن الكفاح المسلح طموح الفتيات الفلسطينيات فقط؛ بل هو انعكاس طبيعى لآراء قيادات الحركه النسويه، اللايى أصررن على دور المرأه الفلسطينيه فى هذا المجال، وقالت جميله الشنطى، وهى من القيادات النسويه البارزه فى الحركه الاسلاميه بغزه: "ان المرأه الفلسطينيه دخلت باب الاستشهاد وأقدمت عليه، وسجلنا حافل بالعديد من الشهيدات؛ فالمرأه عندما تُقدم الجرافه الاحتلاليه على هدم بيتها فهى تتصدى لها بصدرها، ولا يهمها وقتها الحياه أو الموت، وتدافع عن أبنايها فى وجه المحتل، فنجدها فى تلك اللحظات تقوم بالمقاومه والاستبسال".

وتوافقها "مريم أبو دقه" أمينه اتحاد لجان المرأه الفلسطينيه قايله: "انه منذ عام ١٩٦٧ حتى أوايل التسعينيات كان العمل المسلح أساس المرحله؛ حيث كانت مجموعات من الفتيات يشاركن فى العمل العسكرى ويتلقين التدريبات العسكريه كامله، وأتذكر أننى تخرجت وقتها برتبه قايد فصيل فى القوات المشتركه لجنوب لبنان، وغالبيه المشاركات استشهدن أو أبعدن الى الدول المجاوره".

المقاومه فى الوقت المناسب

ويبدو أن هذه الرغبه العارمه فى المشاركه فى العمل العسكرى ضد الاحتلال لدى النساء من أبناء الشعب الفلسطينى هى التى شجعت حركه فتح على تنفيذ هذه العمليه الأولى من نوعها خلال انتفاضه الأقصى، وفى كافه مراحل النضال الفلسطينى، هذا ما أكده لنا "ناصر بدوى" القيادى فى كتايب شهداء الأقصى الجناح العسكرى لحركه فتح فى الضفه الغربيه، وأضاف: "الأمر لا يتعلق بذكر أو أنثى، فنحن كمقاومين نؤمن بأن واجب النضال يقع على كل فلسطينى أينما كان، ومهما كان شابا أو فتاه"، مشيرا الى تاريخ الشعب الفلسطينى الذاخر بأمثله كثيره على مشاركه المرأه فى النضال، ومستشهدا بعمليه "دلال المغربى" واختراقها للكيان الصهيونى على رأس مجموعه فداييه من ناحيه الساحل الاسرايیلى.

وحول اقدام كتايب شهداء الأقصى على هذا العمل رغم العادات والتقاليد فى المجتمع الفلسطينى التى تتحفظ على مشاركه المرأه فى مثل هذه الأعمال، قال بدوى: "لا حرج فى النضال"، متشبثا بالقاعده التى تقول: "لا حرج فى الدين"، وقال: "ما قامت به وفاء هو تجسيد لقدرات المرأه الفلسطينيه على المشاركه بالعمل والنضال بكل أنواعه"، مشيرا الى أن أبواب النضال تبقى مفتوحه أمام الجميع رجالا ونساء ما دام لدى هذا الشخص الايمان بعداله القضيه والاستعداد للتضحيه، مؤكدا أن كتايب شهداء الأقصى ستستمر فى هذا النهج، وقال: "لا شك، لدينا المزيد ما دام الاحتلال قايما"!!



أسماؤهن من نور

وعمليه "وفاء" وان كانت الأولى فى انتفاضه الأقصى المباركه فهى لا ولم تكن الأولى فى تاريخ النضال الفلسطينى فى وجه المحتل الغاصب، فلم يكن غريبا عن المرأه الفلسطينيه التى شاركت بفاعليه فى الثوره الفلسطينيه المسلحه منذ اندلاعها عام ١٩٦٥، وكانت رؤيه النساء يتدربن الى جانب الرجال أمرا مألوفا فى معسكرات التدريب فى الأغوار أو فى قواعد منظمه التحرير فى لبنان.

وتزدهر الذاكره الفلسطينيه بأسماء فداييات فلسطينيات أبدعن فى مجال العمل العسكرى أمثال الشهيده "دلال المغربى" التى قادت مجموعه مسلحه من مقاتلى حركه فتح الى شواطى تل أبيب، مستخدمه زورقا حربيا فى عام ١٩٨٧ لتنفذ عمليه مسلحه أسفرت عن مقتل أكثر من ٥٠ اسرايیليا، وقد استشهدت دلال على يد ايهود باراك مع مجموعتها فى هذه العمليه المميزه التى قامت اسراييل بعدها باجتياح الجنوب اللبنانى حتى نهر الليطانى.

ولا ينسى التاريخ الفلسطينى "شاديه أبو غزاله" التى كانت تقود مجموعه عسكريه تابعه للجبهه الشعبيه فى نابلس، وقد استشهدت عام ٦٨ أثناء اعدادها عبوه ناسفه.

وقامت "ليلى خالد" عضو الجبهه الشعبيه بثمانى عمليات اختطاف لطايرات، وحظيت بلقب "خاطفه الطايرات"، و"لمياء معروف" و"زهره سعيد حسن" نوفمبر ١٩٨٤ قامتا مع رجلين آخرين باختطاف وقتل جندى الاحتياط الاسرايیلى دافيد مانوس أثناء محاولته ركوب سياره، وحكم على زهره حسن بالسجن لمده ١٢ سنه.

من روايع فدايیات الانتفاضه

وجاءت انتفاضه الأقصى لتشكل الفرصه لجميع فيات الشعب الفلسطينى لتقديم التضحيات فى سبيل الوطن، ولتأخذ المرأه الفلسطينيه دورها اما زوجه للشهيد وللأسير تعتنى بأطفالها تخرج من مدرستها الاستشهادى تلو الآخر، أو أنها لم تكتف بهذا الدور وأرادت الانتقام؛ فكانت المتطوعه فى المستشفيات وفى طواقم الانقاذ، أو المتبرعه بحليها لشراء السلاح والذخيره، أو المشاركه بالمسيره والهتاف، أو المتطوعه فى المراكز النسويه تخيط وتصنع لأجل الانتفاضه.

وهناك من شاركن بفعاليه فى العمليات الجهاديه مثل "أحلام التميمى" التى تولت التغطيه على الاستشهادى القسامى عز الدين المصرى منفذ عمليه مطعم سبارو فى القدس المحتله؛ حيث قامت بجوله فى المدينه اطلعت فيها على الاحتياطات الأمنيه، وحددت بنفسها مكان العمليه التى نفذها الشهيد المصرى.

ورافقت التميمى الشهيد عز الدين منذ انطلاقه من رام الله حتى وصوله الى المطعم الذى حددته له، وكانت تتبادل معه الحديث باللغه الانجليزيه، ووضعت له العبوه بنفسها داخل جيتار كانت تحمله ثم سلمته له فى اللحظه الأخيره.

أما "ايمان غزاوى" فلم يمنعها طفلاها جهاد (أربع سنوات) وسماح (ثلاث سنوات) من المشاركه فى مقاومه الاحتلال الى جانب زوجها شاهر؛ ففي الثانى من آب (أغسطس) الماضى انطلقت مع زوجها وشقيقه تحمل عبوه ناسفه أرادت وضعها فى القدس المحتله، وطلبت ايمان من زوجها وضع وتشغيل العبوه الناسفه بنفسها، ثم اقتربت من مدخل المحطه، ووضعت الكيس وبداخله العبوه، ثم ضغطت على زر التشغيل كما تعلمت من زوجها وشقيقه، وابتعدت عن المكان باتجاه زوجها الذى انتظرها بعيدا عن المكان، الا أن العبوه لم تنفجر، فطلب شاهر منها العوده وأخذ العبوه، على أمل أن يتمكن من اعاده تشغيلها مره أخرى، وعندما وصلت للمكان والتقطت الكيس، لاحظت رجالا من الشرطه الاسرايیليه يتجهون اليها فهربت، ولكن أحدهم نجح فى اعتقالها بعد أن صدمتها سياره.

أما المجاهده "عطاف عليان" فتعتبر الاستشهاديه الفلسطينيه الأولى؛ حيث حاولت فى يوليو ١٩٨٧ تنفيذ عمليه استشهاديه بسياره ملغومه فى القدس أسوه بعمليات حزب الله، وصدرت ضدها أحكام مجموعها ١٥ عاما قضت منها ١٠ سنوات فى السجن الاسرايیلى.

مجرد معلومه

ولاده طفل معاق ذهنيا فى الاسره يعتبر عبئا ثقيلا عليها وعلى المجتمع من الناحيه الصحيه والنفسيه والماديه, مما يستدعى معه تكاتف الجهود من الجوانب البحثيه والطبيه والانسانيه لمعالجته والارتقاء بمستواه الذهنى, وهذا ما دعا اليه علماء المركز العلمى للبحوث فى طهران حيث تم اجراء تجربه رايده لتوظيف أجهزه الكمبيوتر فى علاج حالات الاعاقه الذهنيه بين الاطفال وجعلها اداه تعليميه سهله الاستعمال من خلال اللمس, وتصميم برنامج لتنميه مهارات الاطفال.

وصرحت الدكتوره مريم شهرستانى استاذه البحوث الطبيه بالمركز بأن البرنامج الخاص بالنهوض بالطفل المعاق ذهنيا يضع أولويات للعلاج والتدخل المبكر فى حالات الاعاقه مما يمثل اهميه قصوى للاستراتيجيه الصحيه الوقايیه, من حيث امكانيه علاج الاعاقه بالنظام الغذايى والدوايى والتدخل المبكر بالانشطه التعليميه المختلفه وبرامج التربيه المبكره لتنميه قدرات الطفل ومهاراته لأقصى درجه.

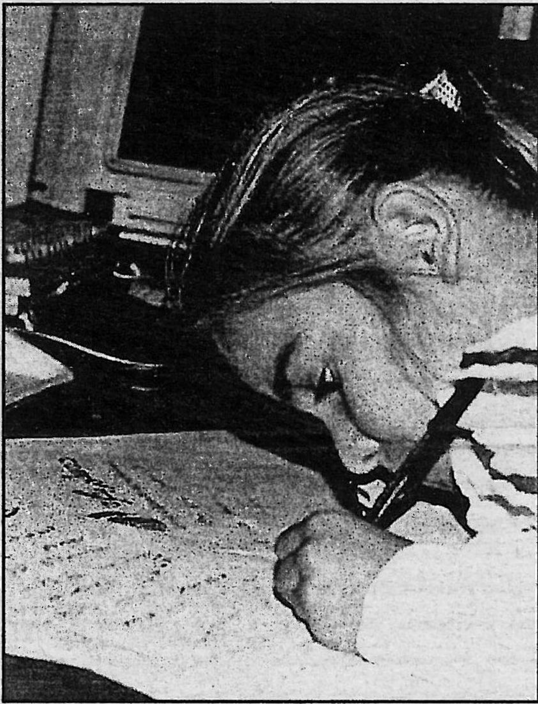


وقالت: ان الدراسه شملت ٢٥٠ حاله تأخر ذهنى ثم الكشف عليها وتحديد سبب اصابه لكل حاله وتحديد مستوى مهارات كل طفل من خلال ٦٤١ نشاطا فى المجالات الاجتماعيه والرعايه الذاتيه, والادراك والحركه واللغه.

مقال فی حقّ المعلم

انی بعثت معلّماً

فخريه حمودی - خرمشهر



الی من علّمنا البجديّه الكلام الی الأدب العزيز و الاستاد العظيم الی معلم القلم و الاحساس الدكتور عباسی الطائی.

اخذ قلم واحساسی و اسرع بالدخول الی مدينته العاطفه لأرسم نبراس الودّ و الحنان، الخثّ تمثال الحبّ و الوفاء، ادخلُ فی مدينه الهيام و اتجولُ فی ازقّتها الخصبه، عندما اهدی عيونی لقمّه المجد و الشموخ قطرات الودّ الدافی تتساقط علی ساحه خدیّ تتجولّ الالفاظ فی خاطری، تريدان تطيرَ حتی ترغد علی جثمان الصفحه البيضاء، لتكون هديه لوسام المجد.

يا شمعهٌ و لهفهٌ و نظره

يا دمعهٌ و همسهٌ و عبره

يا رايهٌ خفاقهٌ ترفرف فی سماء قلوبنا التائه

يا شمعهٌ مضيئهٌ بليله. افكار موحشه،

تسبّح لنا خيوط الأمل التّی تعلوبنا الی سماء الاحلام الورديّه يا عزفَ لحنَ الحبّ فی قيثاره الزمن، اعزف بالحائل المتواليّه و مضات الجنون المتتاليه، اعزف لانّ مسامعنا تموت عطشاً لسماع انغامك الشجيّه، اعطی شعرنا اجمل القوافی و التعبير، صيفٌ كلماتنا يحتاج الی ربيع ابتسامتک عندنا ترسم قمّه الشموخ فی لوحه الصف، الملايكه تزن لک الخطرات و تهلل لک و تكبّر من اجلک. تكملنا بأغلال النظرات التی نقرأ تفاصيل الحياه فيها. عندما عصافير الودّ تغردّ من حولنا نحول لک من الحب ابتسامه تغفو علی شفتينا، تمشّطُ الصف بأقدامك الوقره تمسک القائمه و تفتقدنا فرداً فرداً.

بعدها ترمی بنظراتک الی الافق البعيد، تذهب هنّ الی ماوراء السحاب و فی عيونک حزن جاثم. بلأت الاسئله تدور فی افواهنا، فقاعات افكارنا تتراكم فی بحر الظنون، اشجانک تتبخر آهات تطيرُ فی سماء الصف، عيوننا تبحث عن الابتسامه التی كانت تراودک منذ الدخول. عهدُ الولاء و الوفاء يجرّ بأفكارک الی قمم الجبال و بحور الكفاح، تمسک الطبشور و ترسم خارطه مستقبلنا حينها بريقُ المحبّه ينوّر قلوبنا، تضع لنا اجنحه تعلوبنا الی سماء النجاح عندما تدوس ناصيه الارض باقدامک المقدّسه تنمو من حولک اشجار الهيبه و الوقار، تمرّ ساعه كاحلام العيد و تمنتی نشرتها مشی الرحيق فی عروقنا، يا معلمی مدينونه لک بكل ايام عمری التی مضت و التی مكمونه فی بطن الأيام، اسبق فينا اغصان الشوق کی تزدهر وورود المثابره وردهً و زهرهً بعد زهره، قلب واوراق الودّ فی وجوهنا و اقرأ كتاب الحنان فی اعيننا، كلّ ما نملک نحن هديه لُطف و اعتذار قدّمته لنا شمعه منيره ذابت من اجل تنوير دروبنا المظلمه؛ سربنا يا ملاح سفينه النجاح، سربنا الی الغد الزاهر، سربنا الی ايقاع المياه و الی تلاقی الشمع و القلوب.

الأستعمار و الشعوب

عبد السلام الناصری - الأهواز

انّ الأستعمار فی ای بقعه من ارض العالم يحاول احتلال الشعوب عسكرياً و ثقافياً و فكرياً و اقتصادياً، فعندما جغرافياً فأنّه يفرض ثقافه علی الشعب المحتل و يفرض عليه تاريخاً غير تأريخه الحقيقی و يمتص ثرواته الوطنيه و يستثمر و يسيطر علی الموارد الأقتصاديه و الهيمنه علی زمام الامور حتی يضعف الشعب المحتل اقتصادياً و حرمانه من التطور الثقافی و يجعله فی دايره مغلقه، بحيث لا يعرف كيف يدافع عن نفسه و عن حقوقه المسلوبه. و الی يومنا هذا تری بكثير من وجوه الاستمرار فی بقاع العالم.

و هذه لمحات من اساليب الاستعمار الأجنبيه التی اجتاحت الأمه العربيه فتره من الزمن. ففی اريتريا استولت الحبشه ای أثيوبيا علی ارتيريا بتأييد من فرنسا و انجلترا، فماذا فعل فيها الاستعمار؟ صادرت معظم أراضيها و أسلمتها لا قطاعين من الحبشه، كان الأقطاعی و الكاهن يقتل ای مسلم دون الرجوع الی السلطه. فكان الأقطاعی أو الكاهن ينشق فلاحيه أو يعذبهم فی الوقت الذی يريد.... و فُتحت للفلاحين سجون جماعيه رهيبه، يجلد فيها الفلاحون بسياط تزن اكثر من عشره كيلو غرامات. و بعد انزال أفظع أنواع العذاب بهم كانوا يلقون فی زنزانات بعد أن تربط أيديهم بأرجلهم و يتركون هكذا لعشر سنين او اكثر و عندما كانوا يخرجون من السجون كانوا لا يستطيعون الوقف لأن ظهورهم قد أخذت شكل القوس. هذا قبل استلام هيلا سيلاسی السلطه فی الحبشه، فلما أصبح أمبراطور الحبشه وضع خطه لأنهاء الحرب خلال خمسه عشر عاماً و تباهی بخطته هذه امام الكونغرس الأمريكی، شن تشريعات لأذلال المسلمين منها أن عليهم أن يركعوا الموظفی الدوله و الا يقتلوا. أمر أن تستباح دماؤهم لأقل سبب و فی حادثه فقد وجد شرطی قتيلاً قرب قريه، فأرسلت الحكومه كتيبه كامله قتلت أهل القريه كلهم و أحرقتهم مع قريتهم، ثم تبين أن القاتل هو صديق المقتول، الذی اعتدی علی زوجته، حاول أحد العلماء و اسمه

الشيخ عبدالقادر أن يثور علی هذه الاباده فجمع الرجال و اختفی فی الغابات، فجمعت الحكومه أطفالهم و نساءهم و شيوخهم فی أكواخ من الحشيش و القصب و سكبت عليهم البنزين و احرقتهم جميعاً.

و من قبضت عليه من الثوار كانت تعذبه عذاباً رهيباً قبل قتله، من ذلک اطفاء السجاير فی عينيه و أذنيه و هتک عرض بناته و زوجته و اخواته امام عينيه، ودق خصيتيه بأعقاب البنادق و جره علی الأسلاک الشايكه حتی يتفتت، و القاؤه جريحاً قبل ان يموت لتأكله الحيوانات الجارحه بعد أن تربطه بالسلاسل حتی لا يقاوم. أصدر هيلا سيلاسی أمراً بأغلاق مدارس العربيه و أمر بفتح مدارس غربيه و اجبرهم علی ادخال ابنايهم فيها ليصبحوا غربيين.

عيّن حكاماً فجره علی مقاطعات اريتريا منهم واحد عينه علی مقاطعته جمّه، أبتداء عمله بأن أصدر أمراً بحيث لا يقطف الفلاحون ثمار أراضيهم الا بعد موافقته، و كان لا يسمح بقطافها الا بعد أن تتلف، و أخير أصادر ٩٠٪ من الأراضی، أخذ هو نصفها و أعطی الامبراطور النصف الاخر. و ذهب جميع ممتلكات الفلاحين و امرهم أن يبنوا كنيسه كبری فی الاقليم فبنوها، ثم أمرهم أن يعمروا كنيسه عند مدخل كل قريه أو بلده و لم يكتف بذلک بل بنی دوراً للعاهرات حول المساجد و معها التی كان يسكر فيها الجنود، ثم يدخلون الی المساجد ليبولوا بها و يتغوطوا، و ليراقصوا العاهرات فيها و هم سكری، كما فرض علی الفلاحين ان يبيعوا أبقارهم لشركه أنكودا اليهوديه.

كافأه الامبراطور علی أعماله هذه بأن عينه وزيراً للداخليه، كانت حكومه الامبراطور تلاحق كل مثقف عربی لتزجه فی السجن الموت، او تجبره علی مغادره البلاد حتی يبقی شعب اريتريا مستعبداً جاهلاً، و غير ذلک كثير.(١)

و عندما تغلب الجنرال غورو علی جيش ميسلون خارج دمشق توجه فوراً الی قبر صلاح الايوبی عند الجامع الأموی و ركله بقدمه و قال لها:

ها قد عدنا يا صلاح الدين.(٢)

و يؤكد صليبه الفرنسين ما قاله ميسو بيدو وزير خارجيه فرنسا عندما زاره بعض البرلمانيون الفرنسيون و طلبوا منه وضع حد للمعركه الدايره فی المغرب أجابهم: انها معركه بين الهلال و الصليب.(٣)

و يقول الحاكم الفرنسی فی الجزاير فی ذكری مرور مايه سنه علی استعمار الجزاير: اننا لن ننتصر علی الجزايريين ماداموا يقرؤون القران، و يتكلمون العربيه، فيجب أن نزيل القران العربی من وجودهم و نقتلع اللسان العربی من السنتهم.(٤)

و بعد استقلال الجزاير القی احد كبار المستشرقين محاضره فی مدريد كان عنوانها: لماذا كنا نحاول البقاء الجزاير، اجاب علی هذا السؤال بشرح مستفيض ملخصه: اننالم نكن نسخر نصف المليون جندی من اجل نبيذ الجزاير أو صحاريها أو زيتونها. اننا كنّا نعتبر انفسنا سور اوربا الذی يقف فی وجه زحف اسلامی محتمل يقوم به الجزايريون و اخوانهم من العرب عبر المتوسط، ليستعيدوا الأندلس التی فقدوها، وليدخلوا معنا فی قلب فرنسا بمعركه بواتيه جديده ينتصرون فيها، و يكتسحون اوربا الواهنه، و يكملون ما كانوا قد عزموا عليه اثناء حكم الامويين بتحويل المتوسط الی بحيره اسلاميه خالصه. من اجل ذلک كنا نحارب فی الجزاير.(٥)

و هناک حادثه مشهوده جرت فی فرنسا و هی أن فرنسا من اجل القضاء علی القران فی نفوس شباب الجزاير قامت بتجربه عمليه، قامت بانتقاء عشر فتيات جزايريات، ادخلتهن الحكومه الفرنسيه فی المدارس الفرنسيه و ألبستهن الثياب الفرنسيه فأصبحن كالفرنسيات تماماً و بعد احد عشر عاماً من الجهود هيأت لهن حفله تخرج رايعه دعی اليها الوزراء المفكرون و الصحيفون و لما ابتدأت الحفله، فوجیء الجميع بالفتايات الجزايريات يدخلن بلباسهن الجزايری، فثارت ثايره الصحف الفرنسيه و تساءلت ماذا فعلت فرنسا فی الجزاير اذا بعد مرور مايه و ثمانيه و عشرين عاماً؟ اجاب لا كوست:

وزير المستعمرات الفرنسی: و ماذا اصنع اذ كان القران اقوی من فرنسا!!!!(٦)

و ان قايد الجيوش الانجليزيه فی حمله السودان، هجم علی قبر المهدی الذی سبق له أن حرر السودان و قتل القايد الانجليزی غوردون، هجم القايد الانجليزی علی قبر المهدی و نبشه ثم قطع رأسه و أرسله الی عاهر انجليزی و طلب اليه ان يجعله مطفأه لسجايره.(٧)

و اذا اخذنا خوض الحديث عن الاستعمار فی ارض المحتله، حكی قادم من الضفه الغربيه ان السلطات الصهيونيه تدعو الشباب العربی بحملات منظمه و هاديه الی الاختلاط باليهوديات و خصوصاً علی شاطی و البحر و تعمد اليهوديات دعوه هؤلاء الشباب الی الزناء بهن، و ان السلطات اليهوديه تلاحق جميع الشباب الذين يرفضون هذه العروض بحجه أنهم من المنتمين للحركات الفدائيه. كانها لا تدخل الی الضفه الغربيه الا الافلام الجنسيه الخليعه جداً. و كذلک تفتح علی مقربه من المعامل الكبيره التی يعمل فيها العمال العرب الفلسطينيون دوراً للدعاره مجانيه تقريباً، كل ذلک من اجل تدمير اخلاق اوليک الشباب، لضمان عدم انضمامهم الی حركات المقاومه فی الارض المحتله.(٨)

نحن نوجّه الانتباه الی شبابنا و اخواتنا العبر من الحالات الاستعماريه التی مرت من الشعوب العربيه و الافريقيه و الاسيويه و لنسلح النفس جميعاً بسلاح الايمان و الفطنه و الأنتباه الشديد الی الأساليب التی ينتهجها الاستعمار من اجل تدمير الشعوب.

الهوامش:

١) كفاح الدين - للاستاذ محمد الغزالی ص ٦٠ - ٨٠

٢) القوميه و الغزو الفكری ص ٨٤

٣) مأساه المغرب - روم رولاند ص ٣١٠

٤) المنار - عدد ٩ - ١١ - ١٩٦٢

٥) جريده الايام سنه ١٩٦٣

٦) جريده الايام - عدد ٧٧٨٠ - الصادره بتاريخ ٦ كانون الاول ١٩٦٢

٧) القوميه و الغزو الفكری - ص ٢٢٢

٨) دمّروا الاسلام أبيدوا اهله - جلال العالم - عمّان

مجرد لمحه

يتصور اكثرنا اليوم ان الهجاء و الفخر القبلی قد انقرضا بموت جرير و الفرزدق، و من جيلهما من الشعراء. ولكن هذا غير صحيح علی ما يبدو، فقد استمرت هذه الألوان الأدبيه الظريفه الی عصرنا الحديث هذا، وان اخذ اكثره طابع الفولكلور الشعبی و صيغ باللهجات العاميه لابناء القبايل. الواقع ان الكثير من الاخوانيات جاء فی اطار هذا النوع من الشعر الشعبی بقوالبه الخاصه المعروفه. وقد وصلتنی من ذلک نماذج مختلفه مما جری فی جنوب العراق وبين عرب الأهواز.

اورد الفاضل عامر رشيد السامرايی فی كتابه «مباحث فی الأدب الشعبی» نتفاً بديعه منها تعتبر فی رأيی من روايع فنون الهجاء العشايری. استشهد من ذلک بما قاله مشيمس الأسدی فی هجاء الحاج زاير حيث قال:

من عشرتک قلنا بس

وحكيک لعد ضلعی مس

هرشک (نبتتک) مثل هرش الخس

و من الخ... تسميده

وقد رد عليه الحاج زاير بقصيده منها هذه الأبيات يجاری فيها قافيه مشيمس الأسدی:

صار شعره من الخرط ما يفيده

ويقبل الفلسين تنحط بيده

قام ينظم من تسودن وارتعش

وهای نفسه بهای، ويا من بلش

شعره عندی يشبه ضراط الجحش

تعمی عين المايشوف البيده

ومن المساجلات الظريفه كان ما دار بين الشيخ خزعل، شيخ المحمره وامير الاهواز، وبين الشيخ غضبان البنيه، شيخ بنی لام فی جنوب العراق. وقد انبری الشيخ خزعل فصاغ هجاءه بصيغه اسلوب الميمر، وهو من القوالب الشعريه الغنائيه فی تلک المناطق:

قص لک لحم من مدورک وشوالک

نوم اللحود افوخ قلب وشوالک

هذرک علينا عقرک وشوالک

وحتی فحلكم من فحلنا عشر (تزاوج وحمل!)

وقد رد عليه الشيخ غضبان بمقطوعه ميمر علی ذلک الأسلوب:

اكتب لک سلام بكاغد (ورق) عشرنه (معشر)

ورماحنا بصدور العدا عشرنه

ان كان من خادم كعب (بنی كعب) عشرنه

هذا افلتی (غير اصيل) وشبابته (مجامعته) ما تثمر

المصدر: جريده شرق الاوسط - خالد القشطينی

سويلفات بيناتنا

آه، لو الرجال..

منصور مشرف

دَشّيت فرحان عَلَى اهلى و من بعد اربع اسنين تَعَب و غُربَه الشهاده ويَاى من طهران أفرّح بيها الأهل و احصّل بيها شُغُل بديرتنا. الشهاده مكتوب بيها ((السيد فلان حامل الجنسيه المرقمه كذا من مواليد الخفاجيّه نجح فى الامتحانات النهاييه لمرحله الليسانس، فرع علم الاجتماع بالدرجه الممتازه...)).

أُمى وخُوانى وخواتى تلگونى فرحانين. بس اختى الأكبر منّى شفتها امغندبه و ذابله. هى شبگتنى و هى بچت. سألتها:

ـها خويه اشصاير عليچ؟

أمّى جاوبت ابدالها:

ـما صاير شى. هَسّه اگعد استريح و تلحگ على الطلايب.

ـ مولازم ادرى شنهو صاير خاطر استريح؟

ـيُما اختک حسبالها اتظل بلّيه عيش وفروخها يموتون يوع عدنَه. اتريد الصدگ عِيزنا يُمّا.

كل يوم غيضه و كل يوم ردّه. بس هالمَره بعَد طلاگ. انطلگها و نفوخ. زلمتها ماهوزلمه، غَبَر طايح حظ. ماينحملَ و لا يتعاشرَ. العوع... خل انخلّصها و نفتک. واحد ما يريد روحه؟!

هالَنوبه آنه گلت الها: يُمّا خلّينى اشوى ارتاح و الحگ على سوالفكم.

ـاى يُمّا، لا بدّ عيزان و دايخ من القطار و السيارات. اكل لک شى و نام لک اشويه و تالى انسولف لک.

جابوا زاد، كليت لى لگمه لگمتين و انطرحت، ردت انام. بس يا عين التاخذنوم؟! ظليت افكر بكل ذيچ الدروس اللى قريتهن ابطهران و ادوّر اريد اشوف يا درس منهن ايفيد الحل مشكلتناهاى؟ رحت بعالم الخيال و التفكير. المشكله ذكرتنى بمشاكل و مثل حلقات السلسله وحده جرّت الثانيه و اجن ابيالى. سعيت اَحلهن أو اَحلّلهن عن طَريق الدروس اللى قريتهن، بس يا جماعه، دروس العلم الاجتماع وين و احنه وين؟! على كل حال، ما وصليت النتيجه. اتراجعت بالزمان و اتذكر ايام اللى خطبوا اختى....

ايْه... يوم اجونَا خطّابه، گالوا الولد فنّى، قَارى درس، يشتقل بالشركه و معاشه ماشاءالله.

گالوا ما راضى بعگل ابوه و لا موافق بأخلاقه ويَه أمّه و يريد يحترم المره و يجل اَهلها. و گالو هُوَّ ولد؟ يوذاک الولد، مثل شطب الريحان، نظيف، عفيف، ما يرضى بالغبره، مايدور الشر، ما ينگز ويّه النگازه، ماهو وچّاب شارع، ماهو شرّاب عرگ، ما هو رايح ورا التریاگ و مسايل كذا، حتّى جگاير ما يشرب. و گالوا الولد عاشگ و طايح صفُح و يعرف معنى الحب و المحبّه.

وگالوا... و گالوا الكثير....

بس يا بعد عينى شسولف لكم. خذوا اختى و الأمُر ماچان بيدى و لا بيدهَا هىّ اللى تريد تْعيش ويّا شخص آخر و تشگّل حياه جديده. حتّى هذا الحچى اللى گلت لكم بيه سمعته من أمى و هىّ سامعتّه من جارتنا اللى تصيربت عم أم نسيبنَا.

الله يرحم موتَاكم و يرحم ابوى ـ هاى سنتين من اعطاكم عُمره ـ و لكن يوم چان عَدِل چان ما يتحاچه. و أمّى مره فقيره لا بيدهَا الامر و لا هى عارفه مثل النسوان النادرات تنگّه و تختار اللى يصلِح بيتنا و يناسب اختى. و آنه اسم الله، مَلتهى ادرس ابطهران و افكّر بمستقبلى و عيشتى بس.

تَونى چنت مبتدى بدراستى بالجامعه و وصل لى مكتوب من والدى، بعد ما هُمّ امكلمين حچيهم و گاضين شغلهم. كاتب لى ابوى: حتماً انت موافق على بيت فلان و ما عندک حچى؟!

كلامه هُوَّ خبر و هو بالظاهر مخايره!

اشحد واحد چان ما يوافقه؟ يوم چنت بالخفاجيه، على دون شى چان يسويها كولبه و يگلب الفلک عليه. وكت ما ودّه المكتوب، صدگ آنه چنت بطهران و ما چان يلوحنى، لكن بالميّه ميّه ادرى بيه يرغل و يغتاض لو اخالفه. راح يحرمنى من الفلوس اللى چان يدفعهن الى و ينگطع رزقى. اتريدون الصدگ حتّى لو چنت بالخطبه و العدّ چا ما خالفيت. اشو كلهم راضين و حسَب الظاهر لا نسابانا بيهم عويه و لا بالولد لو لا... بس تجيكم السالفه.

اول سنه بْعُطله الگيض لما سافرت من طهران للخفاجيه، عود عزومونى عيال اختى ويّا والدى. خذيت لْهُم ساعه جداريه هديّه للعرس. لكن چبح ذاک الطوف الوسخ الملطّخ، وكت ما علْگوا عليه الساعه بحساب اتگول ((صريفه و باب خشب!)) الساعه لو بيدهَا تفر و تشرد.

زين، گعدنَا، سولفنَا من كل باب. عود ابوى بذيچ الگعده من حيث آنه داش الجامعه اعطانى مجال الكلام، والله گبلها، جدام لا اروح الطهران چان يگول: الأبو لو حاضر بالمجلس الولد ماله حگ الكلام.

سَألت العريس عن خدمته العسكريه: وين خادم؟ ابوه جاوب ابّداله:

ـ گبُل لا يخدم عَرّس حتّى يخلّونه بمكان اگرب و احسن.

طيّب، سألته عن درسه: اشگد اموصّل؟ ابوه جاوب:

ـ كضّ الخامس و گلّه عمّه اَحُطک ناطور بالشركه. و هو بعد ماگرا درس.

طبعاً عرفت شغله بالشركه و عرفت اشگد امطاول دراسته الابتداييه لمّن ماوصل نفسه للخامس. بس ردت اتأكد مقصودهم من الشركه شنهو؟ شركه النفط يو غيرها؟ سألته: اگل لک انت تشتغل بشركه النفط يو الحفّارى يو الغاز؟ ـابوه چان ملتهى بالحچى ويّا ابوى ـ هو جاوب: ـ لا، بهاى الشركه التسوّى جْسوره، جريب هنا.

عرفت شغله من الجهتين مو ثابت. لا هو خادم و لا شركته ثابته. بعد ما سألت عن الراتب. گال: معاشهم زين، بس المصرف زايد.

ردت اسأله: معاشهم بالنسبه الشنهوزين؟ بس جاوب نفسى بگلبى : ((اتبربش و لا العمه)).

ردت اسألَه: الَمن ايگولون انتَ فنّى، لكن ضحكت بگلبى و گلت: ((الناس الهم الظاهر، ايشوفون الشباب ايروح للعمل و هناک حديد و خشب، يگولون هُوَ فنّى)).

سكت و گلت بگلبى: العاقبه على خير! يمكن، اذا اخلاقه زينه و طبايعه حلوه، باقى الامور راح تسهل و المشاكل تحتل.

سنه الأخرى، لمن صار الصيف و رجعتَ للبيت، لگيت نسيبنَا رايح للخدمه العسكريه و اختى مغتاضه من عيالها و گاعده بْبيتنا. سألتها:

ـها خويه اشخيرهم و يّاچ؟

خويه كلهم لا زّين و يّاى. الشايب حاط دوبه و دوبى. العيوز النهار كلّه تدرم و تدعى. خوّانه يتعاركون ويّاى و خواته ماينحملنو اتمر مريت، انطَرت بطنى. ما صارت لله همّ و غمّ و عيش اشعير. لاهم بعيشه زينه، لاهم بچسوه، لاهم باخلاق. ذاک المصيوب هم ـ عسى تنگلب بيه السياره بالدرب و افوفوخ منّه ـ بس ايعرف ياخذبتّ الناس و يذهبها بالبيت. لا يفكّر بمره، لَا يفكّر بهاذه الطفل اللى يتحسّر على كل شى. امخلّينه مدَمغه لاهلَه. اوى ربّى شگول عليه و علىَ اهله.

ما دريت شگلها و شگدر اسويّلها. ما دريت افكّر بيها يَو بطفلها اليتحسّر على كل شى يو باللى ابطنها....

ابوى اجه و حاچيته. گلت له: بويه، مو ابوه صاحبک؟! روح عاتبه، اترجّاه. گلّه هاى البتّ خطيه، انسانه و تريد حياه انسانيه، اَحديثه و تريد تتبذّه و تشوف خير من دنياها و شبابها. چا انتم بدل ما تْصبرون عليها و تْسلّونها ـ و العيشه هلزمان صعبه ـ اتأذونها و تجو جقونها. الله يرضى، عباد الله ترضى؟؟

ابوى هبّط راسه. هاى اول مرّه چنت اشوف ابوى يستمع كلامى. بس شيسوى للتقاليد و السُنَن؟ ايصير ابو البتّ ايروح لَاهل الولد و يحاچيهم على رجوع بنته؟!

اشوفه و الأول مرّه تدنّى لاختى بحنان وراد يتكلم ويّاها بكلام الطيّب المريح. لكن اتراجع و سوّه روحه يلاعب طَفلها. ما چنّه ذاک الرّجّال اللى يضبح بالمجالس و كأنه عند كل حلول مشاكل الدنيا، وكت ما رجعَتْ السالفه صوبه و بنته طاحَت بضيجه ظَل محتار و ما يعرف شيسوّى.

ظلت اختى اشچم شهر ابيتنا و رجّعوها بَالشتاء لَعيالها. ظلت ابيتهم ثلاث او اربعه اشهر و انعال عليها و اغتاضت. او مونوبه و نوبتين كل شى يتكرّر.

ما اطول لكم السالفه، وكتِ اللى ابوى چان عدل و ابو الولد چان يستحِى من ابوى بحياته، اختى ما شافت راحه ابيتها، اشحال من راح الوالد الى رحمه الله....

بعدنى بَافكارى و ندهتنى أمّى (حسبالَها نايم):

ـاگعد اگعد يُمّا، اگعد اتغدّه.

قبل كل احد فروخ اختى گعدوا حوالى السفره و واحد ابطن اُمّه منتظر الزاد. اختى گعدت بيد اتوچّل ابْنيّتها و بيد اتهومش على ابنها الچبير. و أمى تلملم كل شى و تْخليه جدّامى. سألت اختى:

ـعياليچ ما هم زينين، ريلچ هو اشلونه ويّاچ، ما هو احسن من اهله؟

ـ چبحه، اخس و انجس، اگل له دوّر لک شغل. ايگل لى: الشغل للتراكتور. اگل له: اتعب على بيتک و عيشتک و عيالک. ايگل لى: التعب للحمار. اگل له: خَل نمشى نفتره بالپاركات و البساطين بلكه گلبک يفتک. ايگل لى: الپارک ماهو شان الخيرين و الأياويد!

اترجّاه: بساغسل نفسک و انسل راسک و بَدّل ملابسک خاطر يرغب الانسان ايباوع لک.

ايجاوبنى: شنهو آنه بت بيت خاطر اتعدّل و اتنسّل؟! اگل له: اقلاً بسک من التریاگ...

گطعيت كلامها: چامو اتعهد حتى ما يشرب جگاير؟

ـاشتدرى يا خويه؟ چان من خوف ابوهيشرب الجگاير خُفيه. بس هسّه الشايب ما يدرچه.

مَل منّه. طردنا و خلّانه بالايجار و بعد ماله شغل بينا.

ـ طيّب، منين ايجيب الفلوس للجگاير و الترياگ؟

ـ يشتغل له بالسنه حسنه. اكثر الأوكات يتدين. بلكه ايبيع و يشترى... ما ادرى.

اخوى الاصغر منّى چان ساكت بس هناگال بغضب:

ـ ما يخلونى اروح له واروک بمصارينه، اَفَطّسه ونْلم فضلّه قران قران.

أمى نبّت و هىَ اتلم بالسفره:

ـلو اولاد عمک ويّاک چان يْصير. بس وكت اللى هُمّ من الشامتين و جبيلک وراه احزام زلم مايْعاينون الصاحبهم عدّه تقصير يو ما عنده، تغدى طلايب يُمّا و اخفاف عليكم.

اتذكرت حچى اولاد عمى اللى چان واصل لى العام و اول العام و اتذكرت حچى ابوى عليهم اللى چان يگول: اولاد عمّک ما هم زينين. لا شِفنا خير منهم و لا من ابوهم.

السفره التمّت و جابوا الچاى. احنه نشرب چاى و دفعه واحده اختى سألتنىَ:

ـ خويه، انتَ قارى درس و مْعاشر ناس. اَردَ اسألَک بس كون اتجاوبنىَ. الخطبه، چانت من الولد الى لآنه و چنت آنه اريد اشكّل بيت و اربى اطفال، يولا، ابوى چان منتخب له رفيج يْعاشره دايماً و يْخالطه، و ذاک الرفيج ما چان الا ابو الولد؟!؟

السؤال هزنى. الجواب معلوم، لكن ابكل معلوماتى ما لگيت جواب اللى ايردّ على گلبها و يْهودّهَا. تردون الصدگ، ما چنت سامع هيچ كلام. صُفَنت لحظات و بالتالى جاوبتها بكل حنان و بْهْدوء:

ـاختى، ادرى عيشتچ مع هذا الرّجال واصله الى طريق مسدود و انتى تْريدين ترتاحين منّه.

بس خلّى احتمال بأن زويجچ ايضاً بآخلاقه و ممشاه و اصل الى طريق مسدود ايضاً و عارف بأن هاى اعماله ما تْوصله الى مكان و هدف مطلوب. اختى، بالواقع احنه جيل ضحيّه و كل واحد من هلجيل ملچوم و مظلوم بْشكل. الزين اليوم مو اللى ينجّى نفسه يو ايمشّى كلامه، الزين اللى يرحم اطفاله و يدير عليهم.

خلّيت اختى بْحالَها و رحت صوب شَنطَه السفر. طلّعت اشويَه ((گز)) و ((سوهوَن)) و هدايا أخرى للاطفال و الكبار و حطّيتهن جدّام أمّى. و الدتى گامت اتفض الحلويات على الجهال و فرّحتّهم اكثر من فَرْحتهم بْجيتى. اَختى گالت:

ـاشعندک خويه، المن اتخسّر نفسک؟

ضحكتْ و بْمزاح گلت لْهَا:

ـ هَلمرَه بعد صَدگ ((خل ياكلون بسلامه خالهم)).

اختى ابتسمت و آنه استفاديت من الفرصه و گلت الها:

ـخويه [illegible] النسوان گادرات ايغلبن الرجال بالس[illegible] و المحبّه و اللسان الحلو؟

جاوبتنى:

ـوانت خويه، تدرى الرجال لو يْغلبون غرورهم و يفكرون بحياه غير هم چا اشصار؟؟

خويد مكم: ابو سهيل
ربيع ١٣٧٤هـ ش



اعطنى شعباً مشجعاً اعطيک مسرحاً نافعا

ابوميعاد الكنانى-مدينه الشوش



صدق او لا تصدق ان احدى الفرق المسرحيه التى شاركت المهرجان فى الثانى للمسرح العربى المقام فى الخفاجيه و التى حصل فنانوها على المرتبه الأيقه بالمسرح العربى صدق ان السياره التى نقلتهم من بلدهم الى الخفاجيه و بالعكس كانت من دخلهم الخاص و لم يدفع لهم اى مسؤول (ريالاً واحداً).

ان هذا التصرفات الاستفزازيه لا تزيدنا الأعزماً و فكراً و عملاً تجاه المسرح و اهل مسرح و محبى المسرح العربى.

تعالوا معاً نشجع و لا ننتقد و نساعد و لا نخذل نتكاتف و لا نتفرق و نتعاون على البر و التقوى. و فى النهايه يا سيد حيدر هنيئاً لكم على الهديه التى هداكم الله بها لأنهم كانوا يعملون بجديّه تامه و يعملون كأنهم ملاک رحمه و لا يوجد غير الاحترام حاجز ما بينهم حتى سألت صديقى و استاذى الاخ كاظم شياعى من هو الرييس فقال لا تقول الرييس بل قل من هو اخيكم الكبير قلت طيب من هو؟ قال ذلک الرجل الذى بيده وعاء ماء يقوم بتوزيع الماء على الفنانين فى قاعه الطعام. ياله من تواضع ياله من مسؤول حقاً انّ الاناء ينضح بما فيه. نعم كلام راع و كل راع مسؤول عن رعيته. ذلک هو عبدالساده نيسى و لكن الملاک الذى حيرنى هو ذلک الشباب الوسيم الاستاذ الفنان سعيد حويزاوى صدق لحدالان لم اعرف ما هى سمته هل تنظيم برامج المهرجان ام الاشراف على راحه الفنانين ام سايق عادى لا اعلم لأنى اراه فى كل عمل مسؤول و يتحرک و حتى رأيته يسهر على راحه الضيوف حتى ساعه متأخره من الليل مع زميله الرييس عبدالساده نيسى و الاستاذ كاظم شياعى.

هذه نعمه انعم الله بها عليكم يا اهل الخفاجيه. عزيزى القارى الكريم نعم ان المسرح الناجح هو يطرح و يعالج مشكلاتنا و لا يقوم بدور الناقد فقط و فى النهايه لدى بعض الاسيله متجه اليک يا الاخ العزيز:

١ـ انک ذكرت مسرحيتى مريم و غناء الموت و قلت (على المصلح المسرحى ان يضع شيئاً ايجابياً و لايقاً بالفضايل العصريه بدل الشى السلبى) لا توجد يا اخى اى سلبيات من نظر الموضوع و ان الموضوعين كانا اليس فقط فى العصور الماضيه بل قبل سنين ليس ببعيده و اعتقد يوافقنى جميع الاخوه فى هذا الرأى.

٢ـ و امّا عن مسرحيه البحر و التى قلت انها تمتاز على جميع المسرحيات الأخرى فأنى اوافقک فى رأيک هذا و لكن تعلم ان كاتب المسرحيه لديه دراسه اكاديميه عاليه و ان المخرج لديه تجربه لاكثر من عاماً فى المسرح و انى اعتبره استاذ ليس فقط فنان الموضوع المطروح من خلال تلک المسرحيه موضوع حساس و يهيج مشاعر و احاسيس جميع المشاهدين لانه يعطى اكثر من معنى واحد و ان شعبنا يحب و احياناً يتطرف الى جانب هكذا مواضيع و لكن اذا حصل مكروه و لا سمح الله للمؤلف و المخرج من الذى يقف و رايه او حتى يسيل عن صحته لا اكثر. ان مسرحنا فى بدايته و الطريق طويل و الزمن ليس بقصير و لكن فى مغتضب الكلام اقول(امشى شهر و لا تطفر نهر)

٣ـ تفضلتم ان على اهل المسرح ان يحسنوا معاملتهم مع الجمهور و لا ينطقون على الفحشاء ان نطقوا.

الجواب: استاذنا العزيز انى و من خلال وجودى فى المهرجان لم الاحظ لا اسمع كلام فحشاء و لا تصرف غير اخلاقى و لا نطق يقلل من الاحترام من خلال الضيوف المضيفين. فيا اخى لا تتهمنا بشى لم نعمل به لا حتى سبقنا احد بهذا العمل القبيح و اعتقد ان كل من كانوا ضيوفكم يا اهل الكرم و ان كانوا و انا منهم ليس اهلاً لكل هذه السخاء و الاحترام و الجود لاكن كنا اهلاً للاخلاق الحسنه و التصرفات الموزونه بالرغم من وجود شباب صغيرى السن فى صفوفنا و لكن تصرفوا و كانهم سفراء و ليس فقط عوامل فنيه او ممثلون. عزيزى السيد جلالى فأن تصرّفنا مقام او عاملناكم معامله لا تليق بمكانتكم الاجتماعيه و الثقافيه فنحن و اقصد، جميع الضيوف نعتذر عن سوء خلقنا و ان لم يكن الضيف مؤدباً فأن المضيّف اديباً.

٤ـ و اما فى ختام مقالكم شكرتم من جميع الضيوف بعد شتمتوهم او عاتبتوهم لانهه لم يحسنوا معاملتكم و هذا الشكر كان بأسم جميع مثقفى شباب الخفاجيه و انى مستغرب من هذا الامر كيف يكون مثقفوا هذه المدينه و التى هى رمز من رموز الادب و الكلام البليغ ينطقون بما قلت يا سيد جلالى.

٥ـ شكر خاص اليكم يا مثقفنا و يا اساتيدنا و اعتذار رسمى نعتذر عن كل ما هو مسى و نرجوا ان تعفوا عنّا يا اشقاينا ان كنا قد اخطينا بحق واحد منكم.

ذكريات عبدالحسين الشلاگه

عبدالعلى ديلمى-شوشتر

عبد الحسين الشلاگه (مزبانى) من الشخصيات التى ملؤها ذكريات مُفعمه بالفكاهه، انّهَ الرجل الذى صحبه التجوال من البدايه حياته الى أن تجاوز الستين حتى استقرّ فى قريه ((زهو آباد))فأشبعه هذه الرحلات ثقافه و نوعّت من فكاهاته و جعلتها غنيّه كما جعلته هو يسرد القصه الفكاهيّه بلسان طلق، حيث يستأنس لحديثه و يتوق لرؤيته كل من عرفه و صحبه فى عشرته.

-قصه ((الحمار المجنون))هى من أقدم ذكرياته سمعتها منه فصغتها با لفصحى الشريفه، ذلك لأجل التسليه و التنوع و الأهّم من ذلك ممارسه الفصحى للقرايين بالسلوب سهل و جميل.

((الحمار المجنون))

فى تلك السنه لم يبقَ لحصاد الزرع الّا أيام قليله، لذلك كنت منشغلاً باعمال كثيره كان - بحب علىّ أن أُنجزها قبل أن يصل وقت الحصاد؛ توفير أدوات، بعضها يُعدّ و بعضها يشترى من المدينه؛ مناجل الحصاد، قرَب الماء، خرَق صوفيّه تقى الجسم مَن شده الحَر، شبكه لحمل الزرع المحصود الى مكان مناسب، و الأهمّ من تلك الأدوات، هو حمارء، قوى الجسم، سريع المشى، مروّضٌ لحمل الأيقال مع بُرذعه ٌجديده تليق به و تعطيه بهاءً و زينهً امام الآخرون!

-أنجزت الأعمال و فرّت الأدوات و لم يبق الّا شراء العَون الكبير و هو حمارٌ تتواجد فيه تلك الصفات المعنيه.

-بعد الاجتماع الذى انعقد فى بيت جارنا ((زاير على)) قررت الرجال أن الحصاد سيبدأ فى الاسبوع المقبل أى بعد سته ايّام من هذا اليوم.

-عُدتُ راجعاً الى بيتى و قبل أىّ حديث بدأت أتكلم مع زوجتى حول شراء الحمار؛ كيف و متى و أين.

فأشارت الى و أعطتنى معلومات أفادتنى و قررّنا معاً أن أذهب صباح يوم الغد الى قريه ((الحسنيّه))

- خرجت فى بدايه الصبح و زوجتى تزفنّى و تُعطينى آخر معلومات لانجاز مهمتى، ثم دفعت النقود الىّ و انطلقتُ ما شياً الى أن وصلت الى - لما دخلت فى ازقّتها صادفنى رجلان، فسلّمت عليهما و أطلعتها عن حاجتى، فقال أحدهما: ان فلاناً فى تلك الناحيه من الحمّارينَ الذين طالما باعوا و اشتروا أجودَ الحمير و أقواها، عليك به، ان أنتَ تروم ذلك. فانطلقت مسرعاً و طَرقت البابَ و اذا به رجلٌ ((ميم الخلق، قصير القامه، يتكلم بسرعه فايقه، فلما سلّمتُ عليه استلقانى بكلاّمه المشرع، فما أدركت نفسى الّا و أنا فى وسط مجموعه من الحمير داخل بيته، فأشار الى واحد منها و بدأ يعدّ مواصفات له و ميزات لو وُجدتْ عند بشر من الناس لكان أقوى و أسرع و أجمل و أنقى من كل أحد.

-فى تلك الحاله لا يسعنى الا أن دفعت اليه ما طلب منى ثم دفعنى نحو الحمار و أخذ برجلى و وضعنى فوقَ ظهره و جعل الحبل فى يدى و قال لى: ((شايف خير)) و ضرب بكفيّه على



ظهر الحمار، و انطلق هذا بدوره.

- انطلق الحمار مسرعاً و كأنّما تحدّر من جبل، بينما أنا لا احير أى كلام الا ((الصعلمه))۱ و لا أستطيع أى فعل الّا أن مسكت بيد الحبلِ و الاخرى على رقبته و هو يقفز و يتعرّج من ناحيه ألى أخرى، فما راعنى الا و أنا مبتعد قدر ميلِ من القريه. فبينماَ أنا بدأت لأتنفس الصّعداء و اذا برجل راكباً دراجهً مقبل نحوى يسير فى الطريق فبدأ كالعاده بالسلام، و لكن ليته لم يسلّم؛ لأنّ سلامه هذا لم يكن أُثره أقل من طلقه نار بين أُذنى حمارى؛لقد اندفع الحمار و جعلِ يقفز و يركل برجليه و ينهق؛ فتارهً يدور فى مكانه و تاره ينطلق الى الأمام و أنا منحن عليه و قابض على رقبته بكل قوّه و أُنادى و استغيث. أما الرجل بقى حايراًفى مكانه لا يعرف ماذا يفعل و كيف يخلصنى من هذه البليّه التى أثارها هو بنفسه و بسلامه الذى أمطر لنا مشّراً.

-لم تطل هذه الركلات و القفزات و النهيق و الشهيق الا بضعه دقايق، ثم جعل يدور بسرعه، ففى هذه الحاله انزلقت منه وسقطت على الأرض.

أما هو فاتبعد عنّى مسافه قريبه ثم سكن.

- بعد أن جُدْتُ بنفسى و أفقْت، قلت للرجل:اذهب، لا بأس عليك، ثم توجّهت اليه و ركبته بكلِ حَذَر و ابتعدت عن الطريق و توجهّت نحو القريه.

-لما وصلت الى البيت، استقبلتنى زوجتى مع الأطفال و فرحوا بما أتيت به لهم و أخذوه و ربطوه و جعلوا يخدمونه و يغدقون عليه بالتبن و الشعير ليصبح بدنياً قويّاً. أما أنا فلم أبح بسرّى لهم و لم أقل لهم ماذا حدث لى،آملاً أن يكون الحدث طارياً، لعلّه لا يتكرّر، الى أن جاء يوم الحصاد.

عندما جاء يوم الحصادَ خرجت فى اول الصبح راكباً الحمار بينما كنت واضعاً أطفالى، الأول أمامى و الثانى خلْفى و زوجتى و رايى و بيدها ما نحتاجه من أكل و شرب.

قطعنا مسافه لا تقل عن الف متر و اذا باحد جيرانى راجع، متوجهاً نحوى لحاجه له عندى، فبدأتُ لأقول له لا تسلّمْ و لكن سبقنى و ألقى سلاماً من بعيد.

و اذا بالطّامه الكبرى قد حلّتْ بنا؛ أقلع الحمار من مكانه و كأنّه لم يركبه ثلاثه أفراد مع أثاث أُخرى. لقد جاش صدره للمّره الثانيه و دخلت الجنون فى رأسه حيث استشاط غضباً و لكن هذه المرّه بسرعه فايقه و الى الامام. اندفع الى الامام و انا اصرخ و استغيث و قد مسكت بولدى الأمامى كل الامساك، أما الثانى فلا علمَ لى به، و لا أعرف ماذا حدث له أما زوجتى فماذا تستطيع أن تفعل؟!انها تصرخ و تلطم على وجهها و تندَبنى و تقول: ((عبدالحسن))!أولادى.

هذا آخر الكلام سمعته منها. بعد ذلك، اتجّه نحو ميدان، فى وسط القريه، حقّاً، لقد أحدث ضوضاء؛ فمن مغيث يريد اغاثتى و من مصفّر يريد تهييج حمارى و من مصفّق اعجبه منظرى، و الى جانب هؤلاء هى الكلاب و الحمير التى شرعت بالنباح و النهيق، و الحمام الذى يحوم فوق رأسى، هذا كلّه جعل يومى مع ذلك الحمار المشؤوم ألّا يُنسى.

-و أخيراً اتجّه الى ربيض من الغنم، فاغتنمت الفرصه لَألقى بنفسى فيها، و لكن سرعان ما اقتحمها اقتحاماً و جعلنا بين مدهوسه و أُخرى فارّه، ثم بعد ذلك انعطف و أقبل نحو البيت، و الناس يتبعوننى لينقذونى من هذه الورطه و لكن الحمار لم يعبأ بهم و استمر مسرعاً حتى دخل البيت ثم جاء مباشرهً حتى سكن عند معتلفه.

-انتهت المغامره و لكن لم أتمكّن من النزول من على ظهره، الّى أن جاء أحد الناس و أنزل الطفل الذى نَقَدتْ قدرته بكاءً ثم ساعدنى لأضع رِجلى فى الأرض المأمونه.

۱- ((الصعلمه)) قول الانسان: ((صلّ على محمّد و آل محمّد)).



الوان اللّغه ولغه الألوان

الدكتور: عباس عباسی الطايی

الفن و الادب موضوعان دقيقان متعانقان مع النفسيه البشريّه الكثيره التعقيد، يلتقيان معها فی عمليه اكثر تعقيداً غايتها التعبير عمّا لا يمكن التعبير عنه بلغه الوضوح، لغرضين غير منفكين عن بعضهما وهما الجمال و المعاناه. و فی هذا النزوع عن الوضوح الی الغموض تتمّ عمليه التخاطب الفنی الجمالی الذی لا يأتی الّا من خلال تجارب يمرّ بها الانسان، فتتحوّل الی صيحه بل صرخه يطلقها بدافع التأثير الذی قد يبلغ حدّ الوجع الموغل فی جميع جوارحه، هذا الوجع الذی من دونه لا يكون الفنانُ فناناً و لا الاديب أديباً، و انْ هُما قدّما شيياً بلا وجعٍ، فانّه محكومٌ عليه بالزّوال و انْ عاش حيناً من الزّمن.

و نحن هنا مشبعون بالوجع حتی التخمه، حتی العظم، ننوی تصدير الفايض منه الی بعض جيراننا الذين لا يشبعون من ايلامنا و الذين اكبر هاجسهم الخروج مِن أزمه اختيار افضل بلدٍ ينوون الانتجاع فيه.

هذا الوجع أو هذا الرّصيد المتفاقم والمطبق فی نفوسنا، يكاد يخنقنا انْ لَمْ يجد متنفساً يخرج مِن خلالِه و هذا المتنفس ليس الّا الفنّ و الادب.

و لكن هل الشعرا الغنانی و الوجدانی - مهما بعدت اغواره و التقی بالنفوس و الارواح و داعب أوجاعنا - هوا لمتنفّس الوحيد؟

هذا ما نلمسه فی مجتمعنا، و كانّ الفنّ و الادب مقصوران علی الشعر وحسب. نعم، قيل ((انّ الادبَ العربیّ أدبُ شعرٍ اكثر منه أدَبَ نثر)) لكنّ الظروف عبر القرون فرضت علی هذا الادَب أنْ يرتدی رداءَ النثر و يشكّ لأمّته.

و الذی لا يساورنا أدنی شكّ فيه، هو صدق العاطفه و الاخلاص المعبران عن عمق الوجع الذی يعانيه أصحابَ القصايد و المقطوعات الشعريه و الابيات الجميله مِن فصيحها وزجلها (شعبيها)، فالكل يبكی

((ليلی)) و لا نری مبتاكياً بين هولاء الشعراء الموجعين.

لكن هذه الطاقات الهايله تعوزهاَ الاساليَب كی تنطلقَ مِن مناجمها.

الوان اللغه:

تتعدد الوان اللغه علی مسرح الحياه الاجتماعيه بتعدّدِ الاحوال و مقتضاها، و قد عبر العالم اللغوی

((بوب ((BOB= بقوله ((ان اللغات يجب أن يُنظر اليها باعتبارها أجساماً عضويّه طبيعيهَ)). وَ هذه الاجسام يمكن أن تؤدّی ادواراً مختلفه.

فاننا فی رحاب النثر نستطيع أن نجری أنهاراً من وجع.

و انّ هذه المساحات الواسعه من النثر كالمقَال بشتی اغراضه السياسيه و الاجتماعيه و الاقتصاديّه و الادبيه و النقديّه، و كذلكَ الروايَه بشتی أغراضها و القصه القصيرهَ و المسرحيّه و القطعه النثريّه، ثم هناک الخطابه التی تفوق كلّ هذه الالوان فايدهً لالتصاقها بالمتلقی (لاننا نُجيد الاستماع اكثر من القراءه - وَهذه مشكلهٌ أخری - كُلّ هذه المجالات تستطيع أن تكَون مسرحاً لافكارنا و قضايانا الكثيره، علّنا نُسمعُ مَن يُهمه الأمر ما نعانيه فی غياب الانصاف!

و الذی يزيدنا وجعاً أننا ما زلنا نبحث عن أساليب نتخَاطب بها هذا و بعض اشعوب التی وجدت الاساليب و كتبت ما كتبتْ فيها ما زالت تعانی أزمه التخاطب و تعالج اشكاليات التطور الخطابی بين افرادها.

فكيف بنا و نحن ننخبطَ فی دهاليز الاساليب التخاطبيّه.

و السؤال الذی يثير الدهشه هوَ: ما ذاكنا نفعلُ طيله القرن العشرين اذاً؟!

و الجواب الاكثر اثارهً هو: لا شیَ طبعاً! ای أننا مررنا بقرن بحَاله و لم ننتج شيياً و كأنّ تطورات القرن الخطيره لَم تخطر علی بالٍ و كاننا عشنا فی عزلته عن العالم، اللهم الا ما أنتجه رجال من الحوزات الدينيّه، -وما كان اقلّها فی الاهواز انذاک -، و بعض الاعمال القليله فی عمليه النقل و الترجمه قام بها بعض الشباب.

ألا تری ايّها القاری الكريم هَوْلَ الهُوّه الحايله بيننا و بين العالم المعاصر الحافل بالقضايا المعاصره و الجدَليّات المستحدثه مثل ((التراث و الحداثه)) و ((الأصاله و المعاصرَه)) و ((الهويّه و العولمه)) و...

لغه الألوان:

نحن بدأنا - و بحمد الله - نجرّب اقلامَنا فی كتابه بعض النصوّص النثريّه - علی علاتها - و لا يزال الطريق أمامنا طويلاً لكننا متفايلون جداّ، فهولاء شبابنا يبذلون أقصی الجهود ملاقين أشكال العقبات بصدور رحبته و همم عاليه، و قد ظهرت لهم نصوصٌ فی المسرحيّه، والمقال لكنّ الفراغَ الذی خلّفته الظروف السّياسيه الظّالمه خلال القرن العشرين و التی قد أبعدتنا عن مواكبه الركب العالمی المعاصر، أوسع و افضعُ من أن تملأها هذه الاعمال القليله العزيزه علينا - ان قيست بالنشاطاَت التی تقدمها ساير الشعوب - و علينا أن نمارس الكتابه فی النثر اكثر فاكثر و ان قضايانا الاجتماعيّه تحتّم علينا أن نعالجها بلغه غيرلغه الشعر الذیَ قام بدوره و لم يألُ جهداً حتی الان، فهناک لغاتٌ أخریَ غير لغه الشعر، كالنّحتَ، و الرّسم و هذا الاخير يستطيع أن يقدم الكثير، فما بالک فی لوحهَ تجسّد لک مشهداً من مشاهد اضطهاد المرأه فی مجتمعنا او مشهدَ الفقر الذی تعانيه بعضَ أحياءنا الشعبّيه، و لا اراَک بحاجه كی اذكر لک معالم الرسم و اعلامهُ الذين يُضاهون ساير الادباء الكبارَ سمعهً و شهرهَ و فی ناجی العلی الرسّام الفلسطينی لنا خير مثلِ فی مجال لغهِ الالوان التی قال بها مالم يقُلْه أیّ كاتبٍ او شاعر آخر.

بلاغه جرح

الشاعر سعيد خسرج آل صگور

بلدی أقسم فيه
و باشراقهِ صبحی
انَّ جرحیَ يتكلم
فاسمعو ماقال جرحی
اجمع العزم و ضحّی

قال لی جرحی خطيباً
و هو فی قلبی سايل
يا فتی فی الغد انت
ترتدی ثوب المقاتل
ثم فی ساحه المجد
تتحدی و تناضل
عن الارض عن الاهل
والنخيل و السنابل
انَّ من بالنصر يومن
يحتفل بالنصر عاجل
ادماء ام بلاغه
نبعت من عمق جرحی
قال نصر الله آت
جاء من سوره الفتحِ
اجمع العزم و ضحّی

قال لی بعد الاله
السيفُ اقویٌ معتصمٌ
به اجدادک نالوا
شرفاً بين الامم

يا فتی استرجع مجداً
قبل أن يأتی الهرم
ان يكن عار هناک
فاغسل العار بدم
ان من اتلف وقتاً
لا يری غير الندم
قل خسرت العيش ذلاً
فممات العز ربحی
ان اهلی ستقيم
منبراً يوماً لمدحی
اجمع العزم و ضحّی

يا فتی تحيا بذل
عجباً كيف تطيق
كسّر القيد و سر
أنت كالريح طليق
فی صفوف الثايرين
أنت نورُ فی الطريق
انَّ من قلبه جمراً
لا و لن يخشی الحريقٍ
يجعل النفس فداءً
لثری المجد العريق
انّه جرح بليغ
انَّه بالنصر يوحی
انّ جرحی يتكلم
فاسمعو ما قال جرحی
اجمع العزم و ضحّی

الام

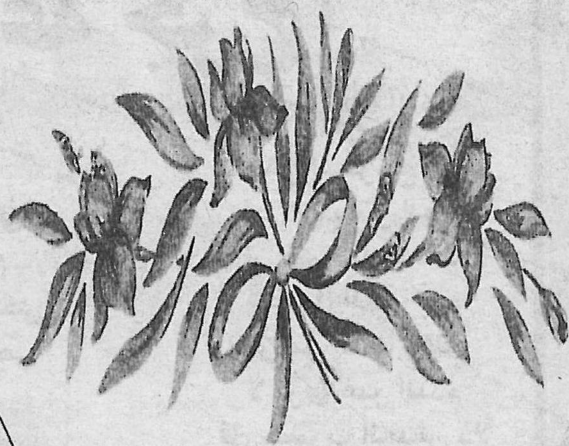
ابراهيم حاچم بچاری - خرمشهر

انت نورٌ بارق فی الظلمات
انت نار لاهب فی العتمات
انت تغريد طيور فی الصباح
انت شعر رددته الاغنيات
انت روحی وفؤادی فی الوجود
انت قيثاره قلبی فی الحياه
لک عطرٌ عبق عطر الشذی
انت عطرٌ تسحرينِ الساهرات
انت مصباح منيرٌ فی الظلام
انت ايک للطيور التايهات
انت طهرٌ وعفاف وشرف
انت ثوبٍ ورداء الراهبات
انت شعرٌ وفنون و قصص
انت حبرٌ ونقاط الكلمات
انت ارض وسماء وبحرْ
انت الآنِ وكلِ اللحظات
انت حبٌ طاهرٌ للعاشقين
انت عنوان ورمز للحياه
انت رمز الحب شريان الحبيب
انت رزقُ انت خير البركاه
انت فتح،انت نصب، وانت فم
انت صرف انت استاذ الحياه
انت تكبيرٌ ركوعُ و سجود
وقنوت انت اركان الصلاه

بنت السلف

دموع چلدوای - الاهواز

وحگ عصابتچ يمُه
وحگ كل طاهره او حره
وحگ ارضی وضوه الگمره
وحگ نخلت هلّی العيطه
وحگ السعفه والثمره
وحگ (صوت الشعب)
وسُمْرت التمره
اشحدّ الطب بساتينِ
اوگطف زهره
لسويه عليه درّه
لگص اچفوفه والسانه
وخليه حاير ابدهره
هذول احنه اسود الگاع
بگلوب العدو خلفنه الف طبره
ولو بنت السلف هلهلت هلهوله
نحط فوگ الجرح جمره
نحط فوگ الجرح جمره



اگعد يا على

غلامرضا رزاق عساكره آلبونعيم

اگعد يا على يا حامى الجار
كلك وفه وهمّه وشهامه
اگعدَ يا على وسل ذو الفقار
واطبر مرحب الثانى اعله هامه
اگعد حصن خيبرهه بده اليوم
يرمى اعله المسلمين ابسهامه
وبده شر اليهود ايخيم اردود
اعله الامه نوه يسدل ظلامه
اگعد ياعلى وشوف ابن صهيون
بلمقدس نوه ايتم الأقامه
ايريد ايقيم دوله ابمسجد النور
بلأقصى العله ابطاها مقامه
غده يكتل و يهدم ،للنسه ايهين
ومتوحش ابأفعاله وكلامه
ما يملك رحم لا يعرف الدين
ولا يمتلك عفّه ولاكرامه
اشگد خلّف ارامل كتّل ارجال
اگعد يا على و شوف اليتامه
شوف المسلمه اتواجه التعذيب
يضربوهه بلا رحمه و ندامه
شوف الكفر ناوى ايدمر الدين
ايحّرم للحلال ايحل حرامه
شى تهجم علينه هجمه اعلام
عبر التلفزه وتبعث علامه
وشى عبر الثقافه امهاجمه اتريد
دمار و هدم هلدّين وقوامه
وشى تحمل حقد بگلوبها اهواى
حقد آباء و اجداد القدامه
اگعد ياعلى الاسلام مجروح
او بس تحرير اقصاها التيامه

انبثاق الفجر

اسماعيل فالح المسعودى

رَعَفَ السيفُ دماءَ المعتدى
و كسى الهيجاءَ عِزَّ المقصدِ
و ارتدى بالذله اعدائنا
هكذا الخصمُ بذلَّ يرتدى
و انجلى ليلٌ بهِ الخصمُ كمن
لطلوعِ الشمسِ فى يومِ الغد
فاستفزَّ الصبحُ و انهار الغسقَ
انَّ حتفَ الليل فجَر السَّرمد
و انبثاقُ الفجرِ يروى يقظهً
فى سناها الوَضحِ شعبٌ يهتدى
فاهتدى أن يطلب الثارات من
غاصبِ الأرضِ و يحيى السئودَد
ليعَيش العمر حرّاً ماجداً
يتحدّى كل خصم مُرصِدِ
فتجلّى كذكاء المبكرِ
بعدَ ليلِ غاسقٍ أو أسودِ
صدَّ للأعداءِ فى يومِ الوغَى
بصليلِ السيَفِ يومَ الموعدِ
ثغبَ الوجدانَ فيه قائلاً
وُلِدَ الثأرُ و نعمَ المولد
فستندكّ وُكورَ الغاشمِ
بسيوف تاركاتُ المغمد
لا يجفُّ الثأرَ فى اعماقنَا
انَّما العِرقُ لهُ كالموردَ
انّما المجد رهينِ الثورهِ
كيف يُرجى المجد من بالمرقدِ
لا يجذُّ السيفُ رأساً شامخاً
حزَّ للمُهطعِ دوماً مزرد
فتحدى الموتَ شعبٌ صامَدٌ
سارَ فى اقسى ظروفَ الفدْفَد
خاضَ بالمنجورِ حرباً فانحنى
مفرقَ الخصمِ الغبى لل للأبدَ
دكَّ أوكارَ العدا مستبشراً
يهتفَ النصرَ نشيدَ الأمجدِ
دَحَرَ الغاشمَ مِنْ أوطانه
ثمَّ نادانا بصوتَ المرشَدَ
خرجَ الغاصبُ منَ اوطاننَا
هكذاَ يَخرجُ مِنهاَ المُعتَدَى

موال بدران

قاسم الرشيدى

بسّطنه بجروح الما لها ضماد
شكاوى مشكبنين الام و عتاب
جرحنه يريد طبه شايف جروح
كبر بينه الصواب و خلّف اصواب
عدينه العمرها بلكت وعود
تواعدنه و وعدهم بيّن تراب
عفيه اعلى الصبر ما فارگ العين
و شتلنه العين برا بعتبه الباب
گعدنه بها الشمس و سمومها الحاد
و لا گمط شمسنه فيايى الأحباب
نرجف بالشتا و نتگالب بگيظ
وعدينه السنين بجمر لهاب
من حمول ثگال و جور الأيام
ثلاثين و صبحنه تگول شياب
نحچى نبتلى و لو نسكت شلون
سعف صرفه و علينه تصيطر الهاب
الشعر يحچى الحقيقه و غيض ما ب
يه يسكن جروحنه الطابق على عياب
بعد محد يكض وكته الحچى الظيم
و لا يگرون همنه الصاير كتاب
قله الدگت بواب المساكين
يَذمونه التفگر ربعه غياب
اذا نحچى تتهمنه بقله ايمان
علينه بلوم گدر سهم الأصحاب
بعد ما مش صدااقه و خوه گلوب
و لا صاحب عليه تحسّب حساب
أشومنك يغار المنك و بيك
و تگول الناس لفهم لوف دولاب
يعوفك لو عسر هلسلك جناح
ولجل طعنات رمحه يدّور اسباب
كل وكته الغريج يريد سباح
و لا فادت الميّت ردح الطواب
گبل مُده ذكرت موال بدران
حچه و باراه يهمل دمعه سچاب
((بيدرت الأيام من گفه الزمان وزار
حتى اليحبون شدو للتجافى وزار
معقوله طبع الغنى ما عن للفقير و زار
من حيث الأيام تجزر چالشطوط و تمد
و الدنيا چالميل بمواج الخطيره تمد
و حياه راس النبىِ ما خلى ايدى تمد
الا الكريم النفس مَديت ايدى وزار))

و گالو شو شعركم گاطع الياس
يسمونه التذمر هيچ طبطاب
يِلوم المادرا و لو يدرى مالام
لَون شاف الذى شفناه چاذاب
تجيب اسم الحلاوه تحلى الريج
واذا حسره عليك التمر چبچاب
و اذا عندك ثلث وجبات بالچاى
عسى يصير الزبيدى بلون الگباب
و اذا اهدّت عليك سيوف و رماح
تردها بيش و انت بطرگ الگراب
جدامك ملامه و شمته اعداك
و بعد ظعنك ورا خمسين سلاب
بعد سوگ الصدگ ما بيه شراى
و الف ذيب اليچذب گشر نياب
امل واحد بگه و تنتظره الأشراف
لون ختم الأيمه يلوح الرچاب
تصفه من الظلم و الظيم و الجور
يصفيها و يطشر كل الأحزاب
يبو صالح بين حماى للجار
لجل حصه الكراسى اتطخ الرگاب
طحنه بمعظه و بس الله اليعين
دخيل الله و رسوله و راحى الباب

هلى

عبدالساده العاشورى-الفلاحيه

هلى تاج المجد والجود لهل الجود وفايه
هلى بحر الكرم يا صاح تاغر مانشف مايه
هلى دواسه الهندس هلى بالظلمه مشايه
هلى شخص الصبح ضدهم هلى خلّو فگد رايه
هلى عدهم ظلام الليل عيد وتطرب الثايه
هلى شع شع بسمهم نور ذوله ارجال حرايه
هلى فرسان يوم الكون فوگ الخيل سبايه
هلى طيبه معانيهه ابيه نفس گصايه
هلى مر يومهم يصبح ابعين الخصم سلايه
هلى تحدى ابنص الليل للمطلب و كل غايه
هلى عاچل مضيف الهم ساطع ضاوى اسرايه
هلى عِز و كرامه و طيب للطيبين عنايه
هلى جيدومه الميدان والهه اتفاگ رمايه
هلى حاتم مضيف الكرم تحله الگعده بفيايه
هلى بحر السخى و الجود يرضون الاله حايه
هلى المنطق هلى التاريخ بالعز دوم حچايه
هلى حيدر على الكرار بسمه اتصرح الايه
هلى هاشم نسل عدنان بطفّ شيدو الرايه

رؤيا

سيد عادل الحسينى -الاهواز

فى عتمه الليل
و سفحِ رامه
ذهبت نسمات الخريف النديه
تداعبُ اوج الذكريات
البدرُ بضوءه الساطع
يأجج آلام الواقع
الماضى المجهول
ام الحاضر المبهم ..؟
اتصفح اوراق الذكريات
لا ارسو الا على اللاشىء
اركز الافكار على الحاضر
حصيله الافكار
بحرٌ من ضياع
رفعت رأسى ناظراً الى البدر المنير
اقلب آمال المستقبل
مجرد آمال
و نتيجه الامال ..
مجرد احلام
ضربت رأسى بقوه يدى
فززتُ مرعوباً
من نومى
انها كانت
مجرد احلام ...

بريد الفن و الأدب



۱-الاخ غلامرضا اكبر نعيم عساكره:

قصيدتک ((فلسطين تنادى))

و التى مطلعها:

ألا يا قدس صبراً ثم صبراً

قليلاً سوف نأتى ناصرين (ناصرينا)

وزنها سليم الّا فى بعض الابيات و هو من بحر الوافر ((مُفاعَلَتُنْ مُفاعَلَتُنْ فعولن...)) و فيها معانى تناسب خطوره الموقف فى ارض فلسطين السليبه، لكننى أرى فى بعض الفاظها ما لا يطابق قواعد الصرف و النحو فمثلاً فى البيت السادس:

((تقاتلُ مثلما قاتَلْ علياً)) و الصحيح ((تقاتلِ مثلما قاتلَ علىٌ))لكن الوزن يختلٌ، فانْ حركت لفظه ((على)) و صارت قاتَل، اختلٌ الوزنُ، و ان سكنتها، و هذا ما فقتَلَه أنت، خالفتَ القاعده، لانٌ الفعل فى وسط البيت لا يسكّنْ آخرهُ لكن الشاعرَ يستطيع أن يأتى بالفعل او الاسم فى آخر الشطر ساكناً أما فى الحشو فذلک مخالف للقواعد (الحشو غير تفعليتى العروض و الضرب اللتين ثانيا فى آخر الشرطين من البيت). و هذا ما فعله ابو القاسم الشابى فى قصيدهِ ((اراده الحياه)) و ذلک صحيحٌ.

اذ الشعب يوماً اراد الحياه

فلابُدَ أنْ يستجب القدرْ

فقد سكّن الشاعر الحياه و القدر وهما اسمان. و فى البيت الثانى سكّن الفعلين ((ينجلى و ينكسر)) اذ قال:

وَ لا بُدٌ لليل أن ينجلى (أنْ ينجلىَ)

و لابُدٌ للقيد أنْ ينْكَسرْ (أن ينكسرَ)

۲-الاخ الشاعر اسماعيل فالح المسعودىَ:

((قصيدتک انبثاق الفجر)) الفصحى التى أرسلتها للمشاركه فى جايزه البحر الشعريّه وصلتنا و بكل اعزاز نحييک، لكننا نرجو اعاده النظر فيها، فالشعر كالسيف يجود بالصقل، و نلفت نظرک الى:

البيت الثامن: الاسود معرفه لا يعطف على النكره فالافصل تغيره الى ((أواسود)) و فى البيت ۱۴ كلمه ((مزرد)) لماذا جاءَت مجَروره و الصحيح ((حزٌ للمهطع دوماً مزرداً))؟.

۳-الاخ الشاعر سعد الخيين:

مقطوعلتک الشعريّه فيها كثيرٌ من الابداع لكنک لا تراعى قواعد النحو أحياناً، أرجو أنّ تُعنى بالقواعد أكثر فاكثر لأن القواعد العربيّه أولُ آلات الاديب و لوازمه. فخذ مثلاً فى مقطوعتک

((تنتحر الكلمات)) فى السطر الخامس: ((على شفتيک النّاريتان)) و الصحيح ((النّاريتين)) و فى السطر ۱۱:

((حينها تلهبنى لهفتاً)) و الصحيح لهفتهُ و شكراً.

۴-الاخ الشاعر عبد العباس بيت صياح:

نشكرک على ارسالک الابيات الابوذيّه من شعراينا الراحلين، سوف ننشرها فى عمود ((من التراث)) و معها ردک على بيت الحاج عبود بن يارالله ان شاء الله.

۵-الاخ الغزيز عبدالله عبدالرضا منيعات:

مقطوعتک الشعريّه و هى من الشعر المنثور، و التى مطلعها: ارجعى أحتاجک أنّ تاتى فالصبر قد أتعبنى... فيها ملاحظات لا يسعنى ذكرها و هى تخصُ القواعد العربيّه، فأنا أدعوک الى تَعلُم القواعد العربيّه و ممارسه الشعر قراءهً و كتاَبهً و شكراً.

۶- الاخ الشاعر العزيز سيد عباس سيد عبدالكريم الهاشمى الخميسى:

شعرک الشعبى جيد لكننا نشرنا فى هذا النوع و المضمون كثيراً، نرجو منک ممارسه مواضيع أخرى، و نشرک على هذه البيت:

نبراس صوت الشعب و بديره اهلى ضوت

ما تنطفى او ما تذل كلٌ المطالب حوت

۷- الاخ الشاعر حسين نصارى من مدينه سربندر:

مقطوعتک الشعريّه ((هدف واضح)) جاءتنا غير واضحه و فيها أبيات لَمْ تظهر فى الورقه يرجى ارسالها او ارسال غيرها و شكراً.

۸- الاخ العزيز عقيل مانع مِن الفلاحيّه:

ما ارسلته لنا ليس مقالاً و لاَ هُو كلمه موجهه لصفحه ((مع الناس)) نرجو تلخيصه للنشرِ فى ((مع الناس)) و شكراً.

۹- الاخ مهدى كعب عمير

أدعوک لقراءهِ الشعر و ممارسته اكثر و ارجو لک التوفيق.

۱۰-الاخ الشاعر ابا طارق النيسى من الحويزه:

قصيدتک گطع بيّه و التى مطلعها:

خلانى الوكت عاگول أبز كل نفع ما بيّه

مذموم اعله كل السان حتى اللى محب ليّه

ألا ترى يا اخى، هذا المعنى يمكن أن تستخدمه فى غرض بلاغىّ آخر قد يتناسب مع الموقف، اذ ان الذى له قُدرهٌ على أن يؤذى كالشوک هذا اليس مذموماً بل أحياناً يكونُ قوياً لا يَسْمَع لاحد بايذاءه و على كل حال ننتظر منک قصايد أخرى وً لا تقطَع صلتک بنا و شكراً.

۱۱- الاخ الشاعر عبد الحسين اسماعيل الصياحى من الخفاجّيه:

قصيدتک ((يا أمل)) وصلتنا آملين على أن ننشرها فى العدد القادم، ان شاءالله.

۱۲- الأخ العزيز و الشاعر المهذب أباعدنان الحاتمى الطايى:

رسالتک حول، لغه الصحيفه واسلوبها، وصلتنا، أراک متحمساً لقضايا الناس و معاناتهم، وتطلب منّاأنْ نُنشر الى جانب المواد الفصحى والتى عبَرت عن بعضها بأنها أعلى من مستوى الكثيرين و قد لا يستطيعون الافاده منها، نحن أيضا نعلم ذلک ولكننا مطالبون على نرفع مستوى القارى الكريم، لا أن نهبط معه وأنت تعرف أن الانسان يطلب السهل وهو قادر على الصعب، وعلى كل حال نحن نستقبل أى عمل فيه فايده باللغه الفصحى كان أوباللغه الدارجه. ونشكرک على ملاحظاتک المفيده.

۱۳- الاخ محمد رضا قنائت:

وصلتنا قصتان قصيدتان منک و هما تحتاجان الى بعض الدقه فى القواعد ككتابه التاء المربوطه على شكل تاء مفتوحه و الصحيح (ه) ننشرلک قصه ((الارث)) قريباً ان شاء الله.

۱۴- الاخ ناجى عبد الصمد الهلالى:

تقريرک عن قريه (ابو شانگ) وصلنا سننظر فيه و شكراً.

۱۵- الاخ ابراهيم جبار السيّد الغزى:

ابياتک تحتاج الى دقه الوزن و شكراً.

۱۶- الاخت سليمه سعيَد فرحانى:

نشكرک على مقالک (المخدرات) نرجو أن تستعينى لاصلاحه فى القواعد العربيّه بمن يستطيع ثم أرسليه الينا.

تعابير البليغه (۴)

عادل الحيدرى

*** انّ البُغضثَ بأرضنا يَستَنْسرُ**

شرح المفردات: البُغاثَ: (بتَثليث الباء) طاير بطى الطيران يُصاد.

النسر: طاير يصيد و لا يُصاد.

المعنى المراد: من جاورنَا عزٌ بِنا، أى أُصبَح ذاعزّه و جاهٍ بَسببنا.

*** ان لم تَستَقم فهى بلدهٌ و بينک**

المعنى المراد: كنايه عن القطيعه. و الأصل انّى أباعدکَ حتى تفصل بيننا بلدهٌ من البلاد.

*** هو أهونَ من صوفَه فى بوهَه**

شرح المفردات: البوُهَه: مَن معاينها الرجل الأحمق و معناها هنا الصوفه المنفوشه للدواه قبل أن تُبَلّ و أذا بُلّت سُميّت ليقَه.

المعنى المراد: يقال لَلمرء المُتقلّب الذى لا يثبت على حال فهو كالريشه التى تلعب بها الرياح بين السماء و الأرض أو هو كالهباء المنثور (الغُبار) الذى يُرى فى الكوّه (خَرقُ الحايط)

*** هو جارى بَيْتَ بَيّتَ**

المعنى المراد: أى دانياً ملاصقاً لبيتى.

*** قطع الألَمْ أبهَرَهُ**

شرح المفردات: الأبهَر من معانيه وريد العنق و كذلک بمعنى الظَهر

المعنى المراد: أهلكه الدّهر.

*** ما أحسن بلّهَ لسانه**

شرح المفَرداتَ: البلّه: النُدُوّه

المعنى المراد: كنايهَ عن فصاحتهُ و طلاقته و اعتنايه بمخارج الحروف

*** كلّمته فماردّ علىٌ سوداء و لا بيضاءَ**

المعنى المراد: فماردّ علىٌ كلمه قبيحه أو حسنه، أى ما ردّ علىٌ شيياً.

*** هو أقلّ من تبنه فى لبنَه**

شرح المفَرداتَ: الَتبنَه: واحده التبن و هو ما قطع من سنابل الزرع كالبُرّ (القمح) و نحوه.

المعنى المراد: كنايه عن حقاره شأنه.

*** انّه ثَبَتٌ من الأثبات**

شرح المفردات: الثَبَتْ: الحجه و البرهان و جمعه أثبات

المعنى المراد: يقال من باب المجاز على حد قولهم: انّه حُجّهٌ اذا كان ثقه فى روايته

*** قد ارتضع ثُدَىٌ الكرَم**

المعنى المراد: يقال، بالمجاز، و المراد به أنّه كريم بطبعه

*** ثَبّى الله له النعَّمَ.**

شرح المفردات: ثَبّى: الشىَ بمعنى جَمعَهُ

المعنى المراد: ساق اللهُ اليه النعم

و نسأل الله أن يثبّى الله عليكم نَعمه و الى لقاء آخر ان شاء الله.

رأی ملت

ماهنامه رأی ملت
سال دوم
زمینه: مسائل اجتماعی
صاحب امتیاز و مدیرمسئول:
حسن هاشمیان
زیرنظر: شورای نویسندگان
طراحی و صفحه آرایی: علی شریعت پسند
حروفچینی: محمد هاشمیان
توزیع: سراسر کشور
شماره حساب بانکی: ۱۱۷۲ بانک صادرات شعبه رودهن - شماره شعبه ۱۰۷۳
تهران - صندوق پستی: ۱۷۸-۱۴۵۱۵
تلفن و فاکس تهران: ۰۲۱-۴۴۱۷۹۴۴
نمایندگی اهواز: ۰۶۱۱-۳۳۳۹۲۲۹
E-Mail: souteshaab@hotmail.com

طرح «اقبالی» برای ایجاد منطقه آزاد تجاری آبادان - خرمشهر به تصویب رسید

طرح ایجاد مناطق آزاد تجاری - صنعتی در جزیره آبادان - خرمشهر که در میان اعضای هییت دولت به طرح ((اقبالی)) معروف شده است به تصویب کمیسیون اقتصادی هییت دولت رسید. این طرح که بوسیله دکتر ناصر اقبالی طراحی و ارایه شده است ،در بردارنده راهکارهای برون رفت از تنگاهای توسعه در استان خوزستان و به خصوص شهرهای آبادان و خرمشهر می باشد. گفته می شود علی طیب نیا رییس کمیسیون اقتصادی هیأت دولت با همکاری نزدیک خود با طراح این پروژه ، سهم بسزایی در تصویب این طرح داشته است. دکتر اقبالی نیز در نامه ای تشکر آمیز به آقای خاتمی ، موقعیت ژیو پولتیکی جزیره آبادان و مزیت های خدادادی آن که حلقه واسطه ای بین سه کشور ایران ، عراق و کویت می باشد را به او گوشزد کرده ، خواهان حداکثر بهره مندی از آن برای نظام ،مردم خوزستان و کشورهای منطقه شده است.

لازم به توضیح است که قرار گرفتن جزیره آبادان در دهانه خلیج فارس ، وجود رودخانه های مهم و قابل کشتیرانی و وجود آب فراوان قابل استفاده در مراکز صنعتی ، مکان بسیار مناسبی را برای گسترش صنعت و تجارت به وجود آورده است. آبادان که با تأسیس پالایشگاه در ۱۹۱۲توسعه خود را آغاز کرد موقعیت ممتازی در منطقه دارد. پایین بودن ارتفاع آبادان نسبت به چاه های نفت (شیب مناسب منطقه)، دسترسی به آب شیرین، وجود رودخانه های قابل کشتیرانی، اتصال به آبهای آزاد دنیا و بکر بودن منطقه از حیث مسایل جمعیتی مهمترین دلایل مکان یابی آبادان در ایجاد و گسترش صنایع نفتی به نظر می رسد.

در سال ۱۳۴۴ پالایشگاه آبادان به بزرگترین پالایشگاه جهان و مرکز عمده صدور فرآورده های نفتی تبدیل شد.

در مقابل با شروع جنگ ایران و عراق در سال ۵۹، پالایشگاه آبادان دچار خسارت و لتمات زیادی شد و از سوی دیگر، طولانی شدن زمان جنگ و شیوه نامطلوب باز سازی نیز باعث شده است که سرمایه گذاری های جدید برای به روز کردن پالایشگاه صورت نگیرد. تمامی مسایل مذکور، اهمیت تجدید نظر در احیای نقش قبلی جزیره آبادان و مزیتهای مربوط به آن را یادآور می سازد.



در این باره دکتر اقبالی می گوید: در امر مکان یابی سرمایه گذاری مطالعات گوناگونی صورت گرفته است.

در خصوص عوامل مکانی و موقعیتهای مؤثر، شاخصهای مهمی در علم((مکان یابی)) مورد ارزیابی قرار می گیرد.

این شاخصها را می توان به ۵مقوله کلی تقسیم کرد که همگی آنها با جزیره آبادان کاملاً همخوانی دارد:

۱- عوامل مربوط به نیروی کار:

هزینه های نیروی کار، دسترسی به نیروی کار غیر ماهر، نیمه ماهر، ماهر و بازدهی نیروی کار، میزان دسترسی به اتحادیه های کارگری و مانند آنها.

۲- عوامل مربوط به دسترسی:

مناسب بودن خدمات راه آهن، مطلوبیت خدمات حمل ونقل جاده ای، مناسب بودن خدمات هوایی، دسترسی به حمل و نقل اقیانوسی و آبهای آزاد، نزدیکی به محل تهیه مواد اولیه، موقعیت مناسب و نزدیک به بازارهای ملی، نزدیک بودن به بازارهای ناحیه یی و نزدیک بودن به شهرهای بزرگ کشور.

۳- عوامل مربوط به جذابیت موقعیت صنعتی:

جاذبه های طبیعی، نگرش جامعه نسبت به صنعت، ساختار اجتماعی، مناسب بودن وضعیت مسکن، روابط قومی، خدمات مربوط به به مسایل امنیتی و بیمه، فراوانی مدارس محلی و مناسب بودن تسهیلات بهداشتی.

۴- عوامل مربوط به فضای تجاری:

کافی بودن مراکز خرید، دسترسی به امکانات تعمیر و نگهداری، مناسب بودن خدمات تجاری و مالی.

۵- عوامل مربوط به زیر ساختها:

شامل دسترسی به انرژی برق، تأسیسات و خدمات مخابراتی، انرژی نفت، گاز و مواد اولیه نفتی پتروشیمی، در پایان متذکر می شود، اگر مکان یابی را بر پایه موقعیت طبیعی، جغرافیایی منطقه قرار دهیم که عوامل ثابت و پایدار هستند، موقعیت جزیره آبادان، بویژه دو گزینه جزیره مینو و منطقه خسرو آباد، آن را در وضعیت بسیار مناسبی برای ایجاد منطقه آزاد صنعتی و تجاری قرار می دهد و اهمیت سرمایه گذاری و مشارکت خارجی چه در بعد منطقه یی و چه در بعد جهانی به جزیره آبادان اهمیت ویژه و ممتازی می دهد که تحقق این مزایا در گرو ایجاد منطقه آزاد تجاری در این جزیره است.

امام جمعه خرمشهر در واکنش به حادثه گروگان گیری این شهر

عامل اصلی این حادثه را فقر، تهیدستی و بی توجهی به مسائل جوانان دانست

امام جمعه خرمشهر در واکنش به حادثه گروگان گیری این شهر در روز چهارشنبه گذشته گفت: این کسی که این کار را کرده نه ماجراجو بوده و نه آدم سیاسی، وی با محکوم کردن این گونه اعمال از شاخه و برگ دادن به این حادثه اظهار تأسف کرد و گفت: این آدم به آخر خط رسیده بود و خوشبختانه نجابت به خرج داده و خونی نریخت و کسی را مورد آزار و اذیت قرار نداد.

آیت الله نوری افزود به کارهای مردم رسیدگی کنید آیا لازم نیست به فکر فرو برویم، قدری به فکر این مردم باشیم وی عامل اصلی این حادثه را فقر، تهیدستی و بی توجهی به مسایل جوانان دانست و مسیولین را از اعمال تبعیض بر حذر داشت و تصریح کرد این عمل نتیجه آن معطل کردن هاست. نتیجه کار امروز را به فردا انداختن است.

وی از فقر شدید مردم منطقه به تلخی یاد کرد و گفت چرا باید یک جوان به این مکان پست برسد.

وی در پایان از بسیجیان، نیروهای امنیتی، انتظامی و نظامی، شهرداری خرمشهر به دلیل پایان مسالمت آمیز ماجرا تشکر کرد وافزود یادمان نرود که خرمشهر شهری مقدس و با مردمانی نجیب است.

کعبی نماینده مردم آبادان در مجلس شورای اسلامی:

رودخانه بهمن شیر اصولی لایروبی نشده است

دریابان - آبادان: کعبی نماینده مردم آبادان در مجلس شورای اسلامی با اشاره به قابلیتهای و توانمندی های روستاهای شهرستان آبادان گفت با وقوع جنگ تحمیلی خسارت فراوانی به بخش کشاورزی و نخیلات منطقه وارد شد و با توجه به اینکه این روستاها در گذشته محصولات کشاورزی خود را به کشورهای حاشیه خلیج فارس صادر می کردند متأسفانه پس از وقوع سه سال خشکسالی صدمات بیشتری متحمل شده اند.

کعبی گفت ما از استاندار محترم خوزستان می خواهیم به منظور احیاء نخیلات و کشت میانکاره در روستاها اعتبارات بیشتری به عنوان تسهیلات بانکی در اختیار کشاورزی قرار گیرد وی افزود رودخانه بهمن شیر اصولی لایروبی نشده است و به منظور رونق کشاورزی و صیادی منطقه ضروری است.

تخصیص اعتبارات مورد نیاز لایروبی دهانه بهمن شیر هر چه سریعتر آغاز گردد.

وی خاطر نشان کرد با توجه به این که روستاها این منطقه به منظور امرار معاش به کشورهای همجوار تردد می کنند. تعدد پاسگاههای موجب کندی در فعالیتهای تجاری روستاییان منطقه شده است. وی خواهان استقرار یک پاسگاه مرزی به منظور سامان بخشیدن به این وضعیت شد.

کعبی تأکید کرد مبالغ ناچیزی که برای جبران خسارت به روستاییان در زمینه نخیلات در نظر گرفته شده است جوابگوی مشکلات آنان نیست. وی از استاندار خوزستان تقاضا کرد برای حل مشکل این قشر محروم تسهیلات بانکی لازم را در اختیار آنان قرار دهد. نماینده مردم آبادان تصریح کرد با توجه به پتانسیلهای فراوان منطقه متأسفانه در زمینه اشتغال، استان خوزستان با نرخ بیکاری بالای بیست درصد، دومین استان کشور است. وی در پایان از استاندار خوزستان خواست با توجه به وجود شرکتهای صنعتی و تولیدی فراوان و پیمانکاران غیر بومی در این منطقه نسبت به جذب پیمانکاران و نیروهای بومی در بخشهای مختلف تلاش کنند.

پایان سه ساعت دلهره و اضطراب در ماجرای گروگان گیری در خرمشهر

بعد از گذشت سه ساعت و بیست دقیقه گروگان گیری در آزمایشگاه درمانگاه طالقانی خرمشهر، گروگان گیر با تسلیم خود به مقامات انتظامی خرمشهر و حراست شهرداری این شهرستان به اضطراب و دلهره سه ساعته پایان داد.

در ساعت ده و پنجاه دقیقه صبح چهارشنبه ۱۱ اردیبهشت فردی بنام (ج - گ) ۲۵ ساله با یک قبضه اسلحه کلاشنیکف وارد ساختمان درمانگاه شبکه بهداشت کوی طالقانی خرمشهر شد.

وی اسلحه را شب قبل از یک مأمور نیروی انتظامی (سرباز وظیفه) ربوده بود. ج - گ با زخمی کردن این سرباز بوسیله فرو کردن چاقو در شکم وی اسلحه را از دست او خارج ساخت.

وی در بدو ورود به ساختمان به سمت آزمایشگاه رفت و ۵نفر از کارکنان آن را به گروگان گرفت.

ساعتی بعد خانم کاظمی یکی از گروگانها را آزاد کرد. نیروهای انتظامی و امنیتی خرمشهر بلافاصله بعد از وقوع حادثه در محل حاضر و اطراف آنرا به محاصره درآوردند و خیابانهای منتهی به محل را مسدود کردند.

این گزارش می افزاید فرمانده نیروی انتظامی خرمشهر با حضور در محل، خود شخصاً مسیله را پیگیری نمود.

با پیگیریهای به عمل آمده و صحبت برخی از نیروهای شهرداری خرمشهر بویژه آقای ربیعی عضو شورای شهر نجفیان مسیول حراست شهرداری خرمشهر، گروگان گیر در ساعت دو بعد از ظهر چهار گروگان دیگر خود را نیز آزاد کرد.

داودی و حسنی که سه ساعت در گروگان فرد مذکور بودند به خبرنگار ما گفتند گروگان گیر هیچ آزاری به ما نرساند و کاملاً مشهود بود که وی دچار ناراحتی روحی و عاطفی بوده است.

بیست دقیقه بعد با تلاش مسیول حراست شهرداری خرمشهر و نیروهای انتظامی وی در حالی که خلع سلاح شده و تسلیم گردیده بود و سیگاری بر لب داشت سوار بر اتومبیل به محل دیگری انتقال یافت در این حادثه نیروهای انتظامی بویژه فرماندهی این نیرو در خرمشهر سعی زیاد بر پایان بدون خونریزی ماجرا داشتند.

برخی افراد مسیول، ج - گ عامل گروگان گیری امروز خرمشهر را دارای سوء سابقه اعتیاد و سرقت اعلام کردند و مشکلات روحی و بیکاری را عامل گروگان گیری معرفی نمودند.

ازدحام مردم در میدان وسیع منطقه علی رغم حضور گسترده نیروهای انتظامی چشمگیر بود . فرماندهی نیروی انتظامی خرمشهر از همکاری مسیولین شهرداری این شهر بویژه حراست آن تشکر کرد. و در پایان باید گفت شیوع اعتیاد و بیکاری زنگ خطری جدی برای مسیولین است.لازم به توضیح است که فرد گروگان گیر طی یک سال گذشته به اتهام سرقت از شهرداری خرمشهر از آنجا اخراج شده است.در خواسته های وی هنگام گروگان گیری موضوع آوردن شهردار خرمشهر و رییس دادگاهی که وی را محکوم کرده بود ،به محل گروگان گیری ،مورد نظر وی بوده است.